تاریخ ارمنیان



نوشته : آگاتانگغوس

ترجمه : گارون سارکسیان

تاریخ ارمنیان

نوشته:

آگاتانگغوس

(سده‌ی پنجم میلادی)

ترجمه:

گارون سارکسیان

انتشارات نائیری ـ تهران

آگاتانگغوس، قرن ۵م
تاریخ ارمنیان / نوشته آگاتانگغوس؛ ترجمه
گارون سارکسیان. - تهران: نائیری، ۱۳۷۹.
۱۶۰ص.
۱۸۰۰۰ ریال ISBN 964-6479-36-7:
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
۱. ارمنستان - تاریخ. الف. سارکسیان، گارون،
۱۳۳۵ - ب. عنوان.
۹۳۹/۵۵ DS۱۸۱/آ۷ت۲
۱۳۸۰
کتابخانه ملی ایران ۷۹-۲۵۵۳۲م
محل نگهداری:

نام کتاب: تاریخ ارمنیان
نویسنده: آگاتانگغوس
مترجم: گارون سارکسیان
ناشر: انتشارات نائیری
تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه
نوبت چاپ: اول ۱۳۸۰
لیتوگرافی: پارسا
چاپ: فرید الدین
صحافی: نیلوفر
قیمت: ۱۸۰۰۰ ریال
شابک: ۹۶۴-۶۴۷۹-۳۶-۷
ISBN 964-6479-36-7

مرکز پخش: چاپ و انتشارات نائیری
تهران - خیابان انقلاب - چهارراه کالج - پلاک ۱۰۲۲
تلفن: ۶۷۱۰۷۳۳ فاکس: ۶۷۰۷۵۷۸
E-Mail: nairi_publishing_press@yahoo.com

به مناسبت

هزار و هفتصدمین سالگرد پذیرش مسیحیت در ارمنستان

(۳۰۱-۲۰۰۱ میلادی)

و

سال گفتگوی تمدن‌ها

سخن مترجم

سال ۲۰۰۱ میلادی مصادف است با هزار و هفتصدمین سالگرد پذیرش مسیحیت در ارمنستان. در سال ۳۰۱ میلادی بود که حکومت ارمنستان به رهبری تیرداد شاه و در پی موعظه‌ها و جانفشانی‌های گریگور قدیس آکنده از عشق و ایمانی خدایی گشت و راه یکتاپرستی را برگزید. ارمنستان اشکانی نخستین دولتی بود که مسیحیت را تنها دین رسمی کشور اعلام نمود. چگونگی گرایش ارمنیان به مسیحیت، موضوع کتابی است که به دست آگاتانگغوس نوشته شد و اکنون تبدیل به منبع بی‌همتایی برای مطالعه‌ی چگونگی این روند گشته است.

آگاتانگغوس از نخستین تاریخ نگاران ارمنی است. از او کتابی به نام ((تاریخ ارمنیان)) به ما رسیده است که در سده‌های میانه در سطح جهانی گسترش بسیار یافته بود. قدیمی‌ترین تاریخ نگاری که به این اثر اشاره داشته است ((پاوستوس بوزند)) نام دارد. او در کتاب خود، که آن نیز ((تاریخ ارمنیان)) نام دارد، بی‌آنکه از آگاتانگغوس نام ببرد می‌نویسد که شرح حال گریگور قدیس و تیرداد شاه پیشتر از او نوشته شده است. نخستین تاریخ نگار ارمنی که به روشنی از تاریخ آگاتانگغوس سخن به میان می‌آورد، ((غازار پاربی)) نام دارد. او درباره‌ی کتاب آگاتانگغوس می‌نویسد: ((نخستین کتاب تاریخ ارمنیان، که به گونه‌ای دقیق به دست مرد باسعادتی چون آگاتانگغوس نوشته شد، از کشته شدن اردوان به دست اردشیر، پسر ساسان، فرمانروای یکخدای استخری، آغاز می‌شود و تا روی گرداندن ارمنیان از نادانی و بت پرستی و گرویدن به حقیقت و خداپرستی، که به دست گریگوریس شهادت جو انجام پذیرفت ادامه می‌یابد، و به همین سبب آن را کتاب گریگوریس می‌نامند)).

((موسس خورناتسی)) (موسی خورنی) تاریخ نگار سده‌ی پنج میلادی نیز با تاریخ آگاتانگغوس به خوبی آشنا بود. او نه تنها با نسخه‌ای که اکنون در دست ماست، بلکه با نسخه‌ی گمشده‌ای که ترجمه‌های یونانی و عربی آن به ما رسیده نیز آشنا بوده و در دست داشته است. او در باب ۶۷ دفتر دوم خود تحت عنوان ((آگاتانگغوس به اختصار روایت می‌کند)) از مرگ اردوان و روی کار آمدن اردشیر سخن می‌گوید و می‌نویسد که آگاتانکغوس این رویدادها را به اختصار روایت کرده است، اما خود او قصد دارد آن را از آغاز بنگارد. ((سبئوس)) مورخ دیگر ارمنی نیز از او یاد می‌کند و در اثر خود این کتاب را ((تاریخ گریگوریس)) می‌نامد. بعد از آن، تاریخ نویسان ارمنی، دیگر از کتاب گریگوریس سخن به میان نمی‌آورند و از آن با نام ((تاریخ آگاتانگغوس)) یاد می‌کنند. نام (Agatangelos) به زبان یونانی به معنی فرشته‌ی نیک است. مورخ دیگر ارمنی به نام هوانس دراسخاناگردی، آگاتانگغوس را ((تاریخ نگار موفق)) می‌نامد و گراگوس گانزاکی (گنجوی) معنی نام نویسنده را ذکر می‌کند و می‌نویسد: ((آگاتانگغوس به معنی فرشته‌ی نیک است)).

xxx

تاریخ آگاتانگغوس از نخستین آثاری است که به خط ارمنی نگاشته شده و نخستین کتابی است که عنوان ((تاریخ ارمنیان)) را دارد. این کتاب منبعی است مهم برای پژوهش تاریخ ارمنیان در سده‌های سوم و چهارم میلادی، و از ارزش تاریخی فراوانی برخوردار است. آن مملو از قطعه‌های مربوط به یادبود شهیدان است، اما مدارک دقیق تاریخی نیز جای مهمی در آن به خود اختصاص داده است.

در حال حاضر حدود ۳۰ نسخه از این اثر (که مهمترین آن‌ها منبع ترجمه‌ی حاضر می‌باشد) به زبان‌های رایج سده‌های میانه، یعنی ارمنی،

یونانی، عربی، سریانی، لاتین، گرجی، حبشی و اسلاو موجود است. این گوهر ارزشمند تاریخ نویسی ارمنی یکی از آن ارزش‌های بی‌همتایی است که ارمنیان به گنجینه‌ی فرهنگ بشری افزوده‌اند.

تاریخ آگاتانگغوس در روزگار خود نیز از اهمیتی بسیار برخوردار بوده است، چنان که ارمنیان در بحث‌های عقیدتی خود با اقوام دیگر به آن استناد می‌نمودند. در تاریخ سبئوس آمده است که در یکی از این بحث‌ها (در اوایل سده‌ی هفتم) ارمنیان ((کتاب گریگور مقدس را به همراه داشتند)). به گفته‌ی مووسس داسخورانتسی، نجبای ارمنی در بحثی که در دربار شاهنشاه پارسی با وی داشتند و موضوع آن این بود که آیا نجیب زادگان ارمنی نظام مدونی در باره‌ی مقام و مرتبه‌ی خود دارند یا خیر، به این اثر اشاره کرده آن را به میان آورده‌اند.

در باره‌ی زبان متن اصلی و ملیت آگاتانگغوس و دیگر مسایل مربوط به آن بحث و اختلاف نظرهای بسیاری در میان پژوهشگران وجود داشته است. آن‌ها برای یافتن پاسخ خود به مطالعه‌ی دقیق ((تاریخ ارمنیان)) و شیوه و زمان نگارش و روحیات نویسنده‌ی آن پرداخته‌اند. مقایسه‌ی نسخه‌های موجود ارمنی، یونانی، لاتین و غیره به پژوهشگران امکان می‌دهد تا مطالعات دقیقی روی این اثر انجام دهند. نورایر بوزانداتسی (۱۹۱۶-۱۸۴۴م.)، ادیب ارمنی، با بررسی شیوه‌ی نگارش این کتاب این عقیده را مطرح نمود که متن اصلی به زبان یونانی بوده که آگاتانگغوس آن را به ارمنی ترجمه کرده است. ویکتور لانگلوا (۱۸۶۹-۱۸۲۹م.)، مترجم فرانسوی این اثر، عقیده داشت که نویسنده‌ی کتاب نمی‌توانست متعلق به سده‌ی ۴م. باشد. اما با فرضیه‌ی یونانی بودن متن اصلی مخالفتی نشان نداد. گروهی دیگر از پژوهشگران، از جمله آلفرد گوتشمید (۱۸۸۷-۱۸۳۵م.)، نسبت به واقعی بودن نام آگاتانگغوس تردید

داشته‌اند، زیرا که این نام تنها در متون ارمنی آمده و در جای دیگر دیده نشده است. گوتشمید آلمانی پس از آن که نسخه‌های متعدد این اثر را با هم مقایسه کرد، به این نتیجه رسید که متن اصلی بی‌گمان به زبان ارمنی بوده و متن یونانی آن ترجمه‌ی نسخه‌ی اصلی ارمنی است.

آگاتانگغوس در پیشگفتار خود و پایان کتاب می‌نویسد که شاهد عینی رویدادها بوده است. اما پژوهش‌های تاریخ شناسی که از سده‌ی ۱۹م. آغاز شد نشان داد که نویسنده‌ی کتاب به سده‌ی ۵م. تعلق دارد و این اشارات را احتمالا کسانی که بعدها اثر او را رونویسی کرده‌اند بر آن افزوده‌اند، تا اعتبار آن را بالا برند. گوتشمید در سال ۱۸۷۷م. نشان داد که ((تاریخ آگاتانگغوس)) اطلاعات چندان دقیق و مشخصی از سده‌ی ۴ م. در خود ندارد و این کتاب نمی‌تواند از آن کسی باشد که در سده‌ی ۴ م. زیسته است. دیگر این که آگاتانگغوس، و در پی او تاریخ نگارانی چون مووسس خورناتسی (سده‌ی پنجم) و سبئوس (سده‌ی هفتم) تنها از دو پادشاه ارمنی که در سده‌ی ۳م. حکومت داشتند یاد می‌کنند: یکی خسرو بزرگ و دیگری پسرش تیرداد بزرگ. در حالی که در این سده، به نظر بسیاری از پژوهشگران، پنج پادشاه ارمنی وجود داشته‌اند که عبارتند از: خسرو یکم، تیرداد دوم، آرتاوازد، خسرو دوم و تیرداد سوم. آگاتانگغوس رخدادهای دوران پادشاهی تیرداد دوم را به تیرداد سوم و پدر وی خسرو دوم نسبت می‌دهد. این نشانگر آن است که آگاتانگغوس نمی‌تواند به سده‌ی ۴ م. تعلق داشته باشد. اینک عموم پژوهشگران بر آنند که او تاریخ نگار سده‌ی ۵ م. است.

xxx

محتوای تاریخ آگاتانگغوس مربوط به دورانی سرشار از رخدادها است. پیش از آن که به محتوای اصلی تاریخ آگاتانگغوس بپردازیم لازم

است تا نگاهی به اوضاع سیاسی دوران پیش از آن افکنیم. پس از برافتادن دودمان پادشاهی آرتاشسیان ارمنی در سال ۱م.، پیکار روم و ایـران بـرای به دست آوردن ارمنستان شدت بیشتری یـافت. در سـال ۵۲م. نیروهـای متحد پارتی و ارمنی توانستند تیرداد، برادر کهتر بلاش یکم پادشاه ایـران را به پادشاهی ارمنستان بنشانند. این کار موجب بروز جنگ بزرگی میـان ایران و روم گردید، که تا سال ۶۴م. ادامه یافت. نیروهـای متحـد ایـران و ارمنستان در این جنگ توانستند روم را در هم شکنند و بنا بر پیمانی کـه در هراندیا بسته شد دولـت روم در سـال ۶۶م. حکومـت ارمنسـتان را بـه رسمیت شناخت. بدین سان شاخه‌ای از پارتیان در ارمنستان به پادشـاهی رسیدند و دودمان اشکانیان ارمنی یا آرشاکونیان پی ریختـه شـد. پـس از تیرداد، ساناتروک بر تخت نشست و تا حدود سال ۱۱۰م. فرمان راند. پس از او، بـه ترتیـب دو پسـر بـاکور، پادشـاه ایـران، بـه نام‌هـای آشــخادار و پارتاماسیر فرمان راندند. ترایانوس امپراتور روم در سال ۱۱۴م. پارتاماسـیر را شکست داد و ارمنستان را ضمیمه‌ی روم نمود. اما دو سـال پـس از آن، طرح او به هم خورد و واغارش (بلاش) یکـم، پادشـاه ارمنسـتان گشـت و پایتخت خود را به شهر نوبنیـاد واغارش‌آبـاد انتقـال داد. در سـال ۱۴۴م. قیصر آنتونینوس پیوس، واغارش یکم را شکست داد و ارمنستان را گشـود و حکومت آن را به سوهموس، پادشاه امسیا (حمـص) داد. سـوهموس بـا وجود وقفه‌هایی چند تا سال ۱۸۶م. فرمانروایی نمود. در این سال واغارش دوم از دودمان اشکانیان ارمنی توانست تخت پادشاهی ارمنسـتان را از آن خود کند و از این پس حکومت آرشاکونیان در ارمنستان موروثـی گشـت. پس از واغارش دوم پسر او خسر یکم ملقب به کبـیر در سـال ۲۱۱م. بـه پادشاهی رسید. ترتیب زمانی پادشاهان ارمنی سده‌ی ۳ میلادی هنوز بـه طور کامل روشـن نیسـت و تـا حـدودی جـای بحـث دارد. هنـوز دوره‌ی

پادشاهی تیرداد دوم روشن نگشته است و شخصیت او با شخصیت خسرو بزرگ یا یکم در هم آمیخته است. به هر حال پادشاهی خسرو و تیرداد تا سال ۲۵۹م. ادامه می‌یابد. در زمان حکومت خسرو بزرگ بود که اردشیر بابکان در ایران به حکومت رسید و با پیروزی بر اردوان پنجم دودمان اشکانیان را برانداخت و پادشاهی ساسانیان را در ۲۲۶م. بنیان نهاد. اردشیر پس از تصرف فارس و کرمان و خوزستان و غیره به ماد و ارمنستان تاخت، اما با ایستادگی سرسختانه‌ی خسرو یکم و اتحادیه‌ی نیرومندی که او سازمان داده بود روبرو گردید. سرانجام پس از جنگ‌هایی بلند مدت در سال ۲۶۱م. ارمنستان به دست شاپور اول پسر اردشیر گشوده شد. شاپور پسر خود هرمزد اردشیر را به پادشاهی ارمنستان گماشت. پس از او نرسی پسر دیگر شاپور به پادشاهی نشست. در سال ۲۸۷م. در پی شکست ایران در جنگ با روم، تیرداد بزرگ، پسر خسرو، پادشاه ارمنستان گشت. در سال ۲۹۸م. پیمان صلح چهل ساله‌ای در نصیبین بسته شد و ایران ساسانی حکومت اشکانیان ارمنی را به رسمیت شناخت. در پی آن، دوران صلح آمیز بلند مدتی برقرار گشت. آکاتانگغوس پس از اشاره‌ای کوتاه به خسرو بزرگ و جنگ‌های طولانی او با اردشیر بابکان، عمدتا به شرح دوران پادشاهی تیرداد بزرگ، پسر او، می‌پردازد و آن را تا سال ۳۳۰م. ادامه می‌دهد.

در حقیقت تاریخ آگاتانگغوس با هدف خاصی نوشته شده است. این کتاب بیانگر آمال طبقه‌ی روحانی ارمنی است که به عنوان سلاحی عقیدتی در دست کلیسای ارمنی بر ضد نفوذ بیگانگان به کار می‌رفت و بر استقلال کلیسای ارمنی از کلیسای یونانی و آشوری تاکید می‌کرد. با این حال، این کتاب منبعی مهم برای شناخت آئین بت پرستی ارمنیان و ایزدان ارمنی پیش از مسیحیت می‌باشد.

تاریخ آگاتانگغوس با استفاده از منابع گوناگون نگارش یافته است. آن شامل یک پیشگفتار و سه بخش است. بخش نخست به گونه‌ای گذرا به برافتادن اشکانیان ایران و روی کار آمدن اردشیر ساسانی و جنگ با ارمنستان و آمدن کریگور قدیس به دربار ارمنستان و غیره می‌پردازد. بخش دوم در برگیرنده‌ی موعظه و خطابه‌ی گریگور مقدس است که در واقع خلاصه‌ی متن کتاب مقدس می‌باشد. این بخش در بیشتر ترجمه‌های آگاتانگغوس (از جمله ترجمه‌ی فارسی حاضر) وجود ندارد و همان گونه که گفته شد خلاصه‌ی کتاب مقدس است که از زبان گریگور قدیس موعظه می‌شود و ارمنیان را به مسیحیت دعوت می‌کند. مهمترین بخش کتاب، بخش سوم آن است که به تاریخ گرویدن ارمنستان به دین مسیح و رویدادهای مربوط به آن می‌پردازد. این بخش دارای ارزش تاریخی بسیار است. در این جا اطلاعات ارزشمندی راجع به ایزدان باستانی ارمنی، خاندان‌های اشرافی، جغرافیای ارمنستان و غیره وجود دارد.

پیشگفتار کتاب آگاتانگغوس برای درک مقصود و هدف نگارش این کتاب دارای اهمیت بسیار است. آگاتانگغوس در این پیشگفتار از دریانوردان و مردمانی سخن می‌گوید که ((ناوهای خود را پاروکشان و با نیرویی همبسته به پیش می‌رانند و یکدیگر را دلگرمی می‌دهند)). این دریانوردان همان اندیشمندان و فرهنگیان سده‌ی ۴ و ۵ ارمنستان هستند که ((در برابر هوای توفانزا)) و برای ((رسیدن به ساحلی امن)) یعنی استقلال خود می‌کوشند. آن‌ها پس از آن که ((از بند امواج رها شدند و هر یک به دیار خود شتافتند)) این داستان را برای همگان نقل می‌کنند و می‌گویند که چگونه ((با مرگ به کشاکش برخاسته و جان در گرو عشق به داد و ستدی نیک می‌گذارند)). و این داد و ستد و سوداگری چیزی

نیست جز پیکاری موفق و پیروزمند در راه آزادی خود. ((آن‌ها بر آنند که نام تنگدست را از خود دور کنند و نزدیکان رنجور خویش را از جور شهریاران باج خواه برهانند))، یعنی می‌خواهند از یوغ بندگی برهند و قوم خود را از زیر بار شاهان بیگانه و باج خواه آزاد سازند. این دریانوردان جان بر کف اندیشمندان فداکاری چون مسروپ ماشتوتس، ساهاک پارتو و ... هستند که با سعی و کوشش فراوان حروف ارمنی را در سال ۴۰۶ میلادی ابداع نمودند و در راه تحکیم وحدت ارمنیان موثرترین گام را برداشتند. آن‌ها ((مال خود را در راه سرزمینشان به کار می‌گیرند)) و با اندوخته‌های علمی خود و دین نو آمده‌ی مسیحیت ((شاهان را با مرواریدهای گران و گوهرهای ارزنده)) یعنی فرهنگ گرانبهای قوم خود زینت می‌دهند و ((درویشان را اندکی حرمت ارزانی می‌دارند)) و داروهایی موثر و آیاتی روحبخش برای نیازمندان می‌آورند. و به راستی که ((آن‌ها زینت شهر و افتخار شهرستان هستند)) و با دستاورد خود که ((حکمت پاینده و دلنشینی است))، ((گرسنگان را می‌خورانند، تشنگان را می‌نوشانند)).

آگاتانگغوس می‌گوید که او نیز به اجبار بر آن است که ((دریانورد دریای حکمت باشد)) و ((رویدادهای گذشته را بنگارد)) و این کار تنها از ((سوداگرانی)) بر می‌آید که راهی دراز را می‌پیمایند و رنج فراوان می‌کشند و پس از آن که این ((مرواریدهای غلتان و ظریف و کمیاب))، یعنی کتابت نوین ارمنی و آیین نوآمده‌ی مسیحیت را به دست آوردند، نه تنها ((تاج شاهان بلکه همگان را آراسته و شادمان و توانگر می‌سازند)).

بدین سان آگاتانگغوس در پیشگفتار خود به شیوه‌ای پوشیده به تجلیل از بزرگان فرهنگ ارمنی می‌پردازد و آنان را به دریانوردانی مانند می‌کند که در دریایی (روزگاری) پرآشوب به پیکار برخاسته‌اند و بر فداکاری و بی‌باکی و کوشش آنها آفرین می‌گوید. او به خوبی از نقش

تربیتی و آموزشی تاریخ آگاه است و از این روی بر آن است که ((سوار بر مرکب خیال به نوشتن ماتیان [کتاب] بپردازد)) و ((در ژرفای ماتیان‌های تاریخ فرو رود)) و برای آیندگان چیزی به یادگار گذارد.

×××

بررسی علمی بر روی تاریخ آگاتانگغوس از سده‌ی هجدهم آغاز گشت، یعنی زمانی که ترجمه‌ی یونانی و ویرایش لاتین آن انتشار یافت. اولین انتشار متن تصحیح شده‌ی ارمنی در ۱۸۳۵م. در ونیز صورت گرفت. این نسخه آغازی بود برای نوشتن و پیدایش پژوهش‌های جدید. نوشته‌های ارزشمندی نکاشته شده است که به طور کلی نتیجه گیری آن‌ها بدین شرح است: در اواسط سده‌ی پنجم با استفاده‌ی از منابع مختلف موجود از سده‌ی چهارم به بعد کتاب گریگوریس به دست یک نویسنده‌ی ارمنی نوشته شده است که آن را تاریخ نگاران دیگری چون غازار پاربی و سبئوس خوانده و از آن نام برده‌اند. چنین به نظر می‌رسد که در نوشتن تاریخ آگاتانگغوس غیر از منابع ارمنی از منابعی به زبان یونانی نیز استفاده شده است.

ترجمه‌ی یونانی این کتاب در کار ترویج و گسترش آن اهمیت بسیار داشته است. آن گونه که پیداست، همه‌ی ترجمه‌های آن به زبان‌های دیگر، از روی نسخه‌ی یونانی صورت گرفته است. در سده‌ی دهم میلادی، سیمون متاپراستس خلاصه‌ای از کتاب آگاتانگغوس را در اثر یونانی تذکره‌ی قدیسان گنجاند. نسخه‌ی یونانی آگاتانگغوس و این نسخه‌ی خلاصه شده‌ی متاپراستس در دنیای مسیحی سده‌های میانه نشر و گسترش بسیار یافت. هم ترجمه‌ی خلاصه شده‌ی لاتین، و هم ترجمه‌های گرجی و اسلاو، از روی نسخه‌ی یونانی متاپراستس انجام

گرفت. ترجمه‌ی عربی آن نیز از روی متن یونانی و در سده‌های ۱۰-۹م. انجام گرفته است.

کشف و بررسی نسخه‌ی عربی تاریخ آگاتانگغوس به دست نیکولایوس مار روشن ساخت که نسخه‌ی عربی می‌بایست از یونانی ترجمه شده باشد، که این نیز به نوبه‌ی خود دارای متن اصلی به زبان ارمنی بوده است. بدین ترتیب در سده‌ی پنجم دو نسخه‌ی ارمنی از آگاتانگغوس موجود بوده است. به هر حال، تاکید این مطلب ضرورت دارد که ترجمه‌ی کتاب‌های آگاتانگغوس به زبان‌های گوناگون بیانگر آن است که در باره‌ی تاریخ ارمنستان در سده‌ی سوم و آغاز سده‌ی چهارم میلادی بررسی و پژوهش‌های گسترده‌ای انجام گرفته است. از تعداد سی نسخه‌ی دست نویس کتاب آگاتانگغوس که به ما رسیده است، بیش از بیست نسخه در ((ماتناداران)) یا مرکز آثار خطی شهر ایروان نگاهداری می‌شود. قدیمی‌ترین نسخه‌ی دست نویس شناخته شده که به ما رسیده رونوشت نسخه‌ای است که در کتابخانه‌ی انجمن پدران روحانی ((مخیتاریان)) در شهر وین موجود است، که بنا به نظر استاد تاشیان یکی از آن‌ها مربوط به سده‌ی نهم میلادی می‌باشد. این نسخه به خط یرکاتاگیر (نوعی خط ضخیم ارمنی) نوشته شده است. چندین نسخه‌ی دست نویس مربوط به سده‌ی پنجم نیز در ماتناداران ایروان نگاهداری می‌شود. متن خطی پاریس مربوط به سال ۱۲۵۴م. دارای ارزش فوق العاده‌ای است.

نخستین نسخه‌ی چاپی کتاب آگاتانگغوس در سال ۱۷۰۹م. در قسطنطنیه منتشر شد. چاپ دوم این کتاب که بر اساس نسخه‌ی چاپی نخست و یک نسخه‌ی دستنویس بدون تاریخ انجام گرفت، باز هم در قسطنطنیه انتشار یافت. چاپ سال ۱۸۳۵م. در ونیز اولین نمونه‌ای است

که پس از برابری با چندین نسخه‌ی دست نویس به طبع رسید. چاپ‌های بعدی کتاب آگاتانگغوس نیز از روی نسخه‌ی چاپی ونیز صورت گرفت.

تاریخ آگاتانگغوس در سده‌ی نوزدهم از متن گرابار (ارمنی کهن) به زبان‌های ایتالیایی و فرانسه برگردانده شد. ترجمه‌ی ایتالیایی آن، بدون بخش خطابه، به دست پدران روحانی انجمن مخیتاریان ونیز انجام شده است. ترجمه‌ی فرانسه‌ی ویکتور لانگلوا باز هم به کمک این انجمن صورت گرفت.

تاریخ آگاتانگغوس نخستین کتاب از رشته‌ی دراز کتاب‌هایی است که هر یک از تاریخ نویسان (آگاتانگغوس، پاوستوس بوزاند، یغیشه، غازار پاربی، سبئوس، غوند و غیره) آن را از جایی آغاز می‌کند که تاریخ نویس قبلی اثر خود را در آنجا به پایان رسانده است.

×××

این کتاب نخستین ترجمه‌ی تاریخ آگاتانگغوس به زبان فارسی است و بی‌گمان بدون اشکال و لغزش نخواهد بود. ترجمه از روی متن اصلی کتاب که به زبان ارمنی است و در سال ۱۹۷۷ در ایروان انتشار یافته انجام شده است. برگردان آن از ارمنی کهن به ارمنی نوین توسط آکادمیسین آرام ترغوندیان صورت گرفته است. ما در نوشتن پیشگفتار و تعلیقات این کتاب، از توضیحات آکادمیسین ترغوندیان استفاده‌ی بسیار کرده‌ایم. همچنین از دانشنامه‌ی بزرگ ارمنی (۱۳ جلد) و چند منبع معتبر دیگر استفاده شده است.

مترجم کوشش کرده است که ترجمه‌ی حاضر دقیق و روشن باشد، اما از ساده ساختن بی‌مورد جمله‌ها و حذف تکرارهایی که در جای جای متن اصلی دیده می‌شود پرهیز نموده است تا بی‌جهت دخل و تصرفی در آن صورت نگیرد. البته قدمت اثر و رونویسی‌هایی مکرر آن، گاه موجب

پدید آمدن پیچیدگی‌های زبانی و مفهومی گشته، که دشواری بسیاری در ترجمه‌ی فارسی به وجود آورده است. بنابراین مترجم گاه به اجبار، عبارات و مفاهیم را آنگونه که خود دریافته ترجمه کرده است. این کتاب از نهصد بند تشکیل یافته است که همه‌ی بندها دارای شماره می‌باشند. بندهای ۲۵۹ تا ۷۱۶ متن اصلی دربرگیرنده‌ی خطابه‌ی گریگور مقدس است، اما چنان چه پیشتر گفته شد در بیشتر ترجمه‌ها، از جمله ترجمه‌ی فارسی، نیامده است.

در پایان بر عهده‌ی خویش می‌دانم تا از کارکنان بنگاه انتشاراتی ناییری و مدیر گرامی آن که در تهیه‌ی و چاپ این کتاب مرا یاری نمودند سپاس و قدرشناسی خود را ابراز نمایم. بی‌گمان اگر لطف و مهربانی ایشان نمی‌بود، چاپ این کتاب به این صورت و چنین آراسته میسر نمی‌گشت.

گارون سارکسیان

تاریخ ارمنیان
به قلم آگاتانگغوس

پیشگفتار تاریخ آگاتانگغوس

۱) دریانوردان در آرزو و حسرت آنند که با آرامش به ساحل برسند. این است سبب آن که جمعی مشتاق و جویای فیض در برابر امواج خروشنده و هوای توفانزا آماده‌ی نبرد می‌شوند. آن جمع گرد آمده ناوهای چوبین تیزرو را که با میخ‌های آهنی محکم شده است، پاروکشان با نیرویی همبسته به پیش می‌رانند. آن‌ها یکدیگر را دلگرمی داده با دلی آکنده از نگرانی و ترس در دشت لاجورد پیش می‌تازند و بدون گام زدن، با گام‌هایی بی‌حرکت بر توده‌ی امواج دریا و آب‌ها بال می‌گشایند. در آن جا امواج خشمگین چون کوه برمی‌خیزند و با نشیب و فراز فرود می‌آیند، چونان آوازی که داود[1] چنگ نواز به همراه چنگ چنین می‌خواند: ((بر می‌خیزد چون کوه، و فرود می‌آید چون دشت))[2].

آنگاه از بند امواج رسته هر یک به دیار خود می‌شتابد و این حدیث و پیشامدهای میان راه را نزد عزیزانشان باز می‌نمایند و از فراز و نشیب امواج ناآرام و این که چگونه برای کسب فیض جان در خطر نهادند و با مرگ به کشاکش برخاسته جان در گرو عشق به داد و ستدی نیک می‌گذارند [سخن می‌رانند]. آنان گرچه نظاره‌گر امواج خروشان سنگین و توفانزده‌ای

---

۱ - اشاره به داود پیامبر دارد که شاعر و سراینده نیز بود و از خود «مزامیر»ی بجا گذاشته که مشحون از الهامات غنایی است.

۲ - ساغموس، باب ۱۰۳، بند ۸ . ساغموس (به یونانی Psalmos) یکی از کتاب‌های عهد عتیق و همان کتاب مزامیر حضرت داود است که شامل ۱۵۰ سروده یا شعر غنایی می‌باشد. تعداد ۷۳ سرود ساغموس به حضرت داود و بقیه به دیگر پیامبران و قدیسان تعلق دارد.

هستند که از تموجی سخت به رنگ‌های گوناگـون در آمـده و بـه گونـه‌ای متغیر و توده‌ای کف آلود در پی هم می‌آیند و به ساحل شنی می‌رسـند، بـا این حال، از این که به ساحل رسیده‌اند غرق در شادمانی می‌گردند.

۲) و آنان که از گودال ژرف خروشنده بیمناک گشته‌اند، چشم بـه مـرگـی زودرس دارند. و گرچه می‌بیننـد کـه بـر آب‌هـای سـهمگین، هراسـناک و پرموج در افت و خیزند، امـا چـون کامیـابی خویـش را بـه یـاد می‌آورنـد، می‌کوشند تا در برابر تلاطم سهمگین دریا تاب آورند و با گنج باز آیند و هر یک شادمان ره‌آورد خود را به خانواده‌های خـود نشـان دهـد و دسـت‌آورد غرورآفرین خویش را به همسایگان بنمایانند. آن‌ها برآنند تا آنگونه که بـاید نام تنگدسـت را از خـود دور کننـد و نزدیکـان دردمنـد خـود را از [جـور] شهریاران باج خواه برهانند، و با نعمت سرشاری که یافته‌اند بدهی ایشان را می‌پردازند، تا آنان از زیر بار خراج پادشاهان برهند و آسوده گردنـد. بـاری، آن‌ها دوستان خود را نیک می‌دارند و در نزد دشمنان ارج و حرمت می‌یابند و مایه‌ی شادمانی دوستداران خود می‌شوند.

۳) بدین سبب، آن‌ها با کوهی از آب‌های برخاسـته و دره‌هـای فرورفتـه در دریا، به نبردی سخت برمی‌خیزند و می‌کوشند که برای نجات جان خود راه بجویند، تا از گردباد و توفان و کولاک هراس انگیز رها شـوند و بـه سـاحل امن برسند.

و به راستی بسـیارند آنـان کـه نـه از روی حـرص و آز، کـه از تنگدسـتی، نیازمندی و بی‌خانمانی به [خطر] مرگ گردن می‌نهند و در برابر خطر هیچ تردید نمی‌کنند و بهر انجام تکلیف خود می‌شتابند، تا شـاید بتواننـد جـان خود را برهانند و از [زیر بار] بدهی آزاد شوند. آن‌ها افتاده در زیر بار بدهی، آرزو دارند که بتوانند برای سودی دو چندان چاره‌ای بیابند و وام‌خواهـان را خشنود سازند، و برای خود نیز سودی بیش گرد آورند.

۴) بسیارند کسانی که با وجود خطرهایی چنین سهمگین، بـا رنـج بسـیار، آهنگ سوداگری می‌کننـد، و هسـتند کسـانی کـه آن چـه را دارنـد در راه سرزمین خویش بـه کـار مـی‌گـیرند و شـاهان را بـا مرواریدهـای گـران و گوهرهای ارزنده و گوناگون و دیباهای رنگین و رنگـارنگ زینـت می‌دهنـد. آن‌ها درویشان را دست می‌گیرند و ایشان را اندکی حرمت ارزانی می‌دارنـد و سرزمین خود را با نعمت‌های تازه و شگرف آذین می‌بندند. آن‌ها نیازها را بر آورده سودمند می‌افتند، خواست نیـازمندان را برمی‌آورنـد و بسـیاری را طعام می‌دهند. آن‌ها خانه‌ی پزشکان را با گونه گونه کندر خوشـبو و داروی سـودمند لـبریز می‌سـازند و داروهـایی کارسـاز و خواسـتنی بـرای درمـان می‌آورنـد و نیـازمندان را خشـنود می‌سـازند. آن‌هـا زینـت شـهر و افتخـار شهرستان هستند، رهروان راه دراز، رهنوردان گیتی و چشـندگـان [طعـم] غربتند. آن‌ها همگان را شادمانی و بسیاری را نـیرو می‌بخشـند و جـهان را توانا می‌سازند. برهنگان را می‌پوشانند، گرسنگان را می‌خورانند، تشـنگان را می‌نوشانند و برای توانگران گنج فراهم می‌آورند.

۵) گرچه آن‌ها به اجبار چنین بار سنگینی بر دوش می‌کشند، اما می‌داننـد که چگونه با شـکیبایی خـود از سـختی‌ها جـان بـدر برنـد و بـهر دیگـران سودمند افتند. رهنوردان با سیر و سوداگری، و با انجام کارهایی خرد، [مال خود را] هزار و صد هزار بار افزونتر می‌سازند. و چنین است که با شـکافتن امواج پرتلاطم دریای پهناور، نه به میل خود، که بـا جریـان وزش بـاد، بـه اجبار بر امواج گسترده رانده و برای یافتن سود به این سو و آن سو افکنـده می‌شوند. آن‌ها جان خود را میان مرگ و زندگی قرار داده تـن بـه [خطـر] اعماق می‌دهند و میان مرگ و زندگی [یکـی را] برمـی‌گزیننـد و از آن دو، یکی بهره‌ی آنان می‌گردد.

۶) اینک می‌بینیم که چنین اجباری به ما نیز رسیده است و ما را وامی‌دارد تا دریانورد دریای حکمت باشیم. زیرا بـه هیـچ حـال، از مردمـان کسـی را یارای آن نیست که کاری چنین پررنج بر تن بپذیرد، چنـان چـه از پادشـاه فرمان نیاید و به انجام سـریع ایـن کـار وادار نکنـد. حـال کـه دیگـران بـا سفرهای دیرپای خود تنها در بند دستیابی به سود شـخصی هسـتند، چـه کس می‌تواند ژرفای دریا را بی‌باکانه کاوش کند؟ و چنین نیست کـه مـا بـا خیره سری و نابخردی و کودکانه به پیش شتافتیم، بلکه بنا به فرمـان تنـد شهریاران، بی‌اختیار به حرکـت در آمدیـم و دریـانورد دریـای ماتیان‌هـای[1] تاریخ گشتیم.

۷) فرمان پادشاه از ما درخواست، و خزانـه‌ی تـهی اندیشـه‌ی مـا را بـر آن داشت که رویدادهای گذشـته را بنگـاریم و رخدادهـای مـهم [قـوم] مـا را بنویسیم. ما کوششی بی‌اندازه نمودیم تا شرح سده بـه سـده‌ی رویدادهـا را برای آیندگان به جای گذاریم. ما به خواست خویشتن نبود که پذیرفتیـم و انجام این کار را بر کردن گرفتیم، بلکه یارای سرپیچی از فرمـان پادشـاه را [در خود] نیافتیم. [پس] مطابق فرمان، چندان که در توان ماست روایت را آغاز می‌کنیم.

حال که این کار را پذیرفته‌ایم، پس به نگارش بپردازیم و با دلی لرزان شرح دل انگیز تاریخ را باز گوییم. بـا بررسـی رویدادهـای گذشـته و ماتیان‌هـای درگذشتگان، یکایک آن‌ها را بدقـت نگریسـتیم، و مطـابق ترتیـب و زمـان رخدادها و فرمان‌های رسیده به نگارش پرداختیم.

۸) اما شوکت ارزش‌های معنوی، که خـداپرسـتان بـزرگـش می‌دارنـد، بـه مرواریدی گرانبها، غلتـان، ظریـف، شـفاف و کمیـاب می‌مـاند کـه صیقـل درخشنده‌ی آن بدور از هر خدشه و خراش اسـت و زیـور و برازنـده‌ی تـاج

---

۱ – ماتیان ماخوذ از واژه‌ی ماتیکان پهلوی و به معنی کتاب ، داستان و رساله است.

پادشاهان. آن چونان سنگی گرانبها است که از سرزمین هندوان آورده شده زیور زیبنده و زینت بخش سریر و تاج پادشاهان است. اما تنها کسی می‌تواند این همه را آسان به کف آورد که از جمله سوداگرانی باشد که راهی دراز در پیش می‌گیرند و با رنج فراوان و سپردن راهی دراز و صرف اندوخته‌ای بسیار، و با تلاشی فراوان آن‌ها را می‌یابند و پادشاهان را آراسته می‌دارند. شفق پرتو این [مرواریدها]، که ما به داد و ستد می‌گذاریمش، نه تنها پیشانی پادشاهان را می‌آراید، بلکه همگان را آراسته و شادمان و توانگر و خشنود می‌سازد و آرامش و درمان می‌دهد و پادشاهان را همچون تاجی با نواری درخشنده شکوهمند می‌سازد، تنگدستان را توانگر می‌کند و از میان انبوه پلیدی‌ها برمی‌خیزاند و می‌زداید و همتراز شهریاران می‌گرداند. همچنین سرزمین‌ها را با دعای خیر، و روزکاران را از خوشی لبریز می‌سازد.

۹) اینان همچنین با برکات آسمانی، نیازها را برمی‌آورند و رنجدیدگان را آسایش می‌بخشند و [بیماران را] با نعمتی بی‌پایان درمان می‌کنند. آن‌ها می‌توانند بدون دارو، کندر و ریشه‌ی [گیاهان] شفا دهند و شهرها را با عنایت سرور خویش آبادان کنند، با دعاهای شهادت طلبانه‌ی خود سرزمین را پهناورتر سازند و راه آسمانی صعود به پیشگاه خداوند را بنمایانند. آن‌ها راهنمای راه ملکوت خدا هستند. آن‌ها بودند که برای خدای خود رنج دیدند و جان دادند و جاویدان گشتند و آوازه و ثمره‌ی بی‌باکی خود را برای جهانیان برجای گذاشتند. آن‌ها زندگی و [راه] رستگاری کسانی هستند که به سبب گناهانشان تنگدست گشته‌اند. آن‌ها گنج عظمت پادشاه آسمانی نهان در دل خاک هستند. آن‌ها با ایمان خود کسانی را که از خداوند توانگری یافته‌اند و می‌اندوزند، شادمان و دلشاد می‌کنند. آن‌ها برهنگان را و کسانی را که همچون آدم برهنه شده‌اند می‌پوشانند، و گرسنگان را که از گناه نادانی به قحطی افتاده‌اند، می‌خورانند، تشنگان را با باده‌ی تقوی

سرمست می‌کنند و گنج آسمانی را به کسانی می‌دهند که بیشتر دارند، زیرا ((هر کس دارد، به او داده می‌شود و افزوده تر می‌گردد))[1]. آن‌ها درهای رحمت مسیح بنده نواز را به روی همگان می‌گشایند. از همین روست که سرور خود را دوست می‌دارند و محبوب او هستند، و با شفاعت خود نیازها را برآورده می‌سازند.

۱۰) مرواریدی این چنین نه تنها روان، که جان را نیز زینت و صیقل می‌دهد. با شفاعت چنین مردانی است که خداوند، جهان را آبادانی ارزانی می‌دارد و رحمت ایزدی بر ایشان می‌باراند و گیتی را برکت و بخشایش عنایت می‌کند. چنین است که دریانوردان دریای طوفانی گناهان دنیوی، جان در خطر نهاده بردبارانه به پیکار امواج برخاستند، بر [سطح دریای] ژرف پیش خزیدند تا به ساحل آرام ناخدای آسمان برسند. آن‌ها از کولاک سخت رهایی یافتند و به شهر رسیدند و پادشاه فرخنده را تاج افتخار بخشیدند و خود را غرق در گوهرهای گرانبها کردند و با تاجی از سنگ‌های ارزنده‌ی درخشان معنویت، برای جشنی همیشگی آماده گشتند. آن‌ها زندگی خود را در پیش آزاردهندگان خویش به فروش گذاشتند و با گنجی جاودانه توانمند گشتند و اینک عرشه‌ی عالم را مقتدرانه و بی‌گزند بر کشتی ایمان خود استوار نگاه می‌دارند.

۱۱) و برای شیی چنین [گرانبها] آیا کسی بهایی خواهد پرداخت؟ آری! آری! بهایی بس گران. تنها [باید] با عزمی استوار و [دلی] پرمهر [سخنان] شنیدنی را عرضه داشت و گوش را که گیرنده‌ی پیام است با ایمان تیز نمود و [دید] که مروارید گرانبها و پرارزش به یکباره تبدیل به زیور شده چون حلقه‌ای از گوش آویخته می‌گردد. تنها باید سر فرود آورد تا تاج معنویت به یکباره بر سرت نهاده شود و تو را بیش از آنچه سنگ‌های

---

۱ - انجیل متی، باب ۱۳ ، بند ۱۲

گرانبها می‌توانند، آراسته گرداند. تنها باید ندای شاهان را پذیرفت تا رایحه‌ی دل انگیز طعام، مشام را پر کند. تنها باید تشنه‌ی عشق بود تا چشمه‌ی زندگانی عطش تشنگی و بی‌آبی را فرو نشاند. تنها باید خود را از بدی‌ها زدود، تا آن جامه‌ی فاخر و درخشان، تو را بهتر از گل عطرآگین سوسن آراسته دارد.

۱۲) اکنون می‌کوشیم تا به ژرفای ماتیان‌های تاریخ فرو رویم. روی سخنم با کسانی است که میل شنیدن این داستان سودمند را دارند.

اکنون به من، که آگاتانگغوس نام دارم و از شهر بزرگ رم می‌باشم و دانش‌های زادبوم خویش را آموخته و زبان‌های رومی[1] و یونانی را نیک فرا گرفته و دبیری آموخته‌ام و از فن نگارش نیز چندان بی‌بهره نیستم، فرمانی آمده است. من در پی آن فرمان، به روزگار زمامداری تیرداد[2] جنگاور و بهادر، این مرد زورآور و پارسا، که دلاورتر از جمله‌ی نیاکانش بود و در دلاوری بر ایشان پیشی می‌جست، که مشت زن و ورزشکار بود و در آوردگاهان سلحشوری‌هایی درخور پهلوانان می‌نمود، به دربار اشکانیان[3] آمدم. [تیرداد] ما را فرمود که از دلاوری‌های خویش چیزی به ناراست نگوییم و هنرهایش را با افسانه نیاراییم و مبالغه نکنیم، و تنها آنچه را روی داده است بنگاریم و احوال روزگاران پرتحول و پرجوش و جنگ توده‌های انبوه، سیلاب خون کشتار تیغ‌ها، برخورد لشکریان بی‌اندازه، به اسیری رفتن [مردمان] سرزمین‌ها، ویرانی شهرستان‌ها، سرنگونی شهرها، خرابی

---

۱ - مراد زبان لاتین است.

۲ - تیرداد سوم یا تیرداد بزرگ، پادشاه ارمنستان (۳۳۰-۲۸۷م). از بزرگترین شاهان دودمان اشکانی ارمنی و نخستین شاه مسیحی بود. تلفظ ارمنی آن تردات است.

۳ - مراد اشکانیان ارمنی یا آرشاکونیان است. آرشاکونیان در سال ۵۲ میلادی بر تخت پادشاهی ارمنستان نشستند و حکومت آن‌ها تا سال ٤۲۸ دوام یافت.

آبادی‌ها، کشتار مردمان به قصد خونخواهی و کین خواهی را [توصیف کنیم].

۱۳) اکنون از سوی تیرداد بزرگ فرمان آمده است که رویدادهای این روزگار را به گونه‌ای آراسته بنگارم. نخست از دلاوری‌های خسرو[1] بهادر در جنگ‌های میهنی خواهم گفت، سپس از دیگر گونه گشتن حکومت و تاخت و تازی که به هر جانب انجام گرفت، سخن می‌رانم. آنگاه به داستان شورش اقوام و مرگ خسرو دلیر می‌پردازم و از سبب و چگونگی آن، و رویدادهای پس از آن و از دلاوری تیرداد نژاده و آنچه به روزگار پادشاهی‌اش انجام گرفت خواهم گفت. در باره‌ی شهیدان پسندیده‌ی خداوند، و این که چرا و چگونه آمدند، و چونان ستارگان افروخته گشتند تا مه [تار] را از سرزمین ارمنستان پراکنده کنند، و این که چگونه جان خود را فدای حقیقت خداوندی کردند [خواهم گفت]. همچنین خواهم گفت که چگونه خداوند رحم آورد و به خاک ارمن عنایت فرمود و شگفتی‌های بسیاری به دست مردی شکیبا و پیروزمند، که گونه گونه بلا و آفت را به جان خرید و با دردی عذاب آور در شهر آرتاشات[2] یک تنه به رویارویی بیدادی دو چندان برخاست و به خاطر نام مسیح با پیروزمندی تاب آورد و عنوان شهید را به کف آورد، نشان داد. او تا نزدیک مرک پیش رفت و به خواست خدا از آنجا باز آمد و در خاک ارمن ما به اسقفی نشست. او تا آستانه‌ی مرگ پیش رفت، اما به خواست خدا باز آمد و نماینده‌ی آیین

---

۱ - خسرو اول یا بزرگ، پادشاه ارمنستان (۲۵۹-۲۱۱م). در زمان پادشاهی او اردشیر بابکان سلسله‌ی اشکانیان ایران را سرنگون کرد و برای سرنگونی اشکانیان ارمنی نیز تدارک دید و سال‌ها با ارمنستان جنگید. او پدر تیرداد بزرگ بود.

۲ - شهر آرتاشات یکی از پایتخت‌های باستانی ارمنستان بود. در سال ۱۸۰ پ.م. بدست آرتاشس یکم، پادشاه ارمنستان، بنا گردید.

مسیح گشت. تیرداد حق شناس نیز به میل خود زندگی سخت را برگزید و محبوب همگان کشت و به لطف خداوند، فرزند [راستین] میهن و زادبوم خود گردید و به زندگی جاوید دست یافت.

۱۴) اینک، آنگونه که پیشتر نیز نوشته بودیم، چنین نیست که این [همه] را با برداشت از روایات کهن نگاشتیم، زیرا که خود آن مردان را به چشم دیده و شاهد کردار روحانی و طریقت شایان نورانی و مطابقت ایشان با احکام انجیل بوده‌ایم و [دیدیم] که چگونه طریقت نورانی به عنایت پروردگار [در جایگاهی] فراتر از دیگران قرار گرفت. پادشاه همه [مردمان] خود را به زیر فرمان این آیین خدایی درآورد، و سبب آن نه خود او، که مشیت توانمند مسیح بود.

ما [شرح خواهیم داد] که چگونه پرستشگاه‌ها را گرفتند و از بر و بیخ کندند و کلیساهای مقدس را پی افکندند. که چگونه [گریگور را] به شبانی خود برگزیدند و از فیض او بهره جستند. که چگونه تیرداد بار دگر در روزگار کستانتیانوس[1] خداپرست، که پادشاه یونانیان و رومیان بود، به خاک یونان درآمد و با او پیمان بست که بر یکتاپرستی وفادار باشند و با عطیه و ارج فراوان از آنجا باز آمد و تیرداد زمین‌هایی چند برای [آیین] خداوند اختصاص داد. ما یکایک آن را به ترتیب باز خواهیم گفت. همچنین از طریقت آن قدیس که شایسته‌ی مسند والای اسقفی گشت و نام مهتر

---

۱ - کستانتیانوس یا قسطنطین کبیر(۳۳۷- حدود ۲۸۵)، نخستین قیصر مسیحی روم بود که در سال ۳۱۳م. مسیحیت را با منشور میلان آزاد اعلام نمود. در سال ۳۰۶م. قیصر روم گشت و در سال ۳۲۴م. شهر کستانتوپولیس یا قسطنطنیه را در جای شهر بوزاندیون بنا کرد.

کشیشان[1] را بدست آورد و مبارز بزرگ راه تقوی گردید [سخن خواهیم گفت]. و [شرح خواهیم داد] که او از کجا و از چه قوم برخاست، که برای کارهایی این چنین سزاوار مواهب خدایی گشت.

۱۵) اینک سوار بر مرکب خیال، عرصه‌ی نبوغ را درنوردیده رو به سوی مقصد اندیشه می‌گذارم. بازوانم را تواناتر ساخته با انگشتان پرذوق خود قلم را می‌فشارم و اندیشه‌ام را با زبان باز می‌گویم. باشد تا لبانم بتوانند سخنی حکمت آمیز زمزمه کنند. من [سخن را] نیک سامان داده چرخ سخن را می‌گردانم و خدای گونه بر امواج دریای تاریخ پیش می‌رانم. و این حدیث را به مردمان حال و اقوامی که از پی ما خواهند آمد و خداوند را خواهند ستود[2] باز خواهم نمود. باشد تا با کاویدن ماتیان‌های قوم ما، همه‌ی این ها به ایشان نقل شود و برنامه‌ی منظم شده منتقل گردد.

۱۶) با خواندن [آیات] بشارت دهنده‌ی انجیل و کلام هستی بخشی که به قوم ما و سرزمین ارمنستان [وعده] داده و تبلیغ شده بود، و [با آگاهی از] این که چگونه و از طریق چه کسی [دین مسیح] پذیرفته شد و او چه کس بود که با کسب فضیلت رسولان و با چنین فضایل خداوندی پدیدار گشت، از طریقت نورانی و رفتار و کردار فرشته گون او و بردباری نجیبانه‌ی آن جانفشان کامکار و فاضل [سخن خواهم گفت] که گواه زنده‌ی مسیح گشت و شاهد حق. و این که از پس آن، خداوند از طریق دعاهای او آبادانی و آرامش و فراوانی و باروری و شفا عطا نمود. و این که چگونه به لطف خداباوری و قدرتی که از مسیح دریافت کرده بود، آیین یاوه سرنگون و شکسته شد و پرستش خداوند در سراسر خاک ما، ارمنیان، رواج یافت. یا

۱ - مهتر کشیشان یا مهتر اسقفان بالاترین درجه‌ی کلیسای ارمنی است و مرادف است با کاتوغیکوس یا کاتولیکوس.

۲ - با اندکی تغییر از ساغموس، باب ۱۰۱، بند ۱۹

این که چگونه در ارمنستان ما کلیساها بنا شد و آیین یاوه برچیده گشت، [آیینی] که از گمراهی نیاکان ما نابخردانه پذیرفته شده و [نشانه‌ای] از بلاهت [بت‌های] سنگین و چوبین ننگین و افیون بت پرستی و رخوت بود. آنان، [نیاکان ما]، همگی سرمست از نابخردی، و بیمناک از گناهانی سنگین، با دردی دیوآسا در گناهانی پلید و ژرف ره می‌سپردند.
اما [گریگور مقدس] به خواست مسیح در سراسر خاک ارمنستان آیات دادآفرین و آموزنده خواند، تا [مردمان] این دنیای دریاگون در راه‌های گناه آلود گام نزنند، و خود را به ساحل آرام و امن خداوندی برسانند و خانه‌ای بهر زندگی جاودانه فراهم آورند.
۱۷) و من با حرکت و خزیدن و چرخ خوردن بر امواج گسترده، پر تب و تاب، ناآرام، مهاجم، طوفانی، پرآب، پرتلاطم و خشمگین، کوشیدم و به جزیره‌ها و شهرها و سرزمین‌های دوردست رسیدم و بارهای سنگین و گران و کالاهای گرانبها و شایان را برگرفته همچون زیور و گنج به اینجا آوردم و بهر شما به جایی امن رساندم.
اینک بشتابیم تا دکان‌های داد و ستد خویش را بگشاییم و با دادن ثمر کار خویش به شنوندگان، و ستاندن شنوایی ایشان، این داستان را نقل کنیم. اینک به خاطر فرمان تو است، ای تیرداد، ای شاه بزرگارمنان[۱]، که ما دریانوردان، سود سوداگری خویش را بهر آبادانی سرزمین خویش به کار می‌بندیم و گنج‌هایت را با آنچه از دریاها آورده‌ایم افزون می‌گردانیم.

---

۱ – بزرگارمنان یا بزرگ آرمنان (وزرگ ارمنان) به معنی ارمنستان بزرگ است. سرزمین ارمنستان باستان به دو بخش ارمنستان بزرگ (به لاتین Armenia maior) و ارمنستان کوچک (به لاتین Armenia minor) تقسیم می‌شد. بخش اصلی ارمنستان که همان بزرگارمنان بود در کتیبه‌ی پایکولی منسوب به نرسی پسر شاپور اول ساسانی، به صورت «وزرگ ارمنان» آمده است.

شرح حال گریگور قدیس

۱۸) هنگامی که پادشاهی پارت‌ها بــه پایـان آمـد، حکومـت اردوان[۱] پسـر واغارش[۲] سرنگون و او بدست پسر ساسان کشته شــد. وی [پسـر ساسـان] نجیب زاده‌ای از شهرستان استخر[۳] بود که ســپاهیان پارس[۴] را گـرد آورد و آنان را یکپارچه نمود.

آنـان از حکومـت پارت‌هــا روی گرداندنــد و دوری گزیدنــد و ایشــان را بی‌حرمتی نموده زمامداری اردشیر[۵] پسر ساسان را از دل پذیرفتنــد. چـون خبر ناگوار مرگ اردوان به خسرو رسید، او که در حکومت پارت‌هـا دومیـن کس بود، و چنان بود که شاه ارمنستان مرد دوم پادشاهی پارتیان به شــمار می‌آمد، نتوانست کار تدارک جنگ را به پایان رساند. او از این پیشامد و این که کاری پیش نبرد به جان رنجید و با اندوه فراوان به خاکش باز آمد.

۱۹) در آغاز سال بعد، خسرو شاه ارمنستان سپاهی گرد کــرد و لشـکریانی فراهم آورد. او سپاهیان آغوانی[۶] و ایبری[۱] را گرد آورد و دروازه‌ی آلان‌هــا[۲] و

---

۱ - اردوان پنجم، بیست و نهمین و آخرین پادشاه اشکانی (۲۲۶-۲۱۶م).

۲ - واغارش یا بلاش پنجم، پادشاه اشکانی ایران (۲۱۶-۲۰۸م) و پدر اردوان پنجم.

۳ - استخر شهرستانی بود در نزدیکی تخت جمشید، پایتخت هخامنشیان، و مرکز مــهم مذهبی آن بود. پرستشگاه پرآوازه‌ی آناهیتا در استخر قرار داشت.

٤ - ارمنیان، کشور ایران را پارس (یا پارسکاستان) و ایرانیــان را پارسـیک می‌نـامند. در اینجا نیز واژه‌ی پارس به مفهوم ایران به کار رفته است.

۵ - اردشیر بابکان، بنیانگذار سلسله‌ی ساسانی در ایران (۲٤۱-۲۲٤م).

٦ - آغوان‌ها یا آلبانیایی‌ها اقوامی بودند کـه در سـرزمین اران (بـه لاتیـن Albaniae)، میان رود کور (Cyrus) و کرانه‌ی غـرب دریـای خـزر می‌زیسـتند. اران در ارمنـی بـه

دروازه‌ی نگهبانی چور[۳] را گشود. آنگاه سپاه هون‌ها[۴] را بیرون آورد و بر پارسیان تاخت. سپس به جانب آسورستان[۵] تا دروازه‌های تیسفون پیش رفت. او سراسر آن دیار را ویران کرد و شهرها و روستاهای آباد را کند، تا پادشاهی پارسیان را از میان بردارد و سرنگون کند. او با کینه‌ای سخت سوگند یاد کرد که از سرنگون کنندگان دولت دودمانش کین بستاند. او

صورت آغوانک، و در منابع عربی (حموی) اران، (یعقوبی) ران، و (اصطخری) الان آمده است.

۱ - ایبری نام کهن گرجستان کنونی است. ایبری در منابع ارمنی به صورت «ویرک» (wirk) و در لاتین به صورت Hiberia آمده است.

۲ - دروازه‌ی آلان یا دارآلان تنکه‌ای دشوار گذر در میان کوه‌های قفقاز بود که بیشتر حملات اقوام وحشی شمال قفقاز از آنجا صورت می‌گرفت. اکنون تنگه‌ی دارایال نام دارد که جاده‌ای برای نقل و انتقالات نظامی از آن می‌گذرد و در جمهوری گرجستان واقع است.

۳ - دروازه‌ی چور یا پست نگهبانی چور همان دربند کنونی در داغستان روسیه است. آن گذرگاهی بود در حد فاصل ساحل غربی دریای خزر و انتهای رشته کوه‌های قفقاز و از مهمترین گذرگاه‌های اقوام شمالی به سمت ایران و ارمنستان بود. پارسیان، ارمنیان و گرجیان در آنجا سپاهی دائمی مستقر نموده آن را نگاه می‌داشتند. روم نیز بخشی از هزینه‌های نگهبانی آنجا را بر عهده گرفته بود. شهر چور در منابع عربی به صورت جسر سمور آمده است.

٤ - هون‌ها از اقوام آسیای مرکزی بودند که در سده‌ی چهارم میلادی به سمت غرب به حرکت درآمدند و در حدود سده‌ی پنجم به رهبری آتیلا به اروپا تاختند و کشتار و ویرانگری بسیار کردند. از همسایگان خونریز ایران و ارمنستان بودند.

۵ - مورخان ارمنی، بین‌النهرین شمالی و آدیابنه را آسورستان یا آسوریک می‌نامیدند. به فارسی سورستان است. شهر تیسفون در آن منطقه قرار داشت.

می‌کوشید تا انتقام خود را بگیرد، زیرا کینه‌ای شدید داشت و از [آتش] کین خواهی می‌سوخت. او سخت تهدید می‌کرد و بر انبوهی و بی‌باکی لشکریانش امید بسته بود. بزودی آغوان‌ها، لپین‌ها[۱]، چیغب‌ها، کاسپ‌ها[۲] و بسیاری دیگر از آن کران با انبوهی از سواران چابک و بهادر با آمادگی بسیار به یاری آمدند و به خونخواهی اردوان شتافتند.

۲۰) هر چند خسرو از دودمان و همتباران خویش، که با حکومت رو به گسترش مرد استخری از در اطاعت در آمده و فرمانبردار او شده بودند، سخت دلگیر بود و با آن که نمایندگانی سوی همتباران خویش فرستاده بود تا به یاری بشتابند و در برابر [اردشیر] به پا ایستند و از دیار کوشان‌ها[۳] و زادبوم آن‌ها اقوام سلحشور و سپاهیان جنگجو را به یاری و پشتیباني فراخوانند، اما دودمان‌های پارتی، سرخدایان، ناخارارها[۴] و نافبدها[۵] به او اعتنا نکردند و به جای آن که حکومت خاندان و برادران خویش را [برتر

---

۱ – لپین‌ها از اقوام قفقاز شمالی بودند و در جایی که به ارمنی لپینک می‌نامیدند می‌زیستند.

۲ – کاسپ‌ها یا خزرها از اقوام قفقاز شمالی بودند. نام دریای خزر یا کاسپین از نام آن‌ها گرفته شده است.

۳ – کوشان‌ها گروهی از اقوام بیابانگرد بودند که در آسیای میانه سکونت داشتند. آن‌ها در سده‌ی یکم میلادی پادشاهی بزرگی در شمال هند و افغانستان کنونی بنیاد نهادند که تا سده‌ی ٤ میلادی دوام داشت.

٤ – ناخارار به معنی امیر و زمیندار بزرگ است. معادل فئودال اروپایی است. آن‌ها در ملک خویش خودمختاری کامل داشتند و سپاه نگاهداری می‌کردند.

۵ – نافبد با تلفظ ارمنی «ناهاپت» از دو جز ناف+بد ساخته شده است و به معنی رئیس دودمان و قوم است.

شمارند] با اردشیر همداستان شده، مدارا کرده و به فرمان او گـردن نـهاده بودند.

۲۱) اما خسرو سپاهیان خویش و همه‌ی کسانی را که از جاهای گوناگـون به یاری، و برای جنگ آمده بودند دور هم گرد آورد. پادشـاه پارسـی چـون انبوه سپاهیان او را نگریست خود نـیز تـدارک جنـگ دیـد و بـه رویـارویی برخاست، اما تاب نیاورد و از وی گریخت. [آنان] سپاه پارس را پی گرفتنـد و آن را سراسـر در هـم شکسـتند و بـا کشـتاری سـخت، دشـت و راه را از مردگان پوشاندند و ضربه‌ای سهمگین بر ایشان فرود آوردند. پادشاه ارمنـی با پیروزی و خوشدلی و غنیمتی سرشار، از آن کشتار به ارمنستان بازرفت و با شادکامی و نیکنامی و غنیمتی بـزرگ بـه شـهر واغارش‌آبـاد[1] در اسـتان آیرارات[2] آمد.

۲۲) سپس فرمان داد نماینده‌ای به هـر سـو گسـیل داشـتند و فراورتـک[3] بیرون داد و فرمود که به زیارت بتخانه‌های هفت پرستشگاه بروند و بت‌های ایزدان را پرستش کنند. او پرستشگاه‌های زادبوم دودمـان اشـکانی خـود را بزرگ داشت و هدایـایی چـون کاوهـا و بزهـای نـر، اسـب و اسـتر سـپید، زیورهایی زرین و سیمین، جامه‌های ابریشمین آراسته به بندهای درخشـان

۱ – شهر واغارش‌آباد (Vagharchbad)، یـا بـلاش آبـاد یکـی از تختگاه‌هـای مـهم ارمنستان باستان بود که اکنون نیز بدین نام خوانده می‌شود. این شهر در زمـان واغـارش اول (یا بلاش) پادشاه ارمنستان (۱۴۰-۱۱۷م) بنا گردید. اکنون بزرگترین مرکـز دینـی و نشستگاه رهبر دینی ارمنیان سراسر جهان است.

۲ – استان آیرارات (Ayrarat) از استان‌های مرکزی ارمنستان باستان بود کـه در میـان دو دریاچه وان و سوان قرار داشت.

۳ – فراورتک در زبان پهلوی به معنی نامه‌ی پادشاهان و منشور شاهانه است. تلفـظ آن در متن اصلی و زبان ارمنی به صورت هرووارتاک است.

و تاج‌ها و رشته‌ها، تاج‌های زرین و میزهای سیمین برای اهداء قربانی، ظروفی زیبا پر از گوهرهای گران، جامه‌هایی فاخر و زیورهایی زیبا اهدا نمود. پنج یک این غنیمت گرانبها را برداشت و به کاهنان بخشید، و سپاه همراه را عطا داد و مرخص نمود.

۲۳) [خسرو] در آغاز سال بعد سپاهی گرانتر از پیش گرد آورد، لشکرها ساخته کرد، سپاه پیشین را بازخواند و با لشکری گرانتر از پیش به سمت آسورستان تاخت و آن را ویران کرد. و چون سپاه عرب‌ها نیز به یاری آمده بود، همه جا را به یغما بردند و با پیروزی به جایگاه خود باز رفتند. بدین‌سان، سرزمین‌های قلمرو پارس را یازده سال[1] ویران و چپاول کرد.

۲۴) پادشاه پارسی چون در بلاهای فرود آمده نگریست، رنجور و پریشان گشت و سراسیمه، نگران و سرگردان، جمله شاهان، مرزبانان، ناخارارها، سرداران، بزرگان، و شهریاران قلمرو خویش را نزد خود خواند و با ایشان به شور نشست. او از همگان به عجز خواست که چاره‌ای اندیشند و ایشان را وعده‌ی عطایای گوناگون داد. او گفت: ((آیا کسی یافت می‌شود که بتواند کین بستاند؟)). سپس وعده داد چنان چه کسی بتواند کین بزرگ خویش را بستاند، دومین تخت پادشاهی‌اش را به او بخشد. [او می‌گفت:] ((آن کس چه شریر باشد، چه بزرگمنش [فرقی نخواهد داشت] و من تنها به گاه از او برتر خواهم بود)). [بدین سان] همه گونه پایگاه و پاداش و مزد را وعده می‌داد.

۱ - پژوهشگران در باره‌ی زمان این دوره‌ی یازده ساله اختلاف نظر دارند. گوتشمید آن را از سال ۲۲۸ تا ۲۳۸م. می‌داند، اما تاشیان و آستوریان از ۲۳۸ تا ۲٤۸م. و کریستین سن از ۲٤۲ تا ۲۵۳م.

۲۵) آن زمان، یکی از نافبدهای پارتی که نامش آناک[1] بود، در این شور از جاي برخاست و پیش آمد و قول داد کـه از خویشـانش همچـون دشـمنان کین بستاند.

۲۶) [پادشاه] با او سخن راند و گفت: ((چنان چه با وفاداری کین بسـتانی، حکومت اجدادی شما، پارت‌ها، و زادبوم پاهلاوها[2] را به تو بـاز خواهـم داد، تاج شاهی بر سرت خواهم نهاد و تـو را بـزرگ خواهـم داشـت، و تـو را در خاک من نام‌آور و شکوهمند خواهم گرداند و تو دومیـن کـس [حکومـت] خواهی شد)).

۲۷) مرد پارتی چنین پاسخ داد: ((اگر بازماندگان خاندان مـرا بـرگ و نـوا دهی، من و برادر دلبندم از همین امروز رهسپار خواهیم شد)).

۲۸) مرد پارتی و برادرش با خـانواده، زنـان، فرزنـدان و همـه‌ی همتبـاران آماده شدند و به راه افتادند و راه‌ها را نیک بازرسی کردند و به بهانه‌ی کـوچ به سمت ارمنستان رفتند و چنین نمودند که بر پادشاه پارسـی شـوریده‌اند. آن‌ها در شهر خاق‌خاق[3] در شهرستان اوتی[4] که زمستانگاه پادشاه ارمنستان بود با خسرو دیدار کردند.

۲۹) پادشاه ارمنستان چون ایشان را دید با شـادی بـه پیشـباز رفت و بـا شوری فراوان پذیرفت. [آناک] با فریب و نیرنگ با وی سخن رانـد و آمـدن

---

۱ - آناک بنا به روایات ارمنی از بزرگان دودمان پارتی و پدر گریگور روشنگر بود. نـام حقیقی وی سورن بود. آناک (به معنی شریر) لقبی است که ارمنیان به سورن داده بودند.

۲ - سرزمین پاهلاو یا پهلو (Pahlav) زادبوم قوم پارت بود.

۳ - خاق خاق شهری بود در استان اوتی (اوتیک) ارمنستان، در ساحل راست رود کور. در جای کنونی روستای خلخال قرار داشت.

٤ - اوتی (Uti) یا اوتیک (Utik) از استان‌های ارمنستان باستان در کرانه‌ی جنوبی رود کور بود.

خویش را دلیلی بر وفاداری‌اش شمرد. او گفت: ((آمدن من از آن است که بتوانیم با یکدیگر کین همکان را بستانیم)).

۳۰) پادشاه چون این مرد را دید، که به همراه همه‌ی خانواده‌اش نزد او آمده بود، به او سخت اعتماد نمود. سپس آنگونه که رسم بود، او را بزرگ داشت و بر تخت دوم حکومت خویش نشانید و آنان سراسر زمستان و روزهاي سرد و سوزناک و یخبندان را در شادمانی گذراندند.

۳۱) چون روزهای گرم فرا رسید و درهای جنوب به روی بهار گشوده گشت، پادشاه از آن جا دور شد و به شهر واغارش‌آباد، در استان آیرارات، فرود آمد. و درحالی که آنان در شادمانی و آسایش بودند، پادشاه به گردآوری سپاه پرداخت تا بار دگر به جانب پارسیان بتازد.

۳۲) مرد پارتی چون این را شنید، عهد خویش را با پادشاه پارسی به یاد آورد. همچنین عطایای موعود را به خاطر آورد و شوق دیدار زادبوم خویش که پاهلاو نام داشت در او بیدار گشت و اندیشه‌ای پلید در وی زاده شد. او و برادرش پادشاه را به بهانه‌ی گردش و شور به گوشه‌ای برده شمشیرهای پولادین را نیمه برهنه نگاه داشتند و ناگهان بر او فرود آوردند و بر خاک افکندند. توده‌ی مردمان به زودی از آنچه روی داده بود خبر یافتند و هیاهو کنان این خبر ناگوار را آگهی دادند. آن دو در این گیر و دار بر اسبانشان نشستند و گریختند.

۳۳) بزرگان سپاه ارمن چون این خبر را شنیدند با چندین دسته [ایشان را] دنبال نمودند. عده‌ای به شتاب کوشیدند تا از راه خشکی به پل نزدیک شهر آرتاشات[1] برسند. رود طغیان زده‌ی یراسخ[1] لبریز از آب و یخ و برف به

۱ - آرتاشات (Artasht) پایتخت ارمنستان از سده‌ی دوم پیش از میلاد تا سده‌ی چهار میلادی بود. در حدود سال ۱۸۰ پ. م به فرمان آرتاشس اول، پادشاه ارمنستان، در کرانه‌ی چپ رود ارس ساخته شد. در منابع لاتین به صورت Artaxata آمده است.

پیش می‌آمد. برخی از پل شهر واغارش‌آباد، که پل متسامور[2] نیز نامیده می‌شد، گذشتند و کوشیدند تا هر چه زودتر به پل آرتاشات برسند. آن‌ها در گردنه‌ها راه بر ایشان بستند و نزدیک پل داپه‌راکان در میانشان گرفتند و [آناک را] به رودخانه فرو افکندند. سپس با آه و ناله و شیون باز آمدند. سراسر خاک گرد آمد و در سوگ پادشاه خویش نشست.

۳۴) [پادشاه] هنوز نفسی گرم در سینه داشت و مرگ فرا نرسیده بود که فرمود ایل و تبار [آناک] را از پای درآورند. پس دست به کشتار و نابودی آنان زدند و حتی کودکانی را که هنوز چپ از راست باز نمی‌شناختند زنده نگذاشتند. زنان و دختران آن خاندان را نیز به شمشیر کشیدند. تنها دو کودک خرد از آن مرد پارتی به دست مردی که دایاک[3] ایشان بود نجات یافتند. یکی از آنان را به سمت پارس و دیگری را به جانب یونان گریزاندند.

۳۵) چون پادشاه پارسی این خبرها را شنید، شادکام و شادمان شد. آن روز جشنی بزرگ برپا داشت و قربانیانی نثار آتشکده‌ها نمود. [سپس] سپاهی گرد آورد و به ارمنستان تاخت و هر چه از انسان و حیوان، پیر و جوان و کودک و خرد بود به اسیری برد.

۳۶) در این میان، مردی یکی از فرزندان خردسال خسرو را که تیرداد نام داشت از چنگال آن راهزن نجات داد و دایاک‌هایش او را به یونان، به زمین قیصر رساندند. سپس پادشاه پارسیان به ارمنستان آمد و آن دیار را به نام خویش خواند و لشکر یونان را گریزان کرده تا مرزهای یونان دنبال نمود.

---

۱ - یراسخ نام ارمنی کهن رود ارس (آراکس) است. به لاتین Araxes می‌باشد.

۲ - پل متسامور بر روی ارس قرار داشت.

۳ - دایاک یا دایه در پارسی به معنی پرستار بچه و شیر دهنده می‌باشد. اما در زبان ارمنی، هم به این معنی و هم به معنی مردی است که وظیفه‌ی تعلیم و تربیت فرزندان اشراف را بر عهده دارد. معادل مربی است.

گودال‌هایی کند و مرزها را تعیین کرد و آنجا را که سیوزن نام داشت، پوسیچ درونک نامید. بقیه‌ی اهالی را نیز کوچاند و کشور را به چنگ آورد.
۳۷) تیرداد نزد مردی به نام کنت لیکیانوس پرورش یافت و دانش آموخت. اما پسر مرد پارتی که به یونان برده شده بود، در آنجا پرورده شد و در شهر سزاریای[1] کاپادوکیه آموزش دید. [کسی] از طریق دایاک‌هایش، وی را با کیش مسیح پروراند و او با آموختن نوشته‌های مسیحیان به انجیل خو گرفت و خداترس بار آمد. نام او گریگور بود. او وقتی داستان پدرش را از زبان دایاک‌هایش شنید، به میل خود برخاست و برای خدمت به نزد تیرداد رفت. او هویت خویش را پوشیده داشت و چیزی از این که چگونه و از کجا و برای چه کسی [آمده] است فاش نساخت و خود را چون بنده‌ای در خدمت تیرداد قرار داد و او را خدمت کرد.
۳۸) در آن روزگاران شهریار یونانی[2] به آزار کلیسای خدا برخاسته بود. چون تیرداد دریافت که گریگور با کیش مسیح در پیوند است، دست به آزار او زد و او را به رنج بسیار افکند. با بند و زنجیر و شکنجه آزارش داد تا از پرستش مسیح دست بدارد و به ایزدان دروغین و آیین پلید تن دهد.
۳۹) در آن هنگام فرمانروای گوت‌ها[3] سپاهی فراهم آورد و با لشکری انبوه به جنگ فرمانروای یونانی آمد. او چنین پیام داد: ((چرا بیهوده با هم

---

۱ - شهر سزاریا، یا کساریا از شهرهای بزرگ آسیای صغیر بود. در سال ۱۷م به افتخار گایوس ژولیوس سزار، سزاریا نام گرفت. این شهر از کانون‌های عمده مسیحیت آن روزگار بود. به ارمنی مازاک نیز می‌نامند. نزد مورخان عرب از جمله یعقوبی و اصطخری به صورت قیساریه آمده است.

۲ - مراد قیصر روم است.

۳ - گوت‌ها (Gothones) از اقوام ژرمن بودند که در سده‌ی یکم میلادی در کرانه‌ی جنوبی دریای بالتیک می‌زیستند. سپس به شرق کوچ کردند و در شمال دریای سیاه

بجنگیم و سپاه خویش را فرسوده و کشور را هم در خطر و آشوب افکنیم. بگذار من از سپاه خویش و تو از لشکر یونان بیرون آئیم و به کارزار برویم. چنان چه من بر تو چیره شوم، یونانیان به اطاعت من درآیند، و اگر تو چیره شوی زندگی ما در اختیار تو باشد و فرمانبردار تو شویم و هر دو طرف نیز بدون جنگ و خونریزی در صلح باشیم)).

۴۰) پادشاه یونان، چون این را شنید به هراس افتاد، نه آمادگی جنگی رو در رو را داشت و نه می‌توانست این پیشنهاد را بپذیرد، زیرا تنی سست و ناتوان داشت. پس بیمناک و سراسیمه گشت و از دادن پاسخ به آن سخنان فروماند.

۴۱) سپس پادشاه [یونان] فرمان داد جمله شهریاران و لشکریان خویش را آواز دهند تا هر جا که هستند زود نزد او آیند. شهریاران، لشکریان و ناخارارها شتابان نزد او آمدند. لیکیانوس نیز گردان خویش را برگرفت و به کارزار شتافت، تا به درگاه پادشاه در آید. تیرداد نیز همراه او بود.

۴۲) هنگامی که لشکریان [لیکیانوس] در راه بودند به تنگه‌ای در میان جویبارهای باغ و در میدان انبار در نزدیکی دروازه‌های شهر رسیدند. شب به نیمه رسیده و دروازه‌ها بسته بود. آنان پس از آن که برای اسبان خود علوفه‌ی خشک نیافتند، دیدند که در آن سوی باروی شهر و در حیاط چارپایان، خرمن‌هاي علوفه انبار شده است. اما باروی شهر بلند بود و کس نمی‌توانست دست به بالای آن برساند. در این هنگام تیرداد برخاست و [به آن سوی بارو] فرود آمد و خرمن‌های علوفه را چندان که نیاز بود به میان سپاهیان پرتاب نمود. سپس نگهبانان و بسیاری از سگان را نیز به این سوی بارو به میان سپاهیان افکند و خود از آنجا برخاست و فرود آمد.

مستقر شدند. در سال ۲۳۸م. به روم تاختند و در ۲۷۱م. داکیا را تصرف کردند. بعد از آن به دو بخش گوت‌های شرقی و غربی تقسیم شدند.

۴۳) لیکیانوس با دیدن چنین نیرویی در شگفت ماند. دروازه‌های شهر در سپیده دم گشوده شد و لشکر به شهر در آمد. لیکیانوس و بزرگان، با سپاهبدان، فرماندهان و شهریاران به حضور پادشاه رفتند.

۴۴) پادشاه، پیام شاه گوت‌ها را باز نمود. آنگاه لیکیانوس با پادشاه سخن راند و گفت: ((بگذار قلب سرور من هیچگاه در هراس نباشد، زیرا در این جا، در این دربار کسی هست که توان انجام این کار را دارد. نام او تیرداد است و از دودمان پادشاهان ارمنستان)). سپس کار بهادرانه‌ی او را که در شب پیش دیده بود باز گفت. پس فرمود تا تیرداد را نزد پادشاه آوردند و او همه چیز را گفت. آنگاه وقت نبرد را تعیین کردند تا سپیده دمان به جنگ یکدیگر بروند.

۴۵) بامداد روز بعد [قیصر] فرمان داد قبای سرخ فام را بردوش تیرداد اندازند و او را با زیورهای قیصر بیارایند و نشان‌های شاهانه بر او بندند. هیچ کس از او چیزی نمی‌دانست. به همه فرمان آمد که او خود قیصر است. او انبوه لشکریان را برگرفت و با آوای شیپورها شتابان آمد و روبروی دشمنان ایستاد. قیصرنما و پادشاه [گوت‌ها] در برابر هم ایستادند، پس بر اسبانشان تازیانه زدند و به یکدیگر رسیدند. در آنجا قیصرنما بر پادشاه چیره شد و او را گرفت و نزد قیصر آورد.

۴۶) پادشاه از پس آن، تیرداد را ارج نهاد و او را هدایای گرانبها ارزانی داشت، بر سرش تاج گذاشت، با خلعت سرخ فام آراست و بزرگش داشت. شکوه وی را با زیورهای قیصری افزون نمود و لشکری به یاری او داد و به خاک ارمن، سرزمین پدری او، گسیل داشت.

۴۷) تیرداد، پادشاه بزرگ‌ارمنان، پس از آن که در آن نبرد پیروزمندانه دلاوری‌ها بسیار نمود، از خاک یونان باز آمد. او به سوی ارمنیان آمد و در آنجا سپاه انبوه پارس را دید که آن سرزمین را گرفته فرمانبردار خود

ساخته بودند. بسی از آنان را کشتار و گریزان کرد و به جانب پارس راند. سپس سرزمین نیاکانش را به کف درآورد و در قلمروی آن توانمند گشت.

۴۸) آن‌ها در نخستین سال پادشاهی تیرداد، شاه بزرگارمنان، حرکت کردند و به روستای یریزا[۱] در شهرستان یکغیاتس رسیدند و برای اهداء قربانی به پرستشگاه آناهیتا[۲] رفتند. پس از انجام آن کار بی‌ارزش، به کرانه‌ی رودی که گایل[۳] نام داشت فرود آمدند و جای گرفتند.

۴۹) پادشاه به سراپرده درآمد و برای خوردن شام نشست. چون از شراب سرمست شدند، پادشاه گریگور را فرمان داد که تاج گل و شاخه‌های سبز درختان را نثار بتخانه‌ی آناهیتا کند. اما [گریگور] مراسم پرستش ایزدان را به جای نیاورد.

۵۰) پادشاه به گریگور چنین گفت: ((تو مردی ناآشنا و گمنام بودی که به ما پیوستی، اینک چگونه دل یافته‌ای و خدایی را که من نمی‌پرستم پرستش می‌کنی؟)). و فرمود او را آن روز تحت نظر نگاهش دارند. بامداد فردا روز فرمان داد گریگور را نزد خود آورند.

۵۱) پادشاه با گریگور سخن راند و گفت: ((سال‌هاست که تو را می‌شناسم و تو با دل و جان مرا وفادارانه خدمت کرده‌ای. من از کار تو خشنود بودم و می‌خواستم تو را برگ و نوا دهم. اینک چرا خواست مرا انجام نمی‌دهی؟)).

---

۱ – یریزا یا اریز نام کهن ارزنجان کنونی است.

۲ – آناهیتا ایزدبانوی مادری و باروری در ارمنستان باستان بود. او را دخت آرامازد دانسته‌اند.

۳ – رود گایل (به معنی گرگ) رود کوچکی است که در نزدیکی شهر ارزنجان به فرات می‌ریزد.

۵۲) گریگور پاسخ داد: ((خداوند فرمود: "بندگان باید فرمانبردار سروران دنیوی خود باشند"[1]. چونان که خود گفتی و آنگونه که تو را شایسته بود، من با جان و دل تو را خدمت کرده‌ام. اما ارج و پرستشی که از آن خداوند است، نتوان به دیگری داد. تنها اوست که آسمان و فرشتگان را، که ستایشگران عظمت او هستند، و زمین و آدمیان را با دستان خود آفرید. اینک وظیفه‌ی انانست که او را بپرستند و از خواست او پیروی کنند. همچنین [وظیفه] همه‌ی آنانی است که بر روی آن، چه دریا و چه خشکی، زندگی می‌کنند.

۵۳) پادشاه گفت: ((دانسته باش اعتباری که نزد من داشتی از میان بردی. اکنون چنان چه نپذیری که ایزدان را پرستش کنی، به جای آن که از زندگی لذت ببری، رنج بسیار خواهی دید و به جای احترام، بی‌احترامی، و به جای پایه و جایگاه، زندان و مرگ از آن تو خواهد شد، و این چیزی است که امید به زنده بودن را از میان خواهد برد. بخصوص [باید] آناهیتا، بانوی بزرگ، را که مایه‌ی مباهات و روزی رسان قوم ماست و مورد پرستش همه‌ی پادشاهان، بویژه پادشاه یونانیان است، [بپرستی]. اوست که مادر پاکی، نیکخواه آدمی و دختر آرامازد[2] بزرگ و دلیر است)).

۵۴) گریگور گفت: ((من از دل به تو بندگی کرده‌ام و هرگز اعتبار خویش را از بین نخواهم برد، زیرا خداوند فرموده است: به سروران دنیوی خود

---

۱ – نامه‌ی پولس رسول به مسیحیان افسس، باب ٦، بند ٥

۲ – آرامازد بزرگترین اسطوره‌ی ارمنستان باستان بود که آفریننده‌ی زمین و آسمان نام گرفته بود. پرستش آرامازد از ایران به ارمنستان راه یافت (احتمالا در سده‌های ٤ و ٥ پ.م.). آرامازد همتای زئوس یونانی، اهورامزدای ایرانی، ژوپیتر رومی و ایندرای هندی بود.

خدمت کنید[1]. این اوست که نعمت ارزانی می‌دارد. من هیچ چشمداشتی از تو ندارم، [چشمداشت من] تنها از آفریدگار خویش است، که جمله آفریدگان آشکار و نهان از آن اویند.

۵۵) ((اما این که می‌گویی به جای زندگی بخشیدن آزارم خواهی داد، [بدان] چنان چه از این زندگانی بیرونم کنی، جشن مسیح را، که دولتش پاینده است و پادشاهی‌اش ماندگار و نعمت‌هایش پرفزون، برای من هموارتر می‌کنی. و این که می‌گویی به جای ارج نهادن، مرا بی‌حرمتی [خواهی کرد]، بدان که ارج فرشتگانی را به من ارزانی می‌داری، که آفریدگار خود را شادمانه ستایش می‌کنند.

۵۶) ((می‌گویی که بجای پایه و جایگاه، زندان و بندم خواهی داد. خوشا بر من که این گونه بندهای مولایم را بر تن خویش نیز خواهم داشت و با او شاد خواهم بود و در روز آمدنش به شادمانی خواهم پرداخت. مرا اگر از خوان خود برانی، بر سر خوان ابراهیم[2]، پدر ایمان، و جمله دادگرانی که در ملکوت خداوند شاد خواهند زیست می‌نشانی.

۵۷) ((این که به مرگ تهدیدم می‌کنی، [بدان که] مرا در لشکر مسیح که همگی از دعوت شدگان، اولیاء و درستکاران، پیامبران و حواریان و شهیدان و برگزیدگان هستند جای می‌دهی.

۵۸) ((می‌گویی که امید زنده بودنم را با مرگ خواهی گسیخت، همان گونه که امید تو گسیخته است. اما [بدان که] امید خداپرستان و خدادوستان سخت پاینده است. اما آنان که به تو می‌مانند و بت‌های خموش و بی‌جان و ساخته‌ی آدمی را می‌پرستند، براستی که از زندگی حق خداوندی ناامید می‌باشند.

---

۱ - نامه‌ی پولس رسول به مسیحیان افسس، باب ٦، بند ٥

۲ - مراد حضرت ابراهیم است.

۵۹) ((اما کسی که بانو آناهیتا نامش نهاده‌ای، شاید روزگاری چنین کسی زیسته باشد. شاید با جادوگری بت پرستان و توهمات گوناگون دیوها، مردم آن روزگار را اقناع کرده‌اند که پرستشگاه بسازند، بت بر پا کنند و آن‌ها را سجده کنند. آن‌ها ناچیزند. نه توان کاری نیک دارند، و نه کاری بد. نه می‌توانند پرستندگان خویش را حرمت دارند و نه دشمنان را زبون گردانند. اما شما به سبب ناتوانی ذهن خود، آنان را پریشان وار می‌پرستید. و بجای پرستش پروردگار، که از نعمت‌های او برخوردارید، اشیایی از چوب و سنگ و زر و سیم می‌پرستید، که خداوند برای خدمت به آدمی و برآوردن نیاز او آفریده است.

۶۰) ((اما برای من خوشتر آن است که در فروتنی و وفاداری، پروردگار آفریدگار و پسر [خدا] و روح آفریننده‌ای را پرستش کنم، که موجودات و همه چیز را آفرید و می‌تواند نابود کند و با رحمت خویش دگر باره نو سازد. ما ناامید نمی‌شویم، زیرا خدایی را پرستش می‌کنیم که زنده است و می‌تواند هر گاه بخواهد ما را زندگی بخشد. ما چنان چه بمیریم باز هم زنده‌ایم. زیرا همان گونه که پسر خدا مرد و زندگی کرد و با صعود خود [معنی] زنده بودن را به ما نشان داد، ما نیز چنان چه برای او بمیریم، زنده خواهیم ماند و در زمانی که ملکوت آفریدگار بر آفریدگان آشکار شود، و در روز بازخواست که سزای کفر داده شود، از همگان به دقت بازخواست می‌شود)).

۶۱) پادشاه گفت: ((از آنجا که می‌گویی از من انتظاری نداشتی و نباید نیز داشته باشی، پس دانستم که خواستار مرگ هستی و سزای آن را در گور [خواهی دید]، در جایی که پیش از تو [بسیاری] در آن بودند و مردند. من تو را بی‌درنگ به جایی که خواستار آن هستی خواهم فرستاد. تو مسیح را به من نشان ده که من نیز بدانم کیست، و این جبران کننده‌ی زحمات تو

را که آفریدگارش می‌نامی بشناسم. مگر او نگاهبان گورستان است که تو خواستار رسیدن به او هستی و یا این که مگر اوست که باید بند از تو بگشاید؟

۶۲) ((پس کجاست آن شادی‌های بی‌کاست تو؟ آن چگونه آمدنی است که من از آن چیزی نمی‌دانم؟ آن چه فرشتگانی هستند که از آن سخن می‌گویی و چیست آن امید شما و ناامیدی ما؟ اینک همه‌ی اینان را در آرامش پاسخ گو! اما بدان که اجازه نمی‌دهم ایزدانی را که به ایشان زشت گفتی و آنان را مردمانی یاوه خواندی و تا حد یک موجود میرنده فرود آوردی، دگرباره بی‌حرمتی کنی. تو ایزدان را سخت بی‌حرمتی کردی و ما، پادشاهان، را به سبب پرستش آن‌ها دیوانه خواندی)).

۶۳) گریگور گفت: ((مسیح پسر خدایی است که گیتی را آفرید و آن را سامان داد. او داور زندگان و مردگان است، دارنده‌ی نعمت‌ها و دهنده‌ی آن به نیکوکاران و تباه سازنده‌ی تباهکاران است.

۶۴) ((او همان گونه که خود گفتی، به راستی که نگاهبان گورستان است، زیرا به خواست خود مرد و به گور فرو شد و اوست که استخوان همه‌ی مردمان را پاس می‌دارد. او با صعود خویش رستاخیز مردکان را ثابت کرد و نشان داد. او خود صعود و زندگی است، زندگی بخش و نو سازنده‌ی کالبدها است. او کسانی را که اسیر گناهان هستند از بند بت پرستی رها می‌سازد و زنجیر کفر کسانی را که به تو می‌مانند می‌گسلد. او می‌داند که چگونه امیدواران به خود را از آن بند و زندانی که با آن تهدید می‌کنی برهاند و لطف و رحمت خویش را بنمایاند.

۶۵) ((شادی بی‌کاست آن است که او پسندیدگان و پیروان، دعوت شدگان و وفاداران را به [لطف] خدایی خویش بی‌مرگ خواهد ساخت. آمدن او

چنین است که می‌آید تا همه‌ی این ها را انجام دهد، اما فرشتگان، همانا خدمتگزاران بزرگی، خدایی و ملکوت همیشگی او هستند.

۶۶) ((امید ما به این است که در انتظار چشمداشت از خداوند سر کنیم. اما شما نا امید هستید، زیرا آفریدگار خود را نمی‌شناسید. او از شما کین خواهد ستاند، زیرا که جویای خدای آفریدگار خویش نبوده‌اید. به راستی که به اسبان و استران می‌مانید، چون که آن‌ها نیز از خرد بی‌بهره‌اند. حتی خرد شما از گاوان و خران نیز کمتر است، زیرا آفریدگار خود را نمی‌شناسید. او هر گاه زمان آن فرا رسد بر پوزه‌ی شما لگام خواهد زد، بدان سبب که نتوانستید خود را به او نزدیک گردانید.

۶۷) ((و این که می‌گویی ایزدان را بی‌حرمتی کرده‌ام، [باید گفت] که بی‌حرمتی به آنان هیچ اهمیتی برای ایشان ندارد، چرا که بدست آدمیان ساخته شده و از خیالات پریشان ایشان زاده و پدیدار گشته‌اند و هیچگاه احترام به خود را در نمی‌یابند. آن‌ها شیفته‌ی تندیس‌های ساخته‌ی آدمیان نخستین شدند و خود نیز ساختند و از همان زمان گمراه گشتند و از نور پروردگار بی‌بهره ماندند. پرستندگان آن‌ها براستی که به حیوانات می‌مانند، زیرا [بت‌ها] ((دهان دارند اما سخن نمی‌گویند، چشم دارند اما نمی‌بینند، گوش دارند اما نمی‌شنوند، بینی دارند اما نمی‌بویند، دست دارند اما لمس نمی‌کنند، پا دارند اما گام نمی‌زنند، و سینه‌ی آن‌ها تهی از نفس است. کسانی که آن‌ها را آفریده‌اند و به آن‌ها امید بسته‌اند، مانند آن‌ها خواهند شد))[۱].

۶۸) پادشاه سخن را آغاز کرد و گفت: ((بارها تو را اندرز داده و فرموده‌ام که در برابر من سخنان افسانه آمیزی را که ساخته و آموخته‌ای و سزاوار تو نیست بر زبان نیاوری. من به تو چون مردی معتبر رحم آوردم تا به راه

---

۱ - ساغموس، باب ۱۳٤، بند ۱۸-۱٦

راست گام نهی و ایزدان را پرستش کنی. تو آنان را بی‌حرمتی کرده خدای دروغینشان می‌شماری و ایزدان راستین را خوار می‌داری. همچنین آناهیتای بزرگ را که خاک ارمنستان با آن زنده است و از او جان می‌گیرد زبون داشتی، همچنین آرامازد بزرگ و دلاور، آفریننده‌ی زمین و آسمان، و به همراه او دیگر ایزدان را بی‌جان و بی‌روح خواندی. در بی‌حرمتی به ما نیز کوشش کردی و ما را با ناخویشتن شناسی خود اسب و استر نامیدی. چون همگان را سرزنش نمودی و ما را با خیرگی چهارپا خواندی، اینک تو را آزار می‌دهم و بر پوزه‌ات لگام می‌زنم، تا بنگری سخنان یاوه‌ای که بارها نزد من بر زبان راندی، چسان زود به بار نشست. و این نیز برای تو افتخاری بزرگ خواهد بود که با تو سخن گفتم و تو را ارج نهادم، و تو نیز چون یک همپایه به من پاسخ گفتی)).

۶۹) آنگاه دستان او را از پشت بستند و بر دهانش لگام زدند. تکه‌ای بزرگ از سنگ نمک بر پشت او نهادند، به سینه‌اش چوب بستند و رسن‌هایی بر بندهای آن چوب محکم کردند و او را با ابزارهایی از فراز بام کاخ آویختند. او هفت شبانه روز این گونه در فشار و بند ماند. [پادشاه] پس از هفت روز فرمود از بندهای دردناک و آزار دهنده آزادش کنند و نزد او آورند.

۷۰) پادشاه از وی پرسید: ((چگونه توانستی تاب آوری و تحمل کنی و تا امروز دوام آوری؟ آیا حس می‌کردی که همچون خران و استران بار بر پشت داشته و با آن بی‌حرکت مانده‌ای؟ تو که ایزدان را با خیرگی بی‌حرمتی نمودی و [گفتی] که آن‌ها بی‌جان هستند. آن‌ها نیز با انگیختن بلایی چنین، پاسخ دادند. حال اگر ایزدان را پرستش نکنی و دگر بار زشت بگویی، آفتی سنگین‌تر بر تو فرود خواهد آمد)).

۷۱) گریگور گفت: ((ایزدانی که از آن‌ها سخن راندی و خدایشان پنداشتی، به راستی که آفریده و ساخته‌ی دست آدمیانند. آن‌ها تندیس‌هایی هستند

که با دستانی چیره آفریده شده‌اند و برخی از چوب، برخی از سنگ، مس، سیم یا زر می‌باشند. آن‌ها هیچگاه سخن نمی‌گویند، اندیشه نمی‌کنند و از تو و من نیز چیزی نمی‌دانند. تو خود نیز گواهی که آزاری که دیدم، هیچگاه به خواست آن‌ها نبوده است. آیا سنگ‌های بی‌جان هیچگاه توان درک درد آدمی را دارند؟

۷۳) ((اما پیامبر در باره‌ی آنان که بت‌های سنگی را پرستش می‌کنند می‌گوید: همچون سنگ‌ها در آب‌های ژرف فرو خواهند شد. و در باره‌ی آنان که دست ساخته‌های چوبی را می‌پرستند می‌گوید: "بر درختان مزرعه آتش خواهد افتاد که گناهکاران را می‌سوزاند و خاموش نخواهد شد"[۱]. اما کسانی را که پرستنده‌ی زر و سیم باشند چنین می‌گوید: زر و سیم آنان قادر نیست ایشان را در روز خشم خدایی برهاند. خداوند می‌تواند بارهایی سنگین بر آن‌ها و همه‌ی ستیزندگان و گناهکارانی که چون تو کافرند بربندد)).

۷۴) پس از آن، فرمود [او را] از یک پا واژگون بیاویزند و در زیر او سرگین دود کنند و با ترکه‌های سبز بر او ضربه‌های سخت فرود آورند. ده مرد به فرمان پادشاه او را آزار دادند و هفت روز همچنان آویخته داشتند.

۷۵) او در حالی که آویخته بود چنین سخن گفت: ((خداوندا! از تو خشنودم که بنده‌ی ناشایست تو را شایسته‌ی موهبت یافتی، و از همان آغاز به آفریدگان خود مهر ورزیدی و شادی و آسایش بهشت خوشی را ارزانی داشتی. ما اگر فرمان تو را به کار می‌بستیم و [میوه] درخت [ممنوع] را نمی‌خوردیم، از زندگی شاد، جاوید، ابدی و آسوده‌ای که فراهم آورده بودی [لذت می‌بردیم]. تو فرمودی که از این درخت نخورید. زیرا این درخت که

---

۱ - ارمیای نبی، باب ۷، بند ۲۰

حیاتبخش نامیده شده است نمی‌تواند بدون فرمان و اراده‌ی نیک تو زندگی بخشد.

۷۶) ((اگر ما به فرمایش تو پایبند می‌ماندیم، و آنچه را برای آزمودن تقوای ما فرموده بودی پاس می‌داشتیم، ما را زندگی بی‌درد، بی‌رنج، ساده و آسوده و بدون سالخوردگی عطا می‌کردی و به دنبال خوشی‌های آسمانی و رسوم دنیوی، ما را نیز به مرتبه‌ی فرشتگان می‌رساندی و یکباره به ملکوتی می‌بردی که پیش تر، به هنگامی که هنوز دنیا وجود نداشت، برای ارج نهادن ما فراهم آورده بودی. زیرا "آنچه را که چشم ندیده بودش و گوش نشنیده بود و قلب آدمی احساس نکرده بود، پیش تر برای پسندیدگانت فراهم آوردی"[۱]. خداوندا! [می‌دانم که] آن را به کسانی خواهی داد که در اشتیاق آمدن فرزند یگانه‌ی تو هستند.

۷۷) ((پس دشمن چون دید که از بنده نوازی تو ارج یافته‌ایم بر شکوه تاج افتخاری که به ما ارزانی داشتی و گفتی که "انسان را شبیه من آفریدم و او را صاحب همه چیز نمودم"[۲] رشک برد. هوای نفس به سبب حسادت دشمن دسیسه‌گر پدید آمد و آدمی را از زندگی و آسایش، که خود به آنان ارزانی داشته بودی، و آن‌ها از کف دادند، محروم کرد.

۷۸) ((آنگاه بر آدمیان ناتوانی چون ما رحم آوردی و ما را به لطف رحمت بی‌کران تو از نعمت بی‌بهره نگذاشتی. با دوراندیشی و [به خاطر] عفو [گناهان]، پیامبران مقدس را به زمین فرستادی و پسندیدگانت را که روشنی بخش زمین گشتند، به درون ظلمت اقوام مشرک فرستادی و [آن‌ها] از سوی مردمان نادان و بی‌دین تنفر دیدند و مورد پیگرد قرار گرفتند. آن‌ها کلام نوربخش تو را عرضه داشتند و خواست تو و آمدن

---

۱ - نامه‌ی نخست پولس رسول به مسیحیان قرنتس، باب ۲، بند ۹

۲ - کتاب پیدایش (تکوین)، باب ۱، بند ۲۶

فرزندت را آگهی دادند. او می‌بایست می‌آمد تا زجر و کیفر گناهان مردم خطاکار را به گردن گیرد.

۷۹) ((آن‌ها برای تبلیغ چنین چیزی در جهان، از شکنجه‌های [سخت] مردند و با درد و سختی‌های گوناگون و تلخکامی در میان آزاردهندگانشان زندگی کردند، تا کلام تو را رواج دهند. اما آزار دهندگان و دشمنان، سست و سرنگون شدند. برای همین نیز در جنگی که بر ضد من برپا کرده‌اند، دل قوی داشته‌ام و در این جنگ به تو امید بسته‌ام[1]. تو با گذشت زمان‌ها اراده‌ات را، که پیشتر از طریق پیامبران مقدس و فرزند پسندیده‌ی تو به اقوام پیشین باز نمودی، آشکار ساختی، تا او بیاید و از آن باکره‌ی مطهره زاده شود. چونان که به واسطه‌ی حوا، این باکره‌ی نخستین، مرگ به گیتی راه یافت، از طریق این باکره نیز زندگی به گیتی در آمد. همان گونه که از سوی حوا، و با زادن قابیل، نفرین و رنج و آزار و ترس و گمان زاده شد، با زادن فرزند تو از این باکره، سعادت و زندگی و برکت به دنیا پای خواهد نهاد.

۸۰) ((تو فرزند یگانه‌ات را، نور نورها و زندگی زندگی‌ها را، به دنیا فرستادی که بیاید و با سیمای آدمی از باکره‌ی مقدس زاده شود، تا به سبب شباهت با ما، بار دگر ما را با خداوند پیوند دهد. او از باکره زاده شد و انسان گشت و مانند ما شد و به لطف خداوندی خود، هست و خواهد بود. [ذات] خدایی او دگرگون نگشت، بلکه ثابت ماند، چونان که بود و هست و با پدر و روح‌القدس تا ابد خواهد بود. چه، به مردمان مهر ورزید و بدین سبب چون ما گشت، تا با الطاف ایزدی‌اش ما را تعالی دهد. و این خواست پدر اوست. او خواست [پدر] را به جای آورد و با بردباری و شکیبایی‌اش قدیسان را بزرگ داشت و خواری تلخ شکنجه‌های مرگ آور، و حتی مرگ و دفن خود

[1] - با اندکی تغییر از ساغموس، باب ۲۶، بند ٤-۲

را تحمل کرد. و چون مردم دوست داشتند که تندیس‌های ظریف و چوبی سیمای آدمیان را پرستش کنند، او خود را به شکل آدمی در آورد تا آن شمایل پردازان و شمایل پرستان را فرمانبردار شمایل خدایی‌اش سازد.

۸۱) ((و چون مردم عادت بر آن داشتند که تندیس بی‌جان مردگان را پرستش کنند، او خود تندیسی بی‌جان و مصلوب گشت. او به مرگ آمد و بی‌جان گشت، تا آنگونه که عادت گشته بود، همگان را فرمانبردار تندیس خویش سازد و صلیب را قلاب [صید] نمود و تن خود را طعمه ساخت، تا آن‌ها را از این طریق صید کند و به پای خوان ملکوتی و ایزدی خویش بنشاند.

۸۲) ((او [عیسی مسیح] صلیب را به جای آن چوب‌های تراشیده، در میان جهانیان برپا داشت تا کسانی که عادت به پرستش چوب داشتند، بنا به عادت خود پرستش صلیب چوبی و آن پیکر انسان نما را بپذیرند. او بر روی صلیب چنین می‌گفت و [داود] پیامبر در سخن پرمعنایی چنین گفت: "من همچون ناشنوایان شدم، که نمی‌شنوند، و چون بی‌زبانان شدم که زبان نمی‌گشایند"[1]. زیرا تو، خداوندا، پیشتر به روزگاری که هنوز زمان آزار فرزند تو، عیسی، فرا نرسیده بود، توسط پیامبر گفته بودی که: "تو را لال خواهم ساخت و زبانت را به کام خواهم دوخت، تا بدل به آدمی شوی که زبان او عاری از سخن ناهموار باشد"[2].

۸۳) ((و چون مردمان بت‌های بی‌زبان ایزدان یاوه را دوست می‌داشتند، از همین روی، پسر خدا به هیبت آدمی در آمد و به انسان مانست و به صلیبی بلند کشیده شد، و همچون دیده‌بان از آن بلندا، مرگ خاموش را به

۱ - ساغموس، باب ۲۷، بند ١٤

۲ - حزقیال نبی، باب ۳، بند ۲٦

آفریدگان نمایاند. پس [مردم] چون او را بر بلندای سپهر دیدند، شادمان شدند و سجده کردند و به اطاعت در آمدند.

۸۴) ((و چون مردم عادت بر آن داشتند که در پرستشگاه بت‌های بی‌زبان شاد باشند و قربانی کنند، برای همین هم به هنگام قربانی شدن فرزندت گیتی را ندا دادی و گفتی: "بره‌ی پروار من ذبح شده و طعام آماده است"[۱] و از برای فرزند مصلوب تو شادمانی‌ها را افزون و گیتی را از آن طعام جانبخش سیر کردی و آن زندگی و طعامی است کافی برای همه‌ی ستودندگان تو در سراسر گیتی. اما برای آنان که دعوت این جشن عروسی و خوان معنویت را نپذیرفتند، آزاری ابدی و مرگی دردآور و بی‌پایان و کیفری همیشگی فراهم آوردی و شهرهایشان را در شعله‌های آتش آزارنده‌ی خشم آینده بنا نهادی.

۸۵) ((و از آنجا که مردمان به خوردن و آشامیدن خون حیوانات قربانی شده‌ی بت پرستان عادت داشتند، او خون خویشتن را به روی چوب جاری ساخت، زیرا آن چوب را به جای [بت‌های] تراشیده از چوب، و تن خود را به جای تندیس‌های پلید انسان نما، و خون خود را به جای باده‌های لبریز از خون قرار داد و با این کار تن آدمی را خرم و نو ساخت. او آمد و با خون خود ما را از بردگی رهانید و با خداوندی خویش از بندگی گناهان پلید آزاد کرد. ما که از [برکت] جسم و خون فرزند تو به رستگاری رسیدیم و آزاد شدیم، همانا خونبهای او هستیم. ما صاحب وجود خویشتن نیستیم، که مطابق هوای نفس خود و یا به خواست هر انسان فانی رفتار کنیم، حتی اگر آن‌ها صاحبان دنیوی ما باشند. با این همه، ما مجبوریم آن‌ها را ارج نهیم، همان گونه که تو نیز می‌فرمایی. اما روا نیست که از ترس انسان‌های فانی وجودت را انکار کنیم، چرا که آن‌ها تنها قادر به آزار تن هستند، اما

۱ - انجیل متی، باب ۲۲، بند ٤

عیسی مسیح، فرزند یگانه‌ی تو و مولای ما، قادر است هم تن و هم روان را در رنج ابدی افکند و به کام آتش خاموش نشدنی و کرم‌های ابدی بسپارد.

۸۶) ((خداوندا! به من نیرو ده تا در این آزمون پردرد و رنج تاب آورم، و به من رحم کن، همان گونه که به آن دزد راهزن که در درد مصلوب شدن تو سهیم بود رحم آوردی. نشان ده آن رحمت و احسان خود را که به لطف مهربانی و خطاپوشی تو سراسر گیتی، چه بی‌گناه و چه گناهکار، زنده است "زیرا خورشیدت را چه بر ناپاکان و چه بر نیکان می‌تابانی و بر سر بی‌گناهان و گناهکاران باران می‌بارانی"[1] و با مهار خشم خود، رحمت خویش را به آدمی نشان می‌دهی.

۸۷) ((خداوندا! مرا عنایت فرمای تا بتوانم در این آزار تلخ و شکنجه‌ای که در آنم، تاب آورم و من نیز سزاوار پاسداری از ایمان تابناکی باشم که به من ارزانی داشته‌ای، تا تو را بشناسیم و خواست تو را انجام دهم. زیرا کسانی که امیدشان به توست، و به عیسی مسیح، فرزند یگانه‌ی تو و مولای ما، که فرستاده‌ی توست بالیده‌اند شرمگین نخواهند شد. تو او را به خاطر گناهان ما به مرگ آوردی، تا خطاهای ما را بر گردن گیرد و به خاطر گناهان ما کیفر بیند و سزای گناهان ما را با صلیبی که بر دوش می‌کشد بر تن خود ببیند و به ایمان آورندگان خود لطف و موهبت عطا کند.

۸۸) ((ای خدایی که پراحسانی و گفتی: "من تا پایان جهان هر روز با شما هستم"[2]، ما را رها مکن و با اراده‌ی تو ما را نیرومند ساز تا بتوانیم در پیکاری که به خاطر نام بزرگ توست تاب آوریم و شکوه ایمان ما، بندگان، در پادشاهی خدایی تو نمایان گردد. تا این نیز آشکار گردد که هیچ یک از

---

۱ - انجیل متی، باب ۵، بند ٤۵

۲ - انجیل متی، باب ۲۸، بند ۲۰

دشمنان، که خود دشمن خویش اند، قادر به شکست کسانی که به تو امید بسته‌اند نمی‌باشند.

۸۹) ((خداوندا! تو که به لطف بنده نوازی‌ات نگذاشتی در میان گناه پدران و خاکستر پرستی پیشینیان و کفر نیاکانمان بیهوده بمانیم و ذات آفریننده‌ی خویش را به ما شناساندی تا در شرک یاوه نابود نشویم، ما را در حلقه‌ی پاکان خود قرار ده. تو بر آفریدگان خویش رحم آوردی تا خشم تو بر ما نبارد و غضب تو ما را نابود نکند و طغیان تو بر آفریدگانت انگیخته نشود.

۹۰) ((اینک، خداوندا! ما را نیرو ده تا بهر حقانیت نام تو به پیکار برخیزیم و بمیریم، تا بار دگر با افتخار زاده شویم. و آن زمانی خواهد بود که عیسی مسیح، مولای ما را نزد ما بفرستی و ما با چهره‌هایی شکفته پیش او بایستیم و با پسندیدگان خود تاج پیروزی را دریافت کنیم. تنها تو جاویدان خواهی ماند و همه‌ی آفریدگان فانی مادی از سخن تو به نیستی خواهند رفت. تنها تو جاویدانی و مردمان را به هنگام خود همچون [دانه‌های] گندم در انبارها جای می‌دهی و دگر بار نو می‌سازی. تو استخوان آدمی را از خاک می‌رویانی و آن را تازه می‌گردانی و پسندیدگانت را همچون عقابان با پرهای تازه آراسته می‌داری.

۹۱) ((ای خدایی که شب و روز را آفریدی و نور را خلق کردی، شب و روز از آن توست. تو دو روشنی بخش را برای سال‌ها و زمان‌ها آفریدی که تا زمانی که جهان باقی است آن را همراهی کنند. یکی [از آن دو]، شهریار روز است که به نور تابناک، فراوان، بی‌کاست و همیشه تابان فرزند یگانه‌ی تو می‌ماند. آن [نور] در دنیای بازپسین، که در آن نه روز است و نه شب و نه هفته و ماه و سال و نه زمان و نه ساعت و نه برهه‌ای از زمان، و تنها پروردگار است و نام او، بر پاکان تو پدیدار می‌گردد. تو پرستندگان خویش

را نعمت می‌دهی و شاد می‌گردانی، و نه نعمت ایشان کاستی می‌یابد و نه مواهب عطا شده از دست ایشان بدر می‌شود.

۹۲) ((اما گردش شهریار شب، که به مشیت تو به فرزند یگانه‌ات می‌ماند، همانا تجسم رستاخیز و صعود است، تا امید رستاخیز اهل جهان را استوارتر سازد. آن [ماه آسمان] به روزگار خردسالی از غرب تا شرق را می‌پیماید و دکرباره به هنگام سالخوردگی به خواست تو به غرب می‌رسد و در آنجا کفن بر تن به خاک فرو می‌رود. آن نمادی است از خفتگان زیر زمین که به روز آمدن پسر تو برمی‌خیزند و به آفریدگان دلگرمی و آرامش می‌بخشند.

۹۳) ((ای خدای دارنده‌ی جهان که به امیدوارانت تاج ارزانی می‌داری و خواست ترسایانت را اجابت می‌کنی، مرا نیز سزاوار گردان تا امیدم را به تو و آن ترس بزرگی که در دل بی‌دینان روی گردان از تو می‌افکنی، نیک نکاه دارم و مرا شکیبایی ده تا از این درد و رنجی که در آنم راه به پایان برم. ای شفابخش دردها، نیروبخش دلشکستگان، آرام بخش درماندگان، آزاد کننده‌ی بندکشیدگان، تسکین دهنده‌ی سوکواران، امید ناامیدان، آسایش آشفتگان، آرامگاه خستگان، ای که آفریدگان خود را از سر مهر می‌نگری و همگان را از شیرینی خود طعام می‌دهی، به من [اجازه] ده که به همراه کسانی که آنان را شایستگی مردن در راه تو دادی و مرگ آن‌ها از سوی تو تجلیل شده است به دریافت تاج نایل شوم و آن گاه که فرزند محبوب تو، پسندیدگانش را در اشعه‌ی نور خود بکشاند و با آتش خشم خود سراسر گیتی را با عدل و داد داوری کند، من نیز سزاوار بالا رفتن به نزد او باشم.

۹۴) ((خداوندا! اینک بندگانت را توانمند گردان تا بر نیروی دشمن چیره شویم و تو با مهر و محبتی که نسبت به آفریدگانت داری مه پلید شرک و بت پرستی را از میان بردار و پراکنده کن. تو که وجودت را وقف رمه‌ات کرده‌ای، اینک آن را رها مکن و رهنمون آن باش. تنها تو می‌توانی از سر

گناهان ما، و از خطا و کفر آفریدگان خود درگذری، تا تنـها تـو را پرسـتش کنند، خواست تو را به کار بندند و ستودندگان خداوندی تو باشند، موافق با حکم تو زندگی کنند و از نعمت‌های وصف نـاپذیـرت بـهره‌مند گردنـد، تـا همگان بدون احساس شرمندگی، سزاوار ایستادن در پیش عظمت تو باشند و تو از گناه کارهای نابخردانه‌ی اینان درگذری.

۹۵) ((و چون می‌توانستی از ناچیز، چیزی فراهـم آوری، از آنچـه بـی‌ارزش است چیزی ارزشمند بسازی و آفریدگان را از هیچ بیافرینی، پس بنـی آدم را به حال خود رها نکردی، بلکه بر او رحـم آورده فرزنـد یگانـه‌ات را فـرود آوردی. او آمد و مردمان را به خدای خود خواند و فرمـود کـه انجیـل را در سراسر گیتی موعظه کنند. تنها تو سزاوار شوکتی و همه‌ی آفریدگـان بـاید تو را سجده کنند، زیرا تنها تو شایسته‌ی فر و ارج هستی. اینک، به لطـف و فیض تو بر آفریدگان تو و بـر خـاک مـا ارمنیـان رحـم آور، تـا اینـان نـیز بشناسند تو و فرزند یگانه‌ات را که نزد ما فرستادی و او به هیبت ما آدمیان در آمد و خود را به آفریدگانی که با دستان خود آفریده بود مانند ساخت تا به آدمی ماند و با این شباهت خود مردمان را به تو نزدیک گردانـد. چـه، مردمان پروای نگریستن به چهره‌ی تـو و زیسـتن را نداشـتند، پـس او بـه آدمی مانند گشت تا آدمیان را سزاوار [لطف] خداوندی خویش گرداند، تـا با دیدن خدای پسر در کـالبدی چـون مـا، او را ارج نـهیم و از او مواهـب و فیض روح القدس را دریافت کنیم. تا آیات انجیل تو بر این خاک ببـارد، تـا اینان نیز تو را بشناسند و از نیکوکاری و موهبت و فیض تو کـه نسـبت بـه همگان داری آگاه شوند.

۹۶) ((حال که نسبت به همگان سخاوتمند هستی، ما را نیز گواه [نـیروی] خداوندی تو گردان تا بهر نام تو آزار بینیم و در راه حـق تـو بمـیریم و بـه هنگام آمدن دوباره‌ی تو رستاخیز یابیم. تو آمدی و بـه خـاطر آفریـدگـانت

پذیرای مرگ گشتی و جاودانگی‌ات را با ذات فانی ما در هم آمیختی، از همین روی تا زمان مرگ به زنده بودن تو گواهی خواهیم داد، تا به جمع شهیدانت بپیوندیم. دیگر چه می‌توان کرد در عوض نعمات تو، جز آن که جان خود را نثار احکام تو کنیم، تا خوشایند تو باشیم و به همراه کسانی که خوشایند تو گشتند وارث ملکوت تو شویم و جان خویش را فدای خداوندی تو کنیم و جان ببازیم تا در روز رستاخیز دگر بار بدستش آوریم و پاکیزه از گناهان باشیم و با کوسفندان سمت راست که تابع اراده‌ی تو هستند در سمت راست تو قرار گیریم و قدیسان را که خداوندی‌ات را پرستیدند و فرزند یگانه‌ی تو و مولای ما، عیسی مسیح، را ستودند شادمان سازیم. او بره ی راستین گشت و جان خود را به خاطر گناهان سراسر جهان قربانی تو نمود، تا میان آفریدگار و آفریده‌ها شفیعی خوشایند باشد. او در ملکوت خویش خانه‌هایی ساخت برای آنان که نزدیک آمدند و به خواست تو گام زدند، اما آنان که نخواستند از لذات طاعت و ظهور او بهره‌مند شوند، وعده‌ی زجر ابدی داد.

۹۷) ((اینک ای خدایی که پراحسانی و با فروتنی خویش به هیبت آدمی درآمدی، تن خود را به گونه گونه رنج و آزار سپردی و حتی از تحمل بی‌حرمتی و انداختن تف بر صورتت ابا نداشتی، و صورتت را به سیلی زنندگان نزدیک کردی و به خاطر ما سرکه و شرنگ تلخ نوشیدی. اینک دل جمله مردمان را شیرین گردان تا تو را بپرستند و به یوغ دلنشین تو گردن نهند و از رنج پیوسته آزاد شوند. حال که گیتی از خداپرستی آکنده است، باشد تا دیگران نیز از راه راست تو بیرون نشوند، بر سر خوان ملکوتی تو خوانده شوند و از [طعام] شکیبایی تو بچشند. تو خود را قربانی دیگران کردی و با تن خود که بهر نجات دیگران عرضه داشتی، ایشان را شاد کردی و خون خود را همچون چشمه‌ای گوارا بهر نوشیدن و زندگی

جهانیان بخشیدی. رحم کن تا [مردمان] به یاد آورند و باز گردنـد و از هـر گوشه‌ی دنیا نزد تو آیند، و همگان که [سرانجام] به [زیـر] خـاک خواهنـد شد تو را پرستش کنند[۱] و تو می‌توانی [آنان را] دگر باره برخـیزانی، زنـده کنی و از بنده نیازی، تو برخوردار سازی. [چنین کسانی] با خون شریف تـو نجات یافته و از بند تاریکی رسته‌اند. اینک، باشد تا آن‌ها، که به خاطرشـان جان دادی، تو را بشناسند، زیرا ایشان نیز بندگان تو هستند و تو را پرستش خواهند کرد، تا خشم شدید تو بر آدمیان فرو نبارد.

۹۸) ((ما را فرزندان نور و روشنایی ساز تا نام تو در سراسـر جـهان سـتوده شود. تو با ذات، ماهیت و هویت خود در ملکوت پاینده‌ات سـتوده هسـتی. تو با رنج‌هایی که کشیدی فروتنانه سرمشق پسندیدگانت گشتی و با آزاری که دیدی آزار را نمایاندی و با زخم مشتی که بر تو فرود آمد بـه قدیسـانت نشان دادی که رنجدیدگی چیست. اما ما خاکیان، چگونه می‌توانیـم از درد آزار خود سخن گوییم، زیرا تو مولای من! با فروتنی‌ات همه‌ی درد گیتـی را بذیرفتی. مولای من! اینک مرا نیرو ده تا در شکنجه‌گاهی که در آنـم تـاب آورم و چندان که می‌توانم زمانی بیشتر به این رنج سخت ببـالم، تـا در روز ارزانی داشتن نعمت سرشاری که برای امیدواران به تـو نگـاهش داشـته‌ای، من نیز همتراز پسندیدگانت باشم)).

۹۹) گریگور این سخنان را در همان حالت آویخته بر زبـان رانـد و دبـیران دیوانخانه آن را نوشتند. او هر چند تنی کوفته از ضرب و زخـم داشـت، امـا چوبه‌ی دار و درد زخم را هیچ می‌انگاشت. او همان گونه آویختـــه، بیـش از این سخن گفت، که آن را نوشتند و به پادشاه دادند. پـس از آن کـه هفـت روز از یک پا آویخته ماند، [پادشاه] فرمود او را فرود آوردند.

---

۱. [illegible] باب ۲۱، بند ۳۰

۱۰۰) سپس تیرداد، پادشاه ارمنیان، با او سخن راند و گفت: ((اکنون [قصد تو] چیست و چه در سر داری؟ آیا می‌خواهی از یارانم باشی، آنگونه که از روزگار کودکی‌ام در آن کوشیدی، یا آن که به سبب اندیشه‌های تهی و یاوه‌ای که در سر می‌پرورانی بی‌جهت بمیری؟)). او پاسخ گفت: ((من می‌کوشم تا از کالبد خویش جدا شوم و به زندگی جاویدان برسم. و تو هر گونه که می‌خواهی با من رفتار کن و هر مرگی که خواهی پیش آور)).

۱۰۱) پادشاه پاسخ داد و گفت: ((من تو را پاداش رسیدن به مرگی زودرس و رهایی از درد را، که زندگی جاویدانش می‌نامی، نخواهم داد، بلکه آزاری دیرپا خواهم داد که نتوانی زود بمیری. تو را مدتی دراز آزار خواهم داد، و هیچگاه توهین به ایزدان و سرسختی در خودداری از پرستش ایشان را نمی‌بخشم)).

۱۰۲) فرمود چند چوب کلفت آوردند و بر استخوان ساق‌هایش بستند و با ریسمان‌هایی نازک محکم کشیدند، چنان که خون از نوک انگشتان بیرون جهید. گفت: ((آیا احساس درد می‌کنی؟)). پاسخ گفت: ((من نیرو می‌گیرم، زیرا از آفریدگار خود که سازنده و آفریننده‌ی همه‌ی اشیای آشکار و نهان است چنین خواسته‌ام)). [پادشاه] فرمود او را از آن [شکنجه] رها سازند.

۱۰۳) سپس فرمان داد میخ‌های بلند آهنین آوردند و بر کف پا کوبیدند و او را از دو سو گرفته به گام زدن واداشتند. خون فراوان از پاهای او روان شد و زمین را آغشته کرد. دگر بار گفت: ((آیا این است آن کارهای نهان خدای تو، که می‌توانی ببینی؟)).

۱۰۴) گفت: ((راست می‌گویی که این ها کارهای نهان خدای من هستند، زیرا "با سستی بذر می‌افشاند، و با نیرومندی برمی‌خیزد، با بی‌حرمتی بذر می‌افشاند و با افتخار زندگی دوباره می‌یابد".[1] زیرا "آنان که تخم برای

---

۱ - نامه‌ی نخست پولس رسول به مسیحیان قرنتس، باب ۱۵، بند ۴۳

کاشتن می‌بروند، گریه می‌کنند»[۱]، یعنی این ها درد و رنجی هستند که به سبب خداپرستی گریبانگیر ما می‌شوند. اما وقتی که بافه‌ی گندم به هنگام درو محصولی فراوان و پربار به کشاورزان می‌دهد، موجب دلشادی و شادکامی همگان می‌گردد)).

۱۰۵) پادشاه گفت: ((بر کاسه‌ی سرش بکوبید تا شادکام شود!)). آنگاه او را با مشت کوبیدند. سپس پرسید: ((آیا این است شادکامی؟)). گفت: ((آری! این است. زیرا اگر کشاورز از تف هوا عرق نریزد و از آفتاب سوخته نگردد، نمی‌تواند [قدر] محصول شادی بخش و سودآور آسایش زمستان را دریابد)). پادشاه گفت: ((پس در همین جا زجر بین و بنده‌ی رنجی باش که در آنی)).

۱۰۶) سپس فرمود قدری نمک، بوراک[۲] و سرکه‌ی تند آوردند و او را خواباندند، سرش را سخت در میان گیره‌ی درودگری فشردند و نی در بینی او فرو کردند و آن [مایع] را در سوراخ بینی‌اش ریختند.

۱۰۷) از پس آن فرمود کیسه‌های بزرگ چرمی آوردند و آن را پر از خاکستر کردند. اندکی تهی گذاشتند تا کامل پر نشود و تنفس میسر باشد تا [خاکستر] به بینی کشیده شود و او را آسیب رساند. آن را بر سرش کشیدند و دهانه‌ی کیسه را بر گردنش بستند و شش روز آزگار آنگونه ماند. پس از آن، پادشاه فرمان داد او را آوردند و کیسه از سر برداشتند.

۱۰۸) پادشاه چنین سخن گفت: ((از کجا می‌آیی؟ شاید از ملکوتی که از آن سخن می‌راندی؟)). گریگور پاسخ داد: ((آری، از همان ملکوت می‌آیم که سخن می‌گفتم. خداوند مرا شایسته یافت تا همه‌ی این [رنج] را از برای نام او تحمل کنم. به راستی که چنین ملکوت فناناپذیری برای من مهیا

---

۱ – ساغموس، باب ۱۲۵، بند ٦

۲ – در فارسی بوره می‌باشد و شوره نیز نامیده می‌شود.

است. [آنجا] به جای خاکستر، گل‌های شاداب [می‌رویند] و به جای سرکه، شادی بی‌پایان است)).

۱۰۹) پادشاه تافته گشت و فرمود پاهایش را به بندهای چرمی خیک ببندند و واژگونه بیاویزند. سپس قیف بر مقعد او گذاشتند و آب در شکمش ریختند. آنگاه فرمان داد فرودش آورند و پرسید: ((آیا آنچه می‌خواهم می‌پذیری، یا باز هم از پرستش ایزدانی که زندگی‌اند و اساس هستی، روی می‌گردانی؟)).

۱۱۰) گریگور پاسخ گفت: ((من خدای خود را سجده می‌کنم، زیرا اوست که آفریننده و زندگی بخش و بنیان همه چیز است. اما بت‌های تنیده، آبدیده، تراشیده و دست ساخته را هیچگاه خدا ندانسته‌ام و تا دمی باقی است جز این نخواهم کرد)). پادشاه گفت: ((حال که این چنین خیره، ایزدان را ساخته‌ی [آدمیان] می‌نامی، باید [تاوان] آن را پس دهی)).

۱۱۱) فرمود پهلوی وی را با سیخی آهنین خراشیدند، چنان که خون همه جا را رنگین کرد. و به او چنین گفت: ((ای گریگور! حال که این چنین رنجور گشته‌ای، باز هم خواست مرا انجام نمی‌دهی؟)). گفت: ((من باید عهد خود را با خداوند، که از روزگار کودکی نگاهش داشته‌ام، پاس دارم. او مرا از هر گونه سختی نجات می‌دهد، اما تو را رنج بسیار خواهد داد، زیرا او را نمی‌شناسی و دیگران را نیز می‌ترسانی تا از عشق و پرستش او دور شوند)). پادشاه گفت: ((پس کجاست خدای تو؟ کجاست تا تو را از چنگ من برهاند، یا آنگونه که گفتی مرا کیفر دهد؟)).

۱۱۲) [پادشاه] فرمان داد خارهایی آهنین در سبدهایی چند آوردند و بر زمین پهن کردند. گریگور را برهنه نمودند و او را با تنی برهنه به روی خارها افکندند. تن او سراسر سوراخ شد. پس او را کشیدند و در میان خارها

غرقه ساختند و چندان غلتاندند که سراسر تن او پوشیده [از تیغ] گشت و جایی باقی نماند.

۱۱۳) روز دگر او را نزد [پادشاه] آوردند. [پادشاه] گفت: ((سخت در شگفت مانده‌ام که تو چگونه زنده می‌مانی. تو درد را هیچ می‌انگاری و حتی سخن نیز می‌گویی. تو می‌بایست بسیار پیشتر از این، از چنین شکنجه‌هایی جان می‌دادی)).

۱۱۴) گریگور پاسخ داد: ((تاب و تحمل من از توانایی من نیست، به لطف نیروی مولای من و عزم و اراده‌ای است که از او تقاضا کرده بودم، زیرا [می‌خواستم] تو نیز یک بنده‌ی خداوند را آزار دهی تا دریابی که کس قادر نیست شیفتگان وی را ناامید کند. او برای تحمل سختی و بلا، نیرو و بردباری عطا می‌کند تا مشرکانی چون تو از یاوگی و بی‌شرمی و نافرمانی خود شرم کنند و در روز رستخیز سرافکنده شوند)).

۱۱۵) و فرمان داد گوی‌های آهنین بر زانوان او بستند و با پتکی گران کوبیدند و بر دارش کردند، تا آن که زانوانش لهیده شد. او سه روز این گونه بر دار ماند.

۱۱۶) در چهارمین روز، پادشاه فرمان داد از دار فرود آورده و نزد خود بیاورند. پادشاه سخن آغاز کرد و گفت: ((گریگورا بنگر که امید واهی تو، که چشم انتظار آن بودی، نجاتت نداد و تو را از چنگ من رها نکرد)).

۱۱۷) گریگور پاسخ داد: ((تو بنگر که امیدهایت همه یاوه‌اند، زیرا نه توانستی مرا قانع کنی و نه هراسانم سازی. آنچه را می‌پرستی همچون کارهای گمراهت یاوه است. اما بین که از این همه آزار تو ترسان نگشتم و تهدید سهمگین تو را هیچ انگاشتم و با نیروی مولای خویش با دشمنانی که از طریق تو با حقیقت به ستیزی نهان برخاسته‌اند پیکار می‌کنم. من تن خود را به آتش کشنده سپردم، زیرا دیر یا زود کالبد فرتوت فرو خواهد

ریخت تا معمار [هستی] بیاید و فرزندان آدمی را بیابد و آن [کالبد] فرتوت را دگربار نو سازد. و کسانی را که روح [در گرو] پاکی و بیداری و تقدس دارند، و مهربان و فروتن و خداپرست می‌باشند، ببیند و تازه و آراسته دارد و آن روان را در همان کالبد زندگی بخشد. اما کسانی را که در بند کفر، شرک، خداستیزی و بت پرستی بیند، با همان روح و جسم به دوزخ و آتش فناناپذیر و آزار پیوسته خواهد افکند، بخصوص کسانی را که چون تو بت پرست باشند)).

۱۱۸) پادشاه چون این را شنید، بر این سخنان خشم گرفت و گفت: ((مهم نیست که خدایت، تو را دگرباره زنده کند یا خیر. مرا از این سودی نیست. اما چون می‌گویی مرا به آتش فناناپذیر خواهد افکند، تو را در همین جا با آتش فانی خواهم سوخت. ببینیم خدایت چه خواهد کرد)).

۱۱۹) فرمان داد در ظروفی آهنین سرب بگدازند و آن گداخته را چون آب بر تن او ریزند. سراسر بدن او را سوزاندند، اما او نمرد و همچنان پرتوان بر جا ماند، و هر آنچه پرسیده می‌شد بی‌درنگ پاسخ می‌گفت.

۱۲۰) پادشاه از نیروی شکیبایی و پایداری و ایستادگی او در شگفت ماند. [گفت:] ((چگونه است که تا این دم و پس از این شکنجه‌های سخت هنوز جان در بدن داری؟)). گریگور پاسخ گفت: ((پیشتر گفته بودم که گوشه‌ای از تحمل این بنده‌ی خداوند را خواهی دید، زیرا او نیرو می‌بخشد تا کسانی که از او دورند و همچون تو بر ضد او برخاسته‌اند شرمگین شوند. او می‌فرماید: "نه شما را تنها خواهم گذاشت و نه فرو خواهم افکند"[۱]. او آفریدگان و پسندیدگانش را این گونه پشتیبان است و آنان را در باوری که به او دارند نگاه می‌دارد، تا زمان آمدنش فرا رسد و پاداش دهد)).

۱ - ساغموس، باب ۳۶، بند۲۸

۱۲۱) اما تیرداد در اندیشه‌ی آن بود که با وی به گونه‌ای سخن گوید که مهر او را جلب کند و وعده‌ی مال و جاه دهد. اما او گوش نمی‌داد. گفت: ((اگر او این سخنان را هم گوش ندهد، بیش از این خواهم کرد و شکنجه خواهم داد)). آنگاه یکی از ناخارارها نزدیک او آمد. او تاجات نام داشت و داماد اردوان، سپاهبد پادشاه بود، او سخن آغاز نمود و چنین گفت: ((گریگور] چون سزاوار زندگی نیست، مایل نیست زندگی کند و روی آفتاب را ببیند. او دیرزمانی است که نزد ما زندگی می‌کند و ما او را نمی‌شناختیم. او پسر آناک مرگرزان[1] است، که پدرت خسرو را کشت و خاک ارمن را در تاریکی فرو کرد و این سرزمین را به راه نابودی و اسیری برد. او را زیستن نشاید، زیرا فرزند کسی است که باید انتقام پس دهد)).

۱۲۲) از پس آن همه پرسش و آزار و ضرب و زخم و زندان و چوبه‌ی دار و رنج و زجر، که او بردبارانه به خاطر نام عیسی مسیح تحمل نمود، و پس از آن که پادشاه دانست که او به راستی پسر همان آناک پارتی است که پدرش، خسرو، را کشته است، فرمان داد او را دست و پا و گردن بسته به استان آیرارات ببرند و به دژ درون شهر آرتاشات برده به سیاهچال درون آن، که بیرون شدن از ژرفای آن ناممکن بود افکنند، تا هر چه زود کشته شود. اما او سیزده سال در آن سیاهچال ماند. پادشاه به قصد سپری کردن زمستان به شهر واغارش‌آباد در استان آیرارات، در شرق خاک ارمن رهسپار گشت.

۱۲۳) تیرداد شاه به روزگار پادشاهی خود قلمرو پادشاهی پارسیان و آسورستان را پیوسته ویران می‌کرد و می‌کند و سخت آسیب می‌رساند. او که در تمام سال‌های زندگانی‌اش جنگیده پیروز شده بود، به دلاوری پرآوازه گشت و پیروزی‌های غرور آمیز و شکوهمندی بدست آورد و

---

۱ - مرگرزان (مرگ+ارزان) یعنی ارزانی مرگ، محکوم به مرگ.

دشمنان را در هم کوبید، تا کین پدران را باز ستاند. غنیمتی سرشار در نواحی آسوریک به چنگ آورد و آن‌ها را بی‌رحمانه به یغما برد. سپاه پارس را به تیغ کشید و غنیمتی بزرگ به چنگ آورد. لشکر سواره‌ی یونانیان را رهبری کرد و به اردوگاه دشمنان دست یافت، سپاهی انبوه از هون‌ها برگرفت و [مردمان] استان‌های پارسی را به اسیری برد.

۱۲۴) در آن سیزده سال که گریگور در خورویراب[1] و زندان دژ بود، بیوه زنی از دژنشینان، در خواب فرمان یافت که هر روز قرصی نان فراهم کند و به خورویراب فرو افکند. و به حکم ایزد [گریگور] این گونه در سال‌های مانده تغذیه کرد. او در آن گودال به لطف مولای خویش زنده ماند، اما کسان دیگری که یک بار به آنجا فرو شدند، همگی از سختی و خفقان و قابل تحمل نبودن آنجا و گل و لای عمیق، و ژرفای مارخیز آن مردند. آنجا بهر تباهکاران ساخته شده و کشتارگاه مرگرزان‌های ارمنستان بود.

۱۲۵) از پس آن، تیرداد فرمان داد بـه همـه‌ی سرزمین‌های قلمرو خود فراروتک گسیل کنند. [متن] آن چنین است:

۱۲۶) ((تیرداد، شاه بزرگارمنان، به بزرگان، شهریاران، ناخارارها، کارداران، و مردمانی که در قصبه و آبادی و روستا و کشتزار از من فرمان می‌برند، همچنین به آزادها[2] و روستاییان و همزمان به همگان درود می‌فرستد.

---

۱ - گودالی است مخوف در ساحل چپ رود ارس، در نزدیکی شهر آرتاشات، در خاک جمهوری ارمنستان. اکنون نیز با همین نام خوانده می‌شود و کلیسایی بر آن ساخته و تبدیل به زیارتگاه شده است.

۲ - آزادها یا آزادان قشر متوسط زمین داران بودند که در مقابل آنازادها (نا آزادها) یعنی رعیت و بنده قرار داشتند. اشراف زادگان خرد را نیز آزاد می‌نامیدند. در تاریخ یعقوبی به صورت احرار آمده است.

۱۲۷) ((باشد تا به یاری ایزدان، بر ما درود و آرامش ببارد، آرامازد دلاور نعمتی سرشار دهد، بانو آناهیتا تیمارگر ما باشد و واهاگن[1] دلیر سراسر خاک ارمن را نیرو بخشد. باشد تا خردورزی یونانیان به دستگردهای قیصری روان گردد و پارت‌های ایزدتبار، و شاهان شکوهمند و ناخارارهای بهادرمان، ما را پاس بدارند.

۱۲۸) ((باشد تا همگان از فرمان‌هایی که فرستادیم آگاه شوند و [بدانند] که بهر خرمی شما دل می‌سوزانیم. چه، زمانی که به خاک یونان بودیم، دیدیم که شاهان نسبت به خرمی سرزمین خود دل می‌سوزانند و بتخانه‌های ایزدان را با ساختن عمارات و اهدای قربانی و پیشکش‌ها و گونه گونه عطایا ارج می‌نهند. [دیدیم] که به گونه‌ای پرشور مراسم پرستش را پرشکوهتر و آراسته تر می‌نمایند و ایزدان نامدار و شکوهمند و پاک را بزرگ می‌دارند. همچنین دیدیم که به لطف ایزدان ایشان، آبادی‌هایی پرجمعیت و آرام با انبوه مردمان و نعمت فراوان وجود دارند، [زیرا] ایزدان به جبران [طاعت مردمان] آرامش عطا می‌کنند، [لذا مردمان] غرق در نعمتی سرشار و صلح و آرامش از آن نعمت‌ها بهره می‌گیرند.

۱۲۹) ((بدین سبب، پادشاهان فرمان به هراساندن [مردمان] می‌دهند و مردمان را می‌ترسانند تا پرستش ایزدان را افزون تر کنند، مبادا که این توده‌ی مردمان عامی از روی نادانی خود بی‌حرمتی کنند، یا دیوانه‌ای ناگهان خیره سرانه پرستش ایزدان را خوار دارد. از سوی پادشاهان فرمانی تند آمده است که شهریاران، هر کس در قلمرو خود، [آن‌ها را] از بیخ براندازند تا ایزدان نیز بر آبادانی بیافزایند. و چنان چه کسی ایزدان را زبون دارد، زیان بزرگی از خشم ایزدان بر او فرود آید. چنین کسانی جان خود را

---

۱ - واهاگن (Vahagn) معروف به اژدهاکش، ایزد دلاوری، جنگاوری و پیروزمندی ارمنیان باستان بود. همتراز با بهرام ایران باستان است.

از دست می‌دهند و بلایی سخت بزرگ بر سرزمین خود فرود می‌آورند. این است سبب آن که پادشاهان یونان فرمانی سخت داده‌اند و چنین کسان را تهدید به مرگ کرده‌اند.

۱۳۰) ((اینک، ما نیز بر آن شدیم فرمانی بهر آبادانی دهیم تا ایزدان به شما نیز برکت و نعمت دهند، تا ایشان را سجده و ستایش کنید و آن‌ها به شما خرمی و برکت و آرامش عطا کنند. و همان گونه که هر کدخدا در بند خانه و خانواده‌ی خود است، ما نیز بهر خرمی خاک ما، ارمنیان، دل می‌سوزانیم.

۱۳۱) ((پس شما همه، ناخارارها، بزرگان، آزادها، کارداران و عزیزان پادشاهی ما، و روستاییان، بومیان و کسانی که زیر دست دودمان اشکانی ما زیسته و پرورده گشته‌اید، و کسانی که ما ایشان را نیکو داشته و پرورده و با مهربانی راهبری کرده‌ایم و در اندیشه‌ی سود همگان بوده‌ایم [فرمان می‌دهیم] تا ایزدان را حرمت دارید. و چنان چه کسی یافت شود که ایزدان را خوار دارد، باید که او را بیابید و دست و پا و گردنش را ببندید و به دربار آورید. همچنین خانه، دارایی، مال و ثروت او همه از آن کسانی باشد که اینان را می‌یابند. به یاری ایزدان و ما شاهان، که از ایشان فرمان می‌برید، تندرست و خرم باشید، چرا که ما نیز تندرست هستیم)).

۱۳۲) تیرداد شاه در همه‌ی سال‌های روزگار خویش دولت پارس را سخت تهدید می‌کرد و بر آن بود تا با جنگ‌ها کین بستاند. باری، در سال‌هایی که گریگور در سیاهچال بود، تیرداد در سراسر آن سیزده سال، با شاه پارسی سخت در جنگ بود.

۱۳۳) فراورتک دیگری فرمود تا به سرزمین‌ها و شهرستان‌های قلمرو خود بنویسند که متن آن چنین است:

۱۳۴) ((تیرداد، شاه بزرگ‌ارمنان، به سرزمین‌ها، شهرستان‌ها، ناخارارها، سربازها، روستاییان و همگان درود می‌فرستند. تندرست باشید، ما نیز تندرست هستیم.

۱۳۵) ((شما، خود می‌دانید که چگونه از آغاز، از روزگار پیشینیان ما، با یاری ایزدان به ما پیروزی و آرامش عطا می‌شد و همه‌ی اقوام، زیردست و فرمانبردار بودند. اما چون نتوانستیم ایزدان را با برپایی مراسم خشنود سازیم و آن‌ها را نسبت به ما مهربان گردانیم، ما را خشمگین پس راندند و از سرزمین پهناور بی‌بهره گذاشتند. در باره‌ی فرقه‌ی مسیحی نیز به شما دستور می‌دهم که اگر کسی یافت شود که از هزار و ده هزار بار، یکبار در پرستش ایزدان فتنه انگیزد [باید] زود شناخته شود و به یابنده‌ی او از سوی دربار پاداش و پایه داده شود. اما اگر کسی اینان را آشکار نسازد و پنهان کند، چنان چه یافت شود مرگرزان خواهد بود و به میدان دربار آورده کشته خواهد شد و خانه‌اش از آن دربار خواهد شد.

۱۳۶) ((اینک، آنگونه که من به مرد معتبر و محبوبی چون گریگور رحم نیاوردم و از همین روی سخت شکنجه و آزارش دادم و به خورویراب افکندمش، که طعمه‌ی مارها شود، و به سبب عشق به ایزدان و ترس از آنان حتی خدمت‌های پسندیده‌ی او را از نظر دور داشتم، پس باشد تا شما نیز بهراسید و از مرگ بیمناک شوید، تا در سایه‌ی پشتیبانی ایزدان بمانید و از ما نیکی بینید. تندرست باشید، ما نیز تندرست هستیم)).

xxx

۱۳۷) آن زمان چنان شد که قیصر دیوکلیتانوس[1] بر آن شد تا همسری برای خود برگزیند. پس صورتکرانی چهره پرداز و چیره دست به هر گوشه‌ی سرزمین خود گسیل کرد تا رخسارهای زیبا و ابروان مشکی را به

۱ - دیوکلیتانوس، یا دقیانوس، قیصر روم (۳۰۵-۲۸٤م).

دقت و متناسب قد با رنگ‌های هماهنگ بر روی تخته‌ها تصویر کنند، تا در برابر پادشاه آورند و برای خوشایند وی آن را بنمایانند.

۱۳۸) آن‌ها چون به شهر رم آمدند، به صومعه‌ای رسیدند که راهبه‌هایش خلوت نشین کوهستان‌ها بودند و همگی دوشیزگانی گیاهخوار، پرهیزکار، پاکدامن، دیندار و آکنده از ایمان به مسیحیت بودند و شب و روز پیوسته با فخر و تبرک، رو به سوی آسمان نموده پروردگار را با شایستگی عبادت می‌کردند. نام مهتر ایشان گایانه بود، که شاگردی به نام هریپسیمه داشت، که دخت مردی خداپرست از دودمان شاهی بود.

۱۳۹) به آنجا که رسیدند به زور به اقامتگاه پاک آن پارسایان در آمدند و از دیدن هریپسیمه‌ی پاکدامن، و شکوه رخسار او به حیرت آمدند و تصویر او را با شگفتی بر تخته کشیدند و نزد پادشاه بردند.

۱۴۰) پادشاه چون جذبه‌ی شگفتی آفرین تصویر رخسار هریپسیمه را نگریست، آکنده از هوای شدید نفسانی گشت. او تاب خواهش پست، توفنده و بی‌آرزم خود نیاورد، پس روز جشن ازدواج را مقرر کرد و هیجان زده به [تدارک] جشن عروسی شتافت. آنگاه شتابان به همه‌ی کشورها نمایندگانی گسیل کرد تا برای آن جشن بزرگ جهیزیه و هدایایی بیاورند و آنگونه که رسم شاهان است همگی به جشن دامادی پادشاه بشتابند.

۱۴۱) [دوشیزگان] پارسا چون تیر پنهان دشمن را که سوی قدیسان مسیح پرست نشانه رفته بود نگریستند، [دانستند که] پادشاه، بازیچه‌ی ابلیس گشته است. ابلیس بدان گونه که مار را در بهشت وسیله قرار داد و برای به فراموشی سپردن فرمایش [خداوند] وارد گوش نخستین زن شد، در این جا نیز به کالبد پادشاه کافر فرو شده از طریق او با کلیساهای خداساخته به ستیز برخاست.

۱۴۲) دشمن دام گستر، پادشاه [روم] را خودستا و غره ساخته به آزار کلیسای خدا برانگیخته بود. او را پریشان خیال ساخته بود و به پرستش اشباح مردگان و تندیس‌های زرین و سیمین و چوبین و سنگین ایزدان دروغین و انجام مراسم پلید واداشته بود. او با تکبر برمی‌خاست تا تیشه بر ریشه‌ی تنومند دین و کلیسا زند، [اما] کاری پیش نبرده خود بر آن بنیان استوار سرنگون شد. آنگاه [پادشاه] تن به استکباری دیوانه داده آسیبی سخت و بی‌اندازه به کلیسای خدا فرود می‌آورد.

۱۴۳) گایانه‌ی پاکدامن و هریپسیمه‌ی مطهره و دیگر یاران، از به خاطر آوردن عهد مقدس خود و تقدس و عصمت و دین راستینی که خود برگزیده بودند، از آن فرمان به حال خویشتن ناله سر دادند و [دانستند که] پادشاه پلید و کافر، تصویر ایشان را خواهد دید. آن‌ها با زهد و عبادت از خدای بخشاینده طلب یاری و رهایی از آن فتنه‌ی فرود آمده نمودند. پس با عجز و لابه چنین گفتند:

۱۴۴) ((ای مولای همگان، خدای خدایان، خدای جاویدان، خدای آسمان، خدای نور وصف ناپذیر، [خدایی] که همه چیز را با کلام خود برقرار ساختی، آسمان و زمین را آفریدی و آدمی را از خاک آفریدی و خردش آموختی و بر پهنه‌ی زمین افزونش ساختی و در همه‌ی روزگاران یاورش گشتی و به تو امیدوارش نمودی.

۱۴۵) ((ای مولای ما! اینک ما را نیز در پیکاری که خود مقدر فرموده‌ای یاری ده، تا بر افسون ابلیس چیره شویم و نام تو تجلیل شود و قدرت کلیسایت افزون گردد و ما نیز شایسته‌ی رسیدن به سرای ملکوتی نگاهبانان احکام تو باشیم. باشد تا روغن مشعل‌هایمان کاستی نگیرد و چراغ ایمان و پیمان مقدس ما خاموش نگردد. بگذار ظلمت غم انگیز شب نگون ساری به شاهراه روشن ما راه نیابد و گام‌هایمان از مسیر نورافشان تو

بی‌راه نگردد و مردمک دیدگانمان در برابر پرتو شاداب حقیقت بسته نماند. بگذار پرندگان مرگ گستر، تخم گیاه زندگانی را، که عیسی مسیح فرزند یگانه‌ی تو، در میان ما افشاند نربایند، و درندگان گردنکش رمه‌ی مقدس تو را به غفلت نکشانند، و گرگان دهان آلوده گوسفندان رمه‌ات را ندرند و دشمن عهد ما پیروان کلیسای مقدس حواری را پراکنده نکند.

۱۴۶) ((ای خدایی که فرزند یگانه‌ات را فرستادی و او آمد و جهان را با روح حکیم تو لبریز کرد، تا خداوند را در اسرائیل به همگان بنمایاند. شنیده‌ایم که او گفته است: "اگر چه شما را از شهر به شهر برانند، شما با گریز نمی‌توانید تا ظهور دوباره‌ی من، همه‌ی شهرهای اسرائیل را درنوردید"[1].

۱۴۷) ((اینک خداوندا! بر ما که به نام مقدس تو پناه برده‌ایم رحم کن، تا از بی‌حرمتی و لوث مشرکان، رسوا نگردیم. پاکدامنی و تقدس ما را به سگان بی‌آزرم و بی‌دینان شهوتران مسپار و گوهر بکارت و ایمان ما را بر سر گذر بی‌شرمان و خوکان قرار مده. باشد تا گرداب خروشان و گل آلود توفان فریب و گمراهی، بنیان کلیسای مقدس را به لرزه درنیاورد.

۱۴۸) ((اینک خداوندا! از آسمان، از بارگاه تقدس تو در ما نگر، تا چونان خانه‌ای نباشیم، که بر شن بنا شده است و از فتنه و آزار و آفت به لرز درمی‌آید. ما را با حقیقت انجیل آرامش ده و به خواست خود هدایت کن. ما را به زیر بال خود گیر و زندگی ده و ما نیز به ساحل مشیت تو خواهیم رسید. ما را امکان ده که جام شهادت را بنوشیم تا به جبران آن، به هنگامی که شکوه تو نمایان می‌گردد، در روز عدل بازپسین به دریافت تاج گل نائل گردیم)).

۱۴۹) گایانه‌ی مقدس و شاگردش هریپسیمه، و دیگر معصومان، از پس آن گریختند و از آنجا دور شدند، تا تن خویش را از آمیزش آدمیان خاکسار

---

۱ - انجیل متی، باب ۱۰، بند ۲۳

گناهکار و بی‌دین و دیوصفت پاک نگاه دارند و درخور رسیدن به زندگانی پر از امید و رستاخیز نور باشند. در انجیل آمده است که "هر کس خانه‌ی خود را به خاطر نام من ترک کند، به هنگام ظهور دگرباره‌ی من زندگی جاویدانش خواهم داد"[1]. و چنین نیست که آن‌ها تنها از مرگ گذرا می‌گریختند، بلکه گریز آن‌ها از دست امیال شدید کفرآلود و تحمل ناپذیر [آدمیان] بود. [گریز] آن‌ها تنها بدین خاطر نبود که تن خود را از آزار و افترای اهل دنیا آزاد کنند، بلکه [می‌خواستند] روان خود را از آمیزش هرزه، پلید و آلوده‌ی مردمان بی‌دین، پاک و بی‌آلایش نگاه دارند. آن‌ها خود را آماده کرده بودند تا به خاطر نام خداوند تن به بند و زندان و کیفر و مرگ و درد سخت دهند، تا سزاوار رسیدن به تاج عدالت شوند. به همین سبب، به خاطر عشق به فرمان خداوند، زادگاه و دارایی و مال و خویشان نزدیک و همتباران خود را فروگذاشته خویشتن را از سنت نورانی فرشته گون و رفتار پارسایانه روشن ساختند، تا قادر به دیدن خداوند باشند.

۱۵۰) آن‌ها به خاک ارمن آمدند و به استان آیرارات و شهر واغارش‌آباد، که آن را نوراکاقاک[2] نیز می‌نامیدند و تختگاه پادشاهان ارمنی است رسیدند. سپس به چرخشت[3] درون تاکستان که در سمت شمال شرق ساخته شده بود در آمدند. آن‌ها با فروش دارایی خود در شهر روزی می‌گذراندند و بی‌برگ و نوا می‌زیستند. تنها یکی از آن‌ها، پیشه‌ی بلورسازی را نیک می‌دانست و منجوق‌های بلورین می‌ساخت و خرج خورد و خوراک روزانه‌ی خود را درمی‌آوردند.

---

۱ - انجیل متی، باب ۱۹، بند ۲۹-۲۷

۲ - نوراکاقاک (Norakaghak) در ارمنی به معنی نوشهر یا شهر جدید است. آن نام دیگر واغارش‌آباد (Vagharshabad)، یا بلاش‌آباد، پایتخت ارمنستان بود.

۳ - جایی است در تاکستان که در آن انگور را فشرده آب انگور می‌گیرند.

۱۵۱) آن هنگام فتنه‌ای در خاک یونـان بـر پـا شـد. هـر جـانب را سـخت می‌کاویدند و پیک گسیل می‌کردند، تا شاید ایشان را بیابند. فرستاده‌ای هم نزدیک تیرداد، پادشاه بزرگارمنان، آمد و در شهر واغارش‌آباد بـه بـارگـاه او رسـید. او فراورتـک را پیـش نـهاد و [تـیرداد] آن را بـا شـادکامی گرفـت. فراورتک چنین بود:

۱۵۲) ((از دیوکلیتانوس، قیصر یکخدا، به بـرادر گرامـی و تختنشـین خـود تیرداد، درود!

۱۵۳) ((باشد تا شما، بـرادر و هـم رزم مـا، از فتنـه‌ای کـه هـر روز کیـش فریفتکار مسیحیان بر پا می‌کند آگاه شوید، زیرا دولت مـا در همـه چـیز از سوی دین ایشان خوار می‌گردد و پادشاهی ما زبون می‌شود و هیچ نشانی از فروتنی در ایشان دیده نمی‌شود. آن‌ها مرده‌ای مصلوب را می‌پرستند، چوبی را ستایش می‌کنند، استخوان مردگان را ارج می‌نهند و مـرگ در راه عشـق خدای خویش را شکوه و افتخـار می‌داننـد. آن‌هـا در قوانیـن دادگسـتر مـا محکوم هستند، زیـرا پادشـاهان پیشـین مـا را تلخکـام و آزرده سـاخته‌اند. شمشیرهایمان [به سبب کشـتار آن‌هـا] کنـد شـدند، امـا آن‌هـا از مـردن نهراسیدند، چون که در پی یهودی مصلوبی سرگردانند. آن‌ها می‌آموزند کـه شاهان را بی‌عزتی کنند و بت‌های ایزدان نژاده را خوار بدارند.

۱۵۴) ((همچنین قدرت خورشید و ماه تابناک و ستارگان را ناچـیز، و آن را آفریده‌ی آن [مرد] مصلوب می‌دانند. آن‌ها آموختند که بت‌هـای ایـزدان را بی‌حرمتی، و جهان را از پرستش ایشان دور کنند. حتی زنان را از مـردان و مردان را از زنان دور می‌کنند. گرچه آن‌ها را گونه گونه آزار دادیم، اما بیش از پیش برافروخته شدند و کیش ایشان گسترده‌تر گشت. اگر چـه بلاهـایی سخت و بی‌اندازه بر ایشان انگیختیم، اما ریختن خونشـان، کیـش آن‌هـا را بیش از پیش شکوفندگی و گسترش داد.

۱۵۵) ((و چنین شد که دوشیزه‌ای زیبا از همکیشان آن‌ها را دیدم و بـر آن شدم که به همسری برگزینم، اما آن‌ها با گستاخی و زیرکـی از مـن دورش کردند. آن‌ها نه مرا به پادشاهی پذیرفتند و نه از سخنان درشت مـن بیمـی به خود راه دادند، بلکه به حکم کیش خود، مرا ملوث تر و آلوده تر و نفـرت انگیزتر یافتند و با دایـاک و پرورنـده‌ی او پوشـیده بـه جـانب خـاک شـما فرستادند.

۱۵۶) ((اینک برادر! کوشش کن و آن‌ها را هر جـا کـه هسـتند، بیـاب و از همراهان و دایاک او کین بستان و ارزانی مرگ کن. اما آن دوشیزه‌ی زیبا و فریب خورده را نزد من فرست. چنان چه رخسار نیکوی او تو را خوش آیـد، همان جا نگاهش دار، زیرا مانند او تا کنون در خاک یونان دیده نشده است. در سایه‌ی پرستش ایزدان، با عزت تمام، تندرست باش!)).

۱۵۷) چون فراورتک را خواندند، پادشاه فرمان داد هر گوشه‌ی خـاک خـود را نیک جستجو کنند. پس پیک‌هایی تندرو به هر سو گسیل کرد، تا هر جا یافتند بی‌درنک بیاورند و یابنده را وعده‌ی عطایای گران دادند.

۱۵۸) در حالی که خاک ارمن سراسر جستجو و جوش و خـروش بـود، آن گواهان زنده و پاک بـه نزدیـک تختگـاه پادشـاه آمدنـد و در همـان شـهر واغارش‌آباد پنهان شـدند. امـا پـس از چنـد روز جسـتجو، دیـده و آشـکار گشتند.

۱۵۹) باری، نه حقیقت پنهان ماند و نه شهیدان راه تقوی. و پرتو چراغ نـه در زیر جعبه خفه می‌گردد و نه در زیر تخت. آن‌هـا بـاید بـر شـمعدان‌های زراندود و قندیل‌های زرین پـر از روغـن خوشـبو، همچـون نشـان ایمـان و عدالت افروخته گردند و نـوری درخشـان [بتابـانند]، آنگونـه کـه خـود در دعاهایشـان بـا عجـز و لابـه مسـئلت می‌نمودنـد و آنگونـه کـه خـدا بـه

پسندیدگانش گفته بود: "کار نیک شما را بنگرند و پدر شما را که در آسمان است تجلیل کنند"[۱].
۱۶۰) می‌بینی که فرزند راستین خداوند، به ازای کارهای نیک، از دادن ارث خود به وارثان عزیزش دست باز نمی‌دارد. او که در ذات خویش [خدای] پسر است، پیمانداران را بی‌گمان مقرب ذات خود می‌گرداند، تنها اگر آدمی احکام او را پاس دارد، چونان کسی که با خوشدلی مرواریدی گرانبها می‌یابد و می‌خرد و نیک نگاهش می‌دارد و نشان افتخار و تاج شاهان را بر می‌گیرد و مقرب پادشاه می‌شود. اینک او همچون نوری ارجمند، ناگاه در میان مشرکان ارمنستان پدیدار گشت و سرزمین ما را از ستایش‌های خداوند آکنده ساخت.
۱۶۱) در حالی که آن‌ها در درون چرخشت به سر می‌بردند، پیام پادشاه بزرگ یونانیان به تیرداد رسید و بلوایی همسان در خاک ارمن برپا گشت. همه‌ی راه‌ها و گذرگاه‌های شهرستان‌ها را بسته داشتند و در آن گیر و دار به جستجو پرداختند. [در این میان] کسی آن‌ها را دید و از ایشان خبر داد.
۱۶۲) چون راز ایشان آشکار شد، آن‌ها را دو روز در میان سپرها گرفتند و لژیون پیادگان را فرمان دادند که ایشان را در جایی که هستند نگاه دارند. پس از دو روز آوازه‌ی نجابت و شکوه رخسار هریپسیمه در همه جا پیچید و در کوی و برزن‌های پر ازدحام انتشار یافت، [به گونه‌ای که] هر کس حیرت خود را به دیگری ابراز می‌نمود.
۱۶۳) جمع انبوه و انباشته بر هم، برای دیدن رخسار نیکوی او فراهم آمدند. ناخارارها و مهتران بزرگ نیز بهر دیدار وی آمدند و به روی هم انباشته شدند. اشراف زادگان در کنار خرده مردمان از روی هوای نفسانی و

---

۱ - انجیل متی، باب ۵، بند ۱۶

بلاهت و عیش خود، و به سبب اندیشه‌های پلید و خوی فاسد و شرم آور و شرک آمیز خود، بر روی هم و در یک جا انباشته می‌شدند.

۱۶۴) اما آن دو مطهره چون به یاوه اندیشی آن قوم بداندیش و ددمنش پی بردند، اشکریزان و نالان دست دعا برآوردند و برای رستگاری خود، از خدای متعال که ایشان را یک بار از لوث و کفر مشرکان نفرت انگیز و پلید رهانیده بود طلب یاری نمودند، تا در این پیکار نیز ایشان را چیرگی و درخشندگی ایمان بخشد. آن‌ها از شرم بینندگان بی‌دین که به دیدن آمده بودند، رخسار خود را پوشانده بر خاک افتاده بودند.

۱۶۵) بسیاری از نزدیکان پادشاه که [هریپسیمه را] به چشم دیده بودند، حدیث [جمال او] را به پادشاه گفتند و پادشاه را به حیرت آوردند. در سپیده دم روز بعد، حتی زودتر از آن، از پادشاه فرمان آمد که هریپسیمه‌ی مطهره را به دربار برند، اما گایانه‌ی مقدس و یاران معصومش را در آنجا نگاه دارند.

۱۶۶) بی‌درنگ گاهواره‌هایی زراندود با چاکران دربار به اقامتگاه ایشان در چرخشت، در بیرون شهر گسیل داشتند. همچنین جامه‌هایی فاخر، زیبا، لطیف و درخشنده با زیورهایی چشمگیر از دربار هدیه آوردند، تا [هریپسیمه] آراسته گردد و با شوکت و جلال به شهر درآید و به بارگاه پادشاه رود. [پادشاه] با آن که او را ندیده بود، اما بنا بر آنچه از جمال زیبای او نقل کرده بودند، بر آن بود که او را به همسری گیرد.

۱۶۷) گایانه‌ی مقدس چون ایشان را دید با شاگردش سخن راند و گفت: ((فرزندم! به یاد داشته باش که تخت پرشوکت و جلال و زراندود میهنت را با قبای شاهانه‌اش فرو گذاشته‌ای و به سوی پرتو پرتشعشع و جاویدان ملکوت مسیح شتافته‌ای، [ملکوتی] که آفریننده است و روزی رسان و حیاتبخش، و نعمتی بی‌پایان بهر امیدواران به خود نگاه می‌دارد. اینک ای

فرزندی که زندگی فانی را خوار داشتی، آیا تقدس و عصمت خود را در این خاک بیگانه بهره‌ی سگان می‌گردانی؟ آه چنین مبادا! بگذار او که از روزگار کودکی تا امروز و این ساعت که در آنیم، ما را رهنمون بوده است، پذیرای ما و تو باشد)).

۱۶۸) هریپسیمه‌ی مقدس چون این جمع انبوه و پلید را دید و سخنان دایاکش را شنید، با سلاح ایمان و نیروی مولای خویش مسلح شد. او که از روزگار کودکی جامه‌ی ایمان را چون جوشن [رزم] بر تن کرده بود، خروشی بلند برآورد و بازوانش را چون صلیب گشود و چنین بانگ زد:

۱۶۹) ((ای خدایی که دارنده‌ی همه چیزی و آفریدگان خویش را به دست فرزند عزیز و یگانه‌ات آفریدی و آفریدگان آشکار و نهان را به دست روح القدس پدید آوردی! تویی که هر چیز را از ناچیز آفریدی و نیروهای آشکار و نهان آسمان و زمین و دریا و خشکی را به زیر فرمان داری. مولای من! این تو هستی که مردمان گناهکار بی‌دین سده‌ی هشت را به کام سیلاب فرو بردی و نوح محبوبت را که تو را اجابت نمود نجات دادی و با چوبی صلیب شکل از سیلاب نجاتش دادی. تو که آن هنگام با چوبی صلیب مانند رهایی بخشیدی، پس اکنون نیز با صلیب واقعی که بر آن کشیده شدی و خونت را بهر درمان دردهای ما ریختی، چنین کن.

۱۷۰) (([پروردگارا! تو] که ابراهیم را در میان کنعانیان بی‌دین پاس داشتی، ندیمه‌ات، سارا، را از شرم سرزنش رها ساختی، بر بنده‌ات، اسحاق، رحم کردی و ندیمه‌ات، ربه‌کا، را از مردمان بی‌دین در امان داشتی، اینک به خاطر نام مقدس تو ما را نیز رها مکن. تو ما را یاد دادی و دین آموختی و سخنت را بر لبهایمان نشاندی، تا با آن بتوانیم از دام دشمن برهیم، و گفتی: "نام من بر شما نهاده شده است"[1] و "شما پرستشگاه من هستید"[1] و

[1] - اعمال رسولان، باب ۱۵، بند ۱۷

"نام مرا در دل‌هایتان با تقدس نگاه دارید"[۲] و سخنت را در ذهن ما نهادی تا از تو بخواهیم و بگوییم "نام تو مقدس باد"[۳]. اکنون نابکارانی چند گرد آمده‌اند تا نام مقدس [مسیحی] را که بر ما نهاده‌ای و پرستشگاهی که نام تو را بر خود دارد لکه دار کنند. ما گرچه ناتوان و بی‌ارزش هستیم، اما تو پروردگارا، تن ما را از این زبونی ناشایست دور نگاه دار.

۱۷۱) (([ای خدای] بخشاینده‌ی مهربان! تو که ما را در این امتحان قرار دادی، اینک با اقتدار تو ما را در پیروزی یاری رسان. زیرا پیروزی از آن توست، و چیرگی نام توست که ما را به عصمت خویش امیدوار می‌کند. ما از اینجا به جمع پاکان تو می‌پیوندیم و مزد زحمت خویش را دریافت خواهیم کرد، [مزدی] که تنها به کسانی که با ترس تو زندگی می‌کنند و فرمان تو را پاس می‌دارند خواهی داد.

۱۷۲) ((تو که نوح را از کام سیلاب رهانیدی، ما را نیز از طغیان کفر پیرامون در امان دار. تو که ددان و ستوران را در کشتی [نوح] پناه دادی، بر ستودندگان تو نیز رحم آور. تو که بر خزندگان و پرندگان رحم آوردی، پس بر ما نیز که پرستشگاهت می‌نامی، بیش از آن‌ها رحم خواهی آورد)).

۱۷۳) از پس آن سخنان، جمع گرد آمده انبوه تر شد. بیشتر آنان چاکران دربار بودند که برای بردن او به دربار، آمده بودند. همچنین ناخارارها و بزرگانی آمده بودند تا او را ارج نهند و تا دربار همراهی کنند و او را برای همسری تیرداد شاه و [مقام] شهبانوی ارمنستان ببرند.

۱۷۴) آنان گریان و نالان دست [دعا] به آسمان بر آوردند و از خدای کامکار رهایی از آن زنا و آمیزش با کفر و نااهل را مسئلت نمودند. پس

---

۱ - نامه‌ی نخست پولس رسول به مسیحیان قرنتس، باب ۳، بند ۱٦ و باب ٦، بند ۱۹

۲ - نامه‌ی نخست پطروس رسول به عموم، باب ۳، بند ۱۵

۳ - انجیل متی، باب ٦، بند ۹ و انجیل لوقا، باب ۱۱، بند ۲

غریوی سخت از ایشان برآمد و گفتند: ((چنین مباد که فریفته‌ی ثروت و در وسوسه‌ی لذت و مفتون [تخت] پادشاهی و در زحمت و سختی باشیم و درد زخم بر ما بلا انگیزد، حتی اگر سخت در آزار باشیم. آیا از مرگ مهیبی که بهره‌ی ما می‌سازی خواهیم ترسید؟ چنین مباد که زندگی فانی را از زندگی جاوید و پاینده برتر شمریم. چنین مباد که خدای آفریدگار را که دولتش از ذات او تثبیت گشته است و نعمتش پایدار و پیوسته است منکر شویم. اما نه نشیب و فراز، نه اندوه و سختی، نه بند و آزار، نه آتش و آب، و نه تیغ، نه خوشی و خیال، نه توانگری و تنگدستی، نه آن دنیا و این دنیا، نه زندگی و مرگ، هیچ چیز نمی‌تواند ما را از عشق مسیح دور کند، زیرا جوانی ما را پیشکش او کردیم، مقدسات ما را به او سپردیم، از آن او هستیم و با عشق او به انتظار می‌مانیم، تا زمانی که بدون سرافکندگی و ترس، در کنار شکوه او بایستیم)).

۱۷۵) و غرشی مهیب در آسمان افتاد. جمع انبوه هراسناک شد و آواز آمد که ((دل قوی دارید و پاینده و دلگرم باشید که من در کنار شما هستم. من شما را در همه جا نگاه داشتم و پاک و بی‌آلایش به این جا رساندم، تا در اینجا نیز نام من در میان مشرکان دیار شمال تجلیل شود. و تو، هریپسیمه! براستی آنگونه که از نام تو برمی‌آید، به همراه گایانه و پسندیدگانت از مرگ به سوی زندگانی ره می‌گشایی[1]. بیم نداشته باشید، زیرا به جایگاهی می‌آیید که من و پدرم فراهم آورده‌ایم، [جایگاهی] پر از شادی، برای شما و کسانی که به شما می‌مانند)).

۱۷۶) آنگاه [آسمان] چنان بلند غرید که مردم از بیم آن در بهت فرو شدند. بسیاری از جای جهیدند، ستوران بیم زده سواران را لگد کوبیدند و بسیار کسان را بر زمین افکندند و دیگران را در زیر پا لگدمال کردند و

۱ - نام هریپسیمه در زبان یونانی برگرفته از واژه‌ی افکندن و به پیش انداختن است.

کشتند. بسیاری از آن جمع انبوه یکدیگــر را فـرو مـالیدند و نـابود کردنـد. صدای همهمه و ناله شنیده شد، تباهی و آفت سـنگینی بـر مردمـان فـرود آمد و بسیاری مردند و خون فراوان ریخته شد و خـاک را سـیراب کـرد. در آن گیر و دار برخی از چاکران بزرگ دربار نزد پادشاه رفتند و داستان را باز نمودند. در آنجا دبیرانی یافت شدند و همه چیز را نوشـتند و بـرای پادشـاه خواندند.

۱۷۷) پادشاه گفت: ((او چون به میل خود و با عزت و احترام نیـامد، پـس به زور بیاوریدش و به سرای دربار ببرید)) .

۱۷۸) سپس چاکران [دربار]، هریپسیمه‌ی مقدس را به زور بردند، گاه بلند کنان و گاه کشان کشان. او فریاد می‌زد: ((ای عیسی مسیح اکمکم کـن!)). انبوه مردمان در پی او شیپور می‌نواختند و آسمان از [غریو] خلق می‌غریـد. بردند و او را به کاخ پادشاه رساندند و در سرایی زندانی کردند. او از خداوند چنین مسئلت نمود:

۱۷۹) ((ای خدای کامکار! خدای راستین تویی. تو بودی که دریای سرخ را شکافتی و بندگانت را عبور دادی[۱]. تو بودی که در سـنگ بی‌جـان چشـمه جوشانیدی و بندگان تشنه‌ات را سـیراب کـردی[۲]. تـو بـودی کـه بنـده‌ات، هوونان، را به گودال‌های عمیق دریا فرو فرستادی و با جدا کردن او از طبـع آدمی قدرت خود را نمایان ساختی و به هنگامی دیگـر، تندرسـت و بـدون گزند بیرونش آوردی و زندگی‌اش بخشیدی، به گونه‌ای کـه حتـی مویـی از

---

۱ - اشاره به عبور حضرت موسی و قوم بنی اسراییل از دریای سرخ.

۲ - اشاره به معجزه‌ای که از سوی حضرت موسـی روی داد و او بـا چوبدسـت خـود ضربه‌ای بر صخره‌ای فرود آورده و از دل آن صخره چشمه‌ای جوشید و قوم بنی اسرائیل را سیراب کرد.

سر او کم نگشته بود[۱]. خدای راستین تویی، زیرا دانیال[۲] را پس از آن که طعمه‌ی ددان نمودی، از نیش‌های هولناک آنان نجاتش دادی و آن متهم را با شکوهی فراوان در برابر آزار دهندگان نگاه داشتی. تو همچنین آن سه کودک را که به خاطر پرستش تو در آتش افکنده شدند نجات دادی و تندرست و بی‌گزند در میان [شعله‌های] آتش نگاه داشتی، تا بینندگان معجزات تو را ارج نهند[۳]. تو پادشاه ستمکار و بی‌دین بابل را علفخوار نمودی، زیرا نتوانست تو را به خاطر آن معجزاتی که او را نشان دادی ستایش کند[۴]. او را به صورت ددان در آوردی و همنشین ددان بیابان ساختی و با خران وحشی به چرا فرستادی. تو دگربار ندیمه‌ی خود،

---

۱ – اشاره به هوونان (یونس پیامبر) که از فرمان خداوند سرپیچید، اما اسیر امواج دریا گشت و به کام نهنگی فرو رفت و پس از سه شبانه روز توبه کرد و نهنگ او را به خشکی انداخت و پس از آن فرمان خداوند را به کار بست.

۲ – دانیال نبی یکی از چهار پیغمبر بزرگ بنی اسراییل (قرن ۷ پ.م). او یکی از اسرائیلیان جوان بود که آنان را به اسارت به بابل بردند. او به سبب هوش و ذکای خود نزد نبوکدنصر (بخت النصر) و جانشینش اویل مردخ تقرب یافت. روحانیان از توجه پادشاه نسبت به او خشمگین گشتند و او را به گودالی که شیران در آن بودند افکندند، ولی روز بعد او را سالم یافتند. در روایات اسلامی دانیال مخترع «رمل» بشمار می‌رود. (فرهنگ معین)

۳ – اشاره به سه تن که به خاطر سرپیچی از پرستش بت طلایی به دستور نبوکدنصر پادشاه بابل در آتش افکنده شدند، اما هیچ آسیبی ندیدند.

٤ – اشاره به علفخوار شدن نبوکدنصر که به خاطر سرپیچی از پرستش خدا دیوانه شد، اما چون روی به آسمان نمود بخشیده و تندرست گردید.

شوشان[1] را زندگی بخشیدی و از مرگ رهایش کردی و دشمنان بی‌دین را به مرگی شرم آور از پای انداختی و تاج فر و داد را ارزانی داشتی و امیدوارانت را بر پا ایستاندی. "تو همان هستی و سال‌هایت سپری نمی‌شوند"[2]. "خدایا! تو جلال خویش را به دیگران نخواهی داد"[3]، این تویی که ستوده‌ی سراسر جهان هستی، باشد تا مشرکان نام مقدس تو را لکه‌دار نکنند. تو می‌توانی مرا از این آلودگی نجات دهی، تا بتوانم برای نام بزرگ تو با طهارت به مرگ آیم)).

۱۸۰) در حالی که هریپسیمه‌ی مقدس سرگرم راز و نیاز با خدای خویش بود، تیرداد به سرایی که او را در بند کرده بودند در آمد. چون وارد شد همه‌ی مردم، برخی در بیرون کاخ، و برخی در برزن‌های دوردست، با یکدیگر آواز خوانی و پایکوبی و جست و خیز می‌کردند. نیمی در درون دژ و نیمی در شهر برای جشن گرد آمدند و خود را برای رقص‌های عروسی و پایکوبی آماده کردند. اما خداوند به هریپسیمه‌ی عزیزش عنایت نمود و نجاتش داد، تا احکامی که او به دقت آن را پاس داشته بود بر جای ماند. [خداوند] دعای او را شنید و توانایش ساخت و نیرو بخشید، تا در برابر بیداد دژم و کفر تاب آورد.

۱۸۱) پادشاه به درون شد و خواست تا او را با زور وادار به تمکین کند، اما [هریپسیمه] که از روح القدس نیرو یافته بود چون شیران جنگید و با نبردی جانانه به پیکار برخاست. پادشاه که بسیار زورآور می‌نمود، از ساعت

۱ – شوشان همسر یکی از بزرگان بابل بود که به اتهامی کذب محکوم به مرگ شد، اما دانیال نبی با بررسی پرونده‌اش او را بی‌گناه شناخت و آزادش کرد. آگاتانگغوس، شوشان را مظهر زن پاکدامن می‌داند که مظلومانه قربانی زشتگویی‌ها شده است.

۲ – ساغموس، باب ۱۰۱، بند ۲۸

۳ – اشعیای نبی، باب ٤۲، بند ۸ و باب ٤۸، بند ۲۲

سه تا ده با او پنجه درافکند و [سرانجام] از او شکست یافت. [تیرداد] که در خاک یونان گوشه‌هایی از نیروی سرشارش را نمایانده و همگان را به شگفت آورده و در بازگشت به میهن نیز به روزگار پادشاهی‌اش سلحشوری‌ها کرده بود و از هر نظر نام آور بود، اینک از دختری شکست یافت و به قضا و اقتدار خداوند گردن نهاد.

۱۸۲) [پادشاه] شکست خورد و خسته و سست گردید. پس بیرون آمد و فرمان داد گایانه‌ی مقدس را با طنابی برگردن به آستانه‌ی در اتاق بیاورند و خود به اتاق شد. چاکران را فرمود که گایانه‌ی نافرمان را وادارند تا از بیرون اتاق با هریپسیمه سخن گوید و بگوید که ((خواست [پادشاه] را گردن نه، تا تو و ما زنده بمانیم)).

۱۸۳) و [گایانه] پذیرفت که با شاگرد خویش سخن گوید. پس نزدیک در شد و به هریپسیمه‌ی درون سرا چنین گفت: ((فرزند! باشد که مسیح از آلایش در امانت دارد و به تو نیرو بخشد. فرزند! مبادا زندگی جاوید خدایی را فرو گذاری و به جهانی فانی و تهی، که امروز هست و فردا نیست، پای نهی)).

۱۸۴) چون دانستند که او شتابان چه اندرز داد، سنگی آوردند و بر دهانش کوبیده دندان‌هایش را فرو ریختند. از وی به اصرار خواستند که به فرمان پادشاه گردن نهد.

۱۸۵) اما او بیش از پیش درایستاد و گفت: ((دلگرم باش و دل استوار دار! چون که هم اینک مسیح را که در آرزویش بودی خواهی دید. فرزند! به یاد آر آن مائده‌ی روحبخشی را که با آن پرورشت دادم. به یاد آر آیات خداوند را که با آن تعلیمت دادم. به یاد آر رنجی را که من و تو کشیدیم و باده‌ی مرگ را [به یاد آر] که باید با هم بنوشیم. به یاد آر رستاخیز گیتی را. به یاد آر پیوسته سوختن در دوزخ رنج را، و موهبت سرشار پاکان را که بهر ما

فراهم آمده است. سخن آسمانی خداوند را به یاد آر که امروز خود با گوش‌هایت شنیدی و تو و ما را دلگرم و نیرومند ساخت و شایسته‌ی تاج و آسایش موعود خواهد گردانید. او تو و ما را نیرو می‌بخشد تا در سرای پرنور عمارت جاوید خداوند منزل کنیم.

۱۸۶) ((اینک مولای ما، و پادشاه و پروردگار ما، که از برای ما فروتنانه تن به خواری داد، ما را بی‌ارج نخواهد گذاشت، چرا که در اقتدار او پناه جسته‌ایم. نجاتبخش ما، که به او امید بسته‌ایم، ما را یاری خواهد داد، زیرا نگذاشت که فرو افتیم و شایسته دید که با کلام خویش ما را دلگرمی دهد. او مولایی است که درد کشیدگان را بزرگ می‌دارد و ما بندگانش را از گناهان دور می‌کند، چونان که امروز شنیدیم دست توانای او ما را پشتیبان گشت و تا ابد نیز نگاهدار خواهد بود، تنها [به شرطی که] از عشق او دور نمانیم. او اقتدار خویش را به کار می‌بندد و برای زندگی بخشیدن به ما خواهد آمد و ما به نام خداوند روی خواهیم آورد. چهره‌اش را به ما خواهد نمایاند و ما زندگی می‌یابیم، زیرا اوست خدای نجاتبخش ما، و شکیبایی پیوسته‌ی ما از برای اوست.

۱۸۷) ((مولای ما را به یاد آر که به خاطر تعالی ما، خونش را مظلومانه بر صلیب ریخت و برای زندگی و وارستگی ما به مرگ آمد. او را در ذهن خود نگاه دار و با دل خود به یاری‌اش خوان. اکنون به کمک تو آمده‌اند و بازوانت را پرتوان خواهند ساخت، همان گونه که داود نوجوان را در برابر خرس و شیر نیرومند ساخت و او آن‌ها را همچون بزغاله‌های [ناتوان] درید و پاره پاره کرد. او که آن غول پیکر را با دستان بنده‌اش، داود، در هم شکست، همو بیداد و کفر این [پادشاه] را در برابر تو سرنگون خواهد کرد[1].

---

۱ - اشاره به پیکار حضرت داود با سربازی عظیم الجثه و سراپا مسلح از سپاه دشمن که جالوت نام داشت و شکست جالوت از حضرت داود.

۱۸۸) ((ای دخت دین و پیامبری داود، که در آغوش من با عدل پرورش یافتی و بر سر سفره‌ی مقدس و شکوهمند خداوند پرورده گشتی! ای ندیمه‌ی مسیح، که امروز با رحمت و بنده نوازی‌اش بر ما ظاهر شد و ما خردمندانه از او طلب فیض نمودیم، بدان که خود او، تو و ما را بی آن که شرمنده شویم [مفتخر] به دیدار [خداوند] خواهد کرد)).

۱۸۹) و در حالی که گایانه‌ی مقدس از آستانه‌ی در با شاگرد خویش به زبان رومی سخن می‌گفت، پادشاه با هریپسیمه‌ی مقدس در کشاکش بود. و این سخنان را که به زبان رومی [گفته شد] تنی چند از چاکران دربار شنیدند.

۱۹۰) چون آنچه را گایانه به شاگرد خویش گفت شنیدند، او را از آستانه‌ی در دور کردند. با آن که او را بسیار زدند و سنگ بر صورتش کوبیدند و دندان فرو ریختند و بن دندان خرد کردند، اما او رای نگردانید و به دختر چیزی دیگر نگفت و همان سخنان را دگر بار بر زبان راند.

۱۹۱) هریپسیمه از ساعت ده بامداد تا نخستین ساعت شب با او در پیکار بود و [سرانجام] بر پادشاه پیروز شد. آن دوشیزه که از روح القدس نیرو یافته بود با ضربه‌هایی سنگین او را شکست داد و پادشاه را که بی‌رمق بر زمین افتاده بود بی‌اعتبار کرد. او جامه‌ی پادشاه را درآورد، قبا را پاره پاره کرد و او را که تاج از سر افتاده بود در همان حالت شرم آور فرو گذاشت. گرچه جامه‌ی خود نیز پاره و از تن بیرون شده بود، اما توانسته بود خود را پیروزمند و پاک نگاه دارد.

۱۹۲) او دروازه‌ی سرا را بزور گشود، بیرون آمد و جمع مردمان را شکافت. کسی را یارای چیرگی بر او نبود. پس در شهر گام برداشت و از جانب شرق شهر، از دروازه‌ی آرگ، بیرون شد و به چرخشتی که پیشتر اقامتگاهشان بود رفت و یارانش را بشارت داد. آنگاه به جایی دور از شهر، در سمت

شمال آن، در دامنه‌ای شنی و بلند، در نزدیکی راه اصلی که به شهر آرتاشات می‌رفت گام نهاد.

۱۹۳) آنجا که رسید زانو زد و نیایش گزارد و گفت: ((خداوندا! چه کس قادر است نعمتی را که به ما ارزانی داشتی جبران کند؟ تو امید ما را به تو استوارتر ساختی و از دهان آلوده‌ی درنده‌ای که ما را آلوده می‌ساخت رهانیدی. حال چگونه می‌توان نجات خویش را جبران کرد، جز با نثار جان خود. تو ما را در خور بندگی و داشتن نام تو دیدی و ما را زندگی بخشیدی. ما جز تو کسی را نمی‌شناسیم و نام تو بر زبان ما پیوسته جاری است[1].

۱۹۴) ((جان سپردن در قداست تو بهتر از دراز کردن دست [نیاز] به سوی ایزدان بیگانه است، [ایزدانی] که وجود نداشته‌اند و پرستش [آن‌ها از سوی] مشرکان نیز بیهوده است. آفریدگار تویی، و هر چیز از تو و از فرزند یگانه‌ی توست، و بدون آن هیچ چیز نبوده است. "روح مهربان تو بگذار ما را به زمینی هموار راهبری کند"[2] و ما را به سوی نعمت‌های همیشگی آسمانی پیش برد.

۱۹۵) ((به پیشگاه [فرزند] یگانه‌ات خواهیم آمد، تا آن که چون او را می‌فرستی تا "از خانه‌های نورانی بر اهل زمین نظر افکند"[3] بدون سرافکندگی در سمت راست او بایستیم. او قلب آدمی را آفرید و مراقب کارهای اوست. ما نیز از بندگان تو و از رمه‌ی چراگاه تو هستیم و در سرایی که بهر پسندیدگانت فراهم آورده‌ای جای خواهیم گرفت. پروردگارا، بشتابیم تا از این کالبد بیرون شویم و به لشکریان و خادمان فرزند عزیز و یگانه‌ات، و کسانی که در آرزوی ظهور عیسی مسیح هستند بپیوندیم. ما را

---

۱ - اشعیای نبی، باب ۲٦، بند ۱۳

۲ - ساغموس، باب ۱٤۲، بند ۱۰

۳ - ساغموس، باب ۳۲، بند ۱٤

از این آلایش نجات ده، ما نیز آماده‌ایم تا از برای نام تو آزار بینیم. تو این را از ما دریغ نخواهی داشت. تو خود گواهی که از دوران کودکی چشمداشتی از دنیا نداشته‌ام. من فرمایش تو را شنیدم و باور کردم که [گفتی]: وای بر شما اگر مردم از شما به نیکی سخن گویند[1] و خوشا بر شما اگر شما را سرزنش کنند و آزار دهند و به خاطر من سخنانی پلید و دروغ به شما بر بندند. [اگر چنین کنند] شاد شوید و خوشدل[2].
۱۹۶) ((مولای من! به راستی از پیکاری که نصیب شد و نبردی که با عشق تو کردیم، شاد و خوشدلیم، زیرا نیروی همیشه پیروز تو چیره شد و ما را نیز پیروز گردانید. از برای آن روزها که ما را فرو افکندند و سال‌هایی که آزار دیدیم شاد هستیم. مولای من! ما را بنگر و به سوی شهر آسمانی‌ات، که بر بلندا واقع است، جایی که همه‌ی پاکان و مقدسان و دوستداران نامت را در آن گرد خواهی کرد رهنمون کن. بگذار نور خداوند بر ما ببارد)).
۱۹۷) در حالی که هریپسیمه‌ی مقدس سرگرم نیایش بود، در همان شب، شهریاران پادشاه و سالار دژخیمان به همراه دژخیمان با مشعل‌هایی افروخته در پیش رو، سر رسیدند. نزدیک آمدند و شتابان دستان [هریپسیمه را] بر پشت بستند تا زبان از کام وی بیرون کشند، اما او به میل خود دهان گشود و زبان را بیرون آورد.
۱۹۸) پس جامه‌ی پاره پاره‌اش را درآوردند و چهار تیرک بر زمین کوبیدند. دستانش را بر دو چوب و پاها را بر دو تیرک دیگر محکم بستند و سخت فشردند. مشعل‌ها را نزدیک آوردند و تن او را ساعت‌ها با شعله‌ی مشعل‌ها سوزاندند. سپس سنگ‌هایی بر شکمش کوبیدند، روده‌هایش را فرو ریختند و در حالی که زنده بود چشمان آن مطهره را در آوردند. آنگاه او را تکه تکه

---

۱ - انجیل لوقا، باب ٦، بند ٢٦

۲ - انجیل متی، باب ۵، بند ۱۲-۱۱

کردند و گفتند: ((هر کس گستاخانه فرمان پادشاهان را بی‌حرمتی کند و خوار بدارد، این گونه خواهد مرد)).

۱۹۹) زنان و مردان مقدسی نیز بودند که همراه آن‌ها آمده و از هفتاد تن بیش بودند. برخی از ایشان در آن هنگام به آنجا رسیدند و بر آن شدند تا پاره‌های پیکر او را گرد آورند و به خاک بسپارند. اما آن‌ها را به شمشیر کشیدند و نزدیک به سی و دو تن را کشتند.

۲۰۰) آن‌ها چنین می‌گفتند: ((خداوندا! تو را دوست می‌داریم، زیرا به زمزمه‌ی دعای ما گوش می‌دهی و ما بانگ خود را به گوش تو می‌رسانیم. افتخار بر تو باد ای خدای بنده نواز، که [وجود] بی‌ارزش ما را از فیض تو بی‌بهره نگذاشتی و چون مردمک چشم پاس داشتی و ما نیز در پناه بازوان تو از کفر آن جمع رستیم. اینک برای نام پرافتخار تو رو به سوی مرگ نهاده‌ایم)). این را یکصدا گفتند و همگی جان سپردند.

۲۰۱) از ایشان یکی را درون چرخشت کشتند، که منزلگاهشان بود. او در هنگام مرگ چنین گفت: ((ای خدای فیاض! خشنودم که [مرگ را] از من دریغ نداشتی، زیرا بیمار گشته بودم و نمی‌توانستم با یارانم گام بردارم و همراه ایشان باشم. اما تو ای خداوند بنده نواز مهربان! جان مرا نیز بپذیر و در حلقه‌ی شهیدان مقدس و اردوگاه یاران و خواهرانم جای ده و در کنار گایانه، بنده‌ی تو و مادر ما، و هریپسیمه، فرزند و دوستدار تو، قرار ده)). این چنین گفت و جان سپرد. پیکر جمله ایشان را کشان کشان بیرون افکندند تا طعمه‌ی سگان شهر و ددان زمین و پرندگان آسمان گردد.

۲۰۲) پادشاه آن خواری را از یاد برده بود، [درحالی که] می‌بایست شرمگین باشد، چون که آوازه‌ای به دلاوری بدست آورده و در جنگ‌های بسیاری بهادرانه پیروز شده بود. او در [بازی‌های] المپیک یونانیان با قدرتی پهلوانی به میدان رفته و دلاوری‌ها نموده بود. در آن سوی رود فرات، در

دیار تازیکان[1]، بارها جنگیده و با زخم‌هایی سخت با اسب از کارزار بیرون شده بود. آنگاه اسب را برداشته سلاح و ساز و برگ را بر پشت خود بسته و امواج رود فرات را شنا کنان پشت سر گذاشته بود. اینک، او که چنین زورآور و تنومند بود، به حکم خداوند از دخترکی شکست یافت. اما او هیچ در بند آن رسوایی شرم آور نبود، تنها در حسرت دیدن رخسار زیبای آن دختر مانده و از مرگ او اندوهگین و در سوگ فرو شده بود.

۲۰۳) او چنین می‌گفت: ((بنگرید که کیش جادویی مسیحیان چگونه قوم ما را از پرستش ایزدان دور می‌سازد و جان ایشان را می‌گیرد. آن‌ها خوشی‌های زندگی را منع می‌کنند و از مرگ به لرزه نمی‌افتند. و هریپسیمه‌ی شکوهمند نیز، که در میان زنان زاده‌ی این جهان همتا نداشت [چنین بود]. قلب من با اوست و من، که تیرداد پادشاهم، تا زنده‌ام از یادش نخواهم برد.

من سرزمین یونانیان و رومیان را نیک می‌شناسم، همچنین با قلمرو ما، پارت‌ها، که زادبوم ماست و با آسورستان و خاک تازیکان و آترپاتاکان[2] به خوبی آشنا هستم. و چرا باید یکایک آن نواحی را که بسیارند و من با صلح به آنجا رسیده‌ام و یا کشورهایی را که در جنگ‌ها تاخته و ویران کرده‌ام، بر شمارم؟ در هیچ جا [رخساری] چنین زیبا که آن افسونگران نابودش کردند ندیده‌ام. آن افسون چنان چیره بود که مرا نیز شکست داد)).

---

۱ – تلفظ ارمنی آن تاجیک است. مورخان نخستین ارمنی، اعراب را تاجیک می‌نامیدند و پس از آن که اعراب اسلام آوردند کلیه‌ی مسلمانان را بدین نام خواندند.

۲ – آترپاتاکان (آذربایجان) منطقه‌ای است در جنوب رود ارس که پس از حمله‌ی اسکندر به نام ساتراپ این سرزمین، آتروپات، خوانده شد. به یونانی، آتروپاتن و به ارمنی، آترپاتاکان نامیده می‌شود. به لاتین Atropatenae نام دارد.

۲۰۴) صبح زود، سالار دژخیمان برای دریافت فرمان کشتن گایانه‌ی مقدس، نزد [پادشاه] آمد. اما او که از غم عشق [هریپسیمه] گیج و مبهوت مانده بود، مرگ هریپسیمه را در یاد نداشت و می‌پنداشت که او زنده است. پس وعده کرد که چنان چه کسی دوشیزه را بر آن دارد که نزدیک او آید، جاه و پایگاه و ارجش خواهد داد. اما [دژخیم] به وی گفت: ((پادشاها! با [کشتن گایانه] همه‌ی دشمنان تو و کسانی که فرمان ایزدان و پادشاهان را خوار می‌دارند از بین خواهند رفت. هنوز آن جادوگر و دو یار او که [دختری] چنین خوبرو را تباه ساختند زنده‌اند)).

۲۰۵) او چون شنید که هریپسیمه‌ی مقدس مرده است، باز به آن اندوه سخت گرفتار شد. سپس از تخت فرود آمد و بر زمین نشست و گریه و سوگواری کرد. فرمان داد تا نخست زبان از کام گایانه‌ی مقدس بیرون کشند، سپس او را بکشند، زیرا با گستاخی و اندرزهای زیانبار خود دوشیزه‌ای را که در میان آدمیان، رخساری خدای گونه و زیبا داشت نابود کرده بود. [هریپسیمه] از اندرزهای [گایانه] بود که پروای آن را یافت، تا ایزدانی را که رخساری زیبا به وی عطا کرده بودند ناسپاسی کند. پس، آزار و کشتن او را لازم دانست.

۲۰۶) سالار دژخیمان به شکنجه‌ی [گایانه مقدس] برخاست و در بند و زنجیر از شهر بیرونش برد و نزدیک دروازه‌ی جنوبی، در کنار راهی که به پل متسامور ختم می‌شد آورد. آنجا کشتارگاه مرگرزانان بود و در جایی پر گل و لای، در نزدیک گودالی که گرد شهر می‌گشت قرار داشت. برای هر یک از آن‌ها چهار تیرک برافراشتند.

۲۰۷) همچنان که [مقدمات] کار را فراهم می‌آوردند، گایانه‌ی مقدس با یاران خود چنین گفت: ((خدایا، خشنودیم از این که ما را شایستگی مردن در راه نام تو عطا نمودی و جسم خاکی ما را ارج نهادی، تا سزاوار رحمت

خدایی تو باشیم و مرا نیز در مرگ شهیدان مقدست، یعنی هریپسیمه و یارانش، سهیم نمودی. اینک در شتابم و آرزو دارم که به دوستداران تو برسم. و شادمانم از این که به دخت و فرزند خویش، هریپسیمه، و به خواهران و یارانم خواهم رسید. بارخدایا! به یاد آر که "به خاطر نام تو هر روز می‌میریم، چونان گوسفندی که به ذبح برده می‌شود"[1]. "بیدار شو و به خاطر نام تو ما را نیز بی‌بهره مگذار"[2]. چیرگی تو را به ما ارزانی دار تا بی‌دینان و همکارانشان از هیبت شکوه تو به زانو درآیند)).

۲۰۸) از پس آن آمدند و جامه‌های ایشان را دریدند و برهنه ساختند و هر یک را بر چهار تیرک [بستند]. پوست ایشان را شکافتند و نی‌هایی از ناحیه پا فرو کردند و دمیدند و زنده زنده پوست آن سه قدیس را از پای تا سینه برکندند. سپس پس گردن را سفتند و زبان را بیرون کشیدند. آنگاه دامن آن‌ها را با سنگ کوبیدند و روده و شکم را بیرون ریختند. و چون هنوز زنده بودند، ایشان را با شمشیر گردن زدند.

۲۰۹) همه‌ی آنان که به همراه ایشان از خاک روم آمده به ارمنستان ما رسیده بودند، بیش از هفتاد تن بودند. و کسانی که به همراه بانوان مقدس، یعنی گایانه و هریپسیمه، کشته شدند و در زمره‌ی شهیدان یاد شدند سی و هفت تن بودند.

۲۱۰) هریپسیمه‌ی مقدس با جمع قدیسان در بیست و ششم ماه هوری[3] با سی و سه تن از یارانش شهید شد. در بیست و هفتم ماه هوری، گایانه‌ی مقدس با دو یار خود، که در کنار او مبارزه کردند، به دریافت تاج نایل گشتند و تاج پیروزی را بر سر نهادند.

---

۱ - با اندکی تغییر از اشعیای نبی، باب ۵۳، بند ۷

۲ - با اندکی تغییر از ساغموس، باب ۴۳، بند ۲۳

۳ - ماه هوری دومین ماه تقویم ارمنی بود که ۳۰ روز داشت.

۲۱۱) پادشاه به سبب عشق به هریپسیمه‌ی زیبا شش روز تمام به اندوهی سخت و غمی جان گداز گرفتار آمد. سپس وقت صید مقرر کرد و سپاهیان را فرمان داد ساز و برگ نخجیر را فراهم کرده بیاورند، [حیوانات را] رم دهند و تورهای شکار آماده کنند و دام بگذارند. او قصد شکار در دشت پاراکان شماکان[1] را داشت.

۲۱۲) در حالی که پادشاه سوار بر ارابه شده از شهر بیرون می‌شد، ناگهان بلایی آسمانی بر وی فرود آمد و دیو پلید با ضربه‌ای پادشاه را از ارابه فرو افکند. او سخت برآشفت و از درون به جوش آمد و همچون نبوگودنصر، پادشاه بابل، از سیرت آدمی جدا گشته به هیبت خوکی وحشی درآمد و بسان یکی از آن‌ها برای سکونت به میانشان رفت. سپس به نیزار درآمد و علف خورد و بدن عریان و بی‌حس خویش را به هر سو کوبید. با آن که کوشیدند او را در شهر نگاه دارند، اما نتوانستند، نخست به سبب بنیه زورمند او، دوم به خاطر ناتوانی در برابر قدرت دیوآسایی که در او رخنه کرده بود.

۲۱۳) مردم شهر به جمله چون او دیوانه و مجنون شده بودند. آسیبی سخت بر کشور وارد شد. همه‌ی نزدیکان شاه، چاکران و بندگان گزند بسیار دیدند و از آن آفت در ماتم فرو رفتند.

۲۱۴) آن گاه از سوی خداوند، رویایی به خواب خواهر پادشاه که خسرویدخت نام داشت ظاهر شد. او نزد مردم آمد و رویایش را باز نمود که ((امشب خوابی دیدم. مردی بسان نور آمد و گفت که زخم شما درمان نمی‌پذیرد، مگر [کس] به شهر آرتاشات بفرستید و گریگور در بند را از آنجا آورید. او می‌آید و درمان این درد را به شما می‌شناساند)).

۱ - محل دشت پاراکان شماکان تا کنون معلوم نمی‌باشد.

۲۱۵) مردم از این سخن بر او خندیدند و چنین گفتند: ((پس تو نیز مجنون و دیوانه شده‌ای. اکنون پانزده سال است که او را به خورویراب دهشتناک افکنده‌اند، اما تو می‌گویی که او زنده است. حتی از استخوان‌های او نشانی بر جای نخواهند بود، زیرا همان روز که به آنجا انداخته شده از دیدن مارها در دم جان داده است)).

۲۱۶) اما آن رویا پنج بار دیگر به خواب آن دوشیزه آمد و تهدیدکنان گفت که چنان چه این خواب را بارها پیش همگان باز نگوید سخت آزار خواهد دید و روزکار مردمان و پادشاه از مرگ و رنج بسیار تباه خواهد شد. خسرویدخت رفت و سخنان فرشته را با ترس و احتیاط باز گفت.

۲۱۷) آن‌ها یکی از ناخارارهای مهتر را که اوتا نام داشت بی‌درنگ به آنجا فرستادند. او به شهر آرتاشات رفت تا [گریگور] را از زندان عمیق آن گودال بیرون آورد. وقتی اوتا به شهر آرتاشات رسید، از شهر به پیشباز آمدند و سبب آمدنش را پرسیدند. او گفت: ((برای بردن گریگور زندانی آمده‌ام)). آن‌ها حیرت کردند و گفتند: ((کس نمی‌داند که آیا زنده است؟ سال‌هاست که او را در آنجا انداخته‌اند)). اما او خواب، و آنچه را رفته بود باز گفت.

۲۱۸) سپس ریسمان‌هایی دراز و کلفت آوردند و بر هم گره زدند و فرو فرستادند. اوتا بانگی بلند زد و گفت: ((گریگورا هر جا هستی بیرون آی، زیرا خدایی که او را می‌پرستی فرمود تو را از آنجا بیرون آوریم)). [گریگور] بی‌درنگ برخاست، ریسمان را جنباند و محکم گرفت.

۲۱۹) اینان دانستند و ریسمان را کشیدند و بیرونش آوردند و دیدند که بدن او چون ذغال سیاه و تیره گشته است. او را بی‌درنگ جامه‌هایی پوشاندند و شادمان از شهر آرتاشات به واغارش‌آباد بردند. پادشاه که از شدت درد مقهور دیوها گشته بود از گله‌ی خوکان برخاست و برهنه و رسوا به پیشباز رفت. ناخارارها نیز در بیرون شهر چشم به راه داشتند.

۲۲۰) آن‌ها چون گریگور و اوتا را از دور در کنار هم و در میان انبوه مردمانی که از شهر آرتاشات می‌آمدند دیدند، به پیشباز رفتند و با خشم و خودخوری، پیش او دیوانه وار کف بر دهان آوردند.

۲۲۱) [گریگور] بی‌درنگ زانو زد و دست دعا برآورد. آن‌ها نیز به خود آمدند. سپس فرمود جامه‌هایی بر آنان اندازند تا شرم خود را بپوشانند. پادشاه و ناخارارها نزدیک آمدند و پای گریگور مقدس را گرفتند و به عجز خواستند از گناه آزاری که رسانده بودند درگذرد.

۲۲۲) اما [گریگور] نزدیک شد و ایشان را از زمین بلند کرد و گفت: ((من نیز چون شما انسان هستم و جسمی چون شما دارم. شما باید آفریدگار خویش را بشناسید که آفریننده‌ی زمین و آسمان و خورشید و ماه و ستارگان و دریا و خشکی است. تنها اوست که می‌تواند شما را درمان کند)).

۲۲۳) سپس گریگور پرسید که کجاست پیکر شهیدان خداوند؟ گفتند: ((از کدام شهیدان سخن می‌گویی؟)). گفت: ((از کسانی که در راه خداوند به دست شما کشته شدند)). آنان جای شهیدان را نشان دادند. او رفت و [بقایای] پیکر ایشان را در آن کشتارگاه جمع کرد و یکجا گرد آورد. دیدند که به حکم پروردگار پیکر آن‌ها پس از گذشت نه شبانه روز و با این که در بیرون افتاده بود، هنوز سالم است. و اگر چه در کرانه‌ی نزدیک شهر بودند، اما نه درنده‌ای نزدیک شده بود و نه سگی. نه پرنده‌ای آسیب رسانده و نه پیکری گندیده بود.

۲۲۴) آنگاه جامه‌هایی چند برای کفن کردن آوردند، اما گریگور سعید کفن‌هایی را که پادشاه و دیگران آورده بودند درخور نیافت و هر یک از قدیسان را در جامه‌ی خود پیچید و گفت: ((اکنون چنین [می‌کنیم] تا روزی فرا رسد که شما شایسته‌ی پوشاندن پیکر ایشان باشید)). سپس

آن‌ها را گرد آورد و به چرخشت رفت، جایی که اقامتگاه ایشان بود، و اقامتگاه خود را در آنجا بنا کرد و آنجا را خانه‌ی خود ساخت. گریگور سعید سرتاسر شب را برای رستگاری آن‌ها دعا و تضرع نمود، تا به راه راست باز گردند و راهی برای آمرزش بیابند.

۲۲۵) روز دیگر، پادشاه، ناخارارها و مهتران گرانپایه با خرده مردمان آمدند و در برابر گریگور مقدس و پیکر پاک شهیدان خدا زانو زدند و طلب بخشایش نمودند و گفتند: ((گناهان پلید ما را که بر شما روا داشته‌ایم ببخشای و برای ما از خدای خود طلب بخشایش کن، تا تباه نگردیم)).

۲۲۶) گریگور زندانی بی‌درنگ سخن را آغاز کرد و گفت: ((شما می‌گویید که خدای تو خدا و آفریدگار است. او با احسان و نیت پاک خدایی‌اش از عناصر ناشناخته و غیرمادی، آفریدگانی مادی پدید آورد. خداوند با قدرتی ایزدی از چیزی بدون حجم و مکان، و از ناچیز، دستور آفرینش زمین را داد. خدای متعال و خالق، همه چیز را آفرید. او را بشناسید تا درد گناهانتان از این بلا درمان پذیرد. او با رحمت و فیض خویش شما را با سخنانی حکمت آمیز و خدایی هدایت کرد و چنین گفت: خداوند آن کس را که دوست می‌دارد ارشادش می‌کند و فرزندی را که می‌پسندد کتک می‌زند[1]. اینک او با رحمت خویش شما را می‌خواند تا به فرزندی او درآیید.

۲۲۷) ((اما فرزند راستین خدا از برادر نامیدن کسانی که پذیرای پرستش پدر باشند پرهیز ندارد. روح القدس عشق خویش را به شما ضمانت خواهد داد تا دل‌هایتان را از شادی‌های ماندگار به وجد آورد و شما را زندگی جاویدان می‌دهد، تنها این که ایمان آورید و به خواست او رفتار کنید.

۲۲۸) ((این که خدای تو می‌نامید، راست می‌گویید، زیرا کسانی که او را می‌شناسند او را خدای خود می‌دانند و کسانی که نمی‌شناسند، هر چند

[1] - امثال، باب ۳، بند ۱۲

آفریده‌ی او هستند، از عنایت و بنده نوازی وی بی‌بهره می‌مانند. اما خداترسان نزدیک او هستند و او ایشان را پاس می‌دارد و پشتیبانی می‌کند.
۲۲۹) ((شاید بگویی که خداترسان را چگونه نگاه می‌دارد، زیرا آنان هر گاه به چنگ ما افتادند آزار دیدند و مردند و ما آنگونه که می‌خواستیم با ایشان رفتار کردیم. بنگر که خداوند سعادت مرگ را برای آدمی برقرار کرد و در فرخنده روز آمدن دوباره‌ی او قصد خود را آشکار خواهد کرد و به همه‌ی پسندیدگان و آنان که او را می‌شناسند و خواست او را انجام می‌دهند عطا خواهد داد.
۲۳۰) ((شما دیدید که او چگونه با نیروی خدایی‌اش شهیدان مقدس را پاینده نگاه داشت و دیدید که از ایشان کسی در بند شکنجه نبود. او هریپسیمه‌ی مطهره و یارانش را نیز از لوث و کفر شما در امان داشت.
۲۳۱) ((ترفند نیرنگ آمیز دشمن آن است که از همان آغاز، آدمیان را فریفته و اغوا کرده است و رهرو راه نابودی ساخته است. [خداوند]، من ناشایست را به لطف رحمتش شایسته‌ی رنج بردن برای نام بزرگوار خود گردانید. مرا شکیبایی داد تا به مرتبه‌ی آسمانی برساند. بوغوس[1] رسول که شما به لطف بنده نوازی مسیح افتخار شناختن و شنیدن سخنانش را خواهید داشت می‌فرماید: مبارک است آن کس که ما را شایستگی بهره‌مندی از میراث قدیسین را عطا فرمود[2]. به راستی که با افتخار به

---

۱ - بوغوس یا پولس رسول در اوایل سده‌ی نخست میلادی در شهر تارسون آسیای صغیر به دنیا آمد. با حضرت مسیح در دمشق دیدار نمود و کیش وی را پذیرفت و مبلغی پرشور گشت. یهودیان وی را دستگیر و به رم فرستادند. در سال ٦٨ میلادی به دستور قیصر نرون به شهادت رسید.

۲ - نامه‌ی نخست پولس رسول، باب ۱، بند ۱۲

صلیب مسیح دست یافتیم، زیرا با [کشیدن] رنج‌های مسیح باید از برکات اراده و اندیشه‌ی او بهره ببریم.

۲۳۲) ((اینک او را بشناسید، کسی را که شما را از تاریکی به روشنایی پرتو شکوهمند خود فراخواند. به عرش مواهب او نزدیک شوید و از او بخشایش بجویید و از آلودگی و بدی و کفر زدوده شوید. جسم خود را با آب زندگی شستشو دهید و سزاوار پوشیدن جامه‌ی درخشان افتخار گردید.

۲۳۳) ((در باره‌ی هریپسیمه‌ی مقدس نیز خود بهتر می‌دانید که خداوند چگونه او را نگاه داشت و از چنگ شما و آن آمیزش کفرآلود نجات داد. و تو [پادشاها!] خود از نیروی بازوان و میزان دلاوری‌ات نیک آگاهی و دیدی که چگونه در برابر یک دوشیزه درمانده گشتی، زیرا او را نیروی مسیح جهاندار پشتیبان بود. در باره‌ی من نیز می‌دانی که پانزده سال در آن سیاهچال عمیق و هولناک زیستم. زندگی‌ام در میان مارها بود، اما آن‌ها از بیم خداوند هیچ گزندی بر من نرساندند. من نیز از آن‌ها نترسیدم و بیم به دل راه ندادم، زیرا به آفریننده‌ی آفریدگان امید بسته بودم.

۲۳۴) ((در این باره نیز می‌دانم که آنچه کرده‌ایم از روی نادانی بوده است. اما اینک باز گردید و خداوند را بشناسید تا به شما رحم آورد و زندگی بخشد. آن زندگان کشته را شفیع خود سازید، که آنان زنده‌اند، نه مرده. خدا را بشناسید، که اوست صاحب همگان. از پرستش ناپاکان و تندیس‌های چوبین، سنگین، سیمین، زرین و مسین روی بگردانید، که کذب هستند و یاوه.

۲۳۵) ((مگر نه این است که پیشتر نیز از گمراهی شما سخن راندم [و گفتم] که سایه‌ی غلیظ مه تار بر چشم دل شما نشسته است و مانع از آن است که بنگرید و بیاندیشید و آفریدگار را بشناسید. من اگر در شما اندک جنبشی در راه خداپرستی می‌دیدم، شب و روز پیوسته برای شما استغاثه

می‌کردم تا به کام نیستی فرو نشوید. اینک از بنده نوازی سرشار خداوند [سخن گوییم]، که نسبت به آفریدگان خویش ژرف و ناگفتنی است و با بردباری می‌بخشاید و به لطف رحمت بی‌کرانش گوش می‌دهد و رحم می‌آورد.

۲۳۶) ((او در آغاز، بندگانش را اجازه داد تا به میل خویشتن رفتار کنند و گفت: ایشان را گذاشتم تا به دلخواه خود رفتار کنند، و آن‌ها به میل خود رفتند[1]. اما اینک شما را به شکوه و اصالت خود می‌خواند، تا وارث زندگی جاویدی شوید، که گذرا نیست.

۲۳۷) ((به همین سبب، شهیدان محبوب خود را نزد شما فرستاد تا با شهادت خود گواهی باشند بر سلطه‌ی یگانه‌ی تثلیث مقدس و خدایی که ابدی است و ملکوتش جاوید و حکومتش پاینده. آن‌ها مرگ خود را نشان وفاداری و استواری باور برحق خود ساختند. اینک سخنان ایشان در بین شما نقل می‌شود. [ایشان] به لطف خداوند زنده‌اند و شفیع کسانی خواهند بود که یاد [او] را گرامی دارند. به راستی که می‌خواهیم آن‌ها نزد خداوند شفاعت کنند. آن‌ها چون برای خدا مرده‌اند، می‌توانند بسیاری از مردگان را زندگی بخشند.

۲۳۸) ((پس، از طریق ایشان خداوند را خشنود سازید، زیرا فرزند خداوند مرد تا مرگ را زندگی سازد، و این‌ها نیز مردند تا شاهد خداوندی او باشند. او نمی‌توانست از راهی دیگر، جز مرگ خویش، ما را زندگی بخشد، پس تا درجه‌ای پست پایین آمد و آفریدگان خویش را بالا برد، تا همچون ما شود و خوارشدگان را بالا برد.

۲۳۹) ((و آیا بدون شهادت ایشان وفادار ماندن ممکن نبود؟ [باید گفت] آن چنین شد تا او کسانی را که دوستش داشتند بالا ببرد. و همچنین دم

۱ - ساغموس، باب ۸۰ بند ۱۳

ما در تن ما باقی ماند، گرچه بر تن ما آزار رسید و بیش از هر کس از اندوه و دردی ناگفتنی رنج بردیم. تن آدمی حتی یک روز نمی‌توانست در برابر آن شکنجه‌های هراسناک تاب آورد. آیا آدمی می‌تواند در آن خورویراب وحشتناک، جایی که میان تلی از مارها فرو شده بودم، حتی یک روز زنده بماند؟ آن‌ها بر تن من می‌جنبیدند و می‌پیچیدند و آهسته بر اعضای بدنم می‌خزیدند، اما رحمت شکوهمند خدایم مرا زنده نگاه داشت. من گرچه بی‌ارزش بودم، اما اینک به درمان روح و جسم شما آمده‌ام. پزشک روح و جسم شما گشته‌ام، تا آنچه را سودمند است به شما ارزانی دارم.

۲۴۰) (([اکنون] سخن را از احسان خداوند آغاز می‌کنیم و پیام‌های آسمانی را به [گوش] شما می‌رسانیم. اگر سخن حق و کلام انجیل و فرموده‌ی پروردگار را بشنوید، از این آفت ناچیز رها و پاک شده از زندگی جاوید بهره‌مند خواهید شد. کلام خدا را به گوش گیرید تا الطاف ملکوتی را بر تن خود احساس کنید.

۲۴۱) ((تنها باید از آن گناهان و جهل ناخواسته، و از سنگ پرستی و چوب پرستی زدوده شوید تا بتوانید مواهب وصف ناپذیر خدا را بر تن خود احساس کنید. شهیدان مقدس خدا، که ایشان را آزار دادید، می‌توانند حتی شفاعت شما را بکنند. کلام و سخن و تلاش و اعتبار ما برای شما سودمند خواهد افتاد، تا شما را در این جهان زندگی آبرومندانه و دیرپا دهد و در آسمان وارث زندگی جاودانی نماید.

۲۴۲) ((اما اگر کلام جانبخش را گوش ندهید، شما را با ضربه‌ی سنگین انتقام از پای خواهد افکند و به کیفر دشمنان بیگانه گرفتار کرده با ستاندن کین خود، شما را تسلیم مرگ خواهد کرد)).

۲۴۳) چون گریگور سعید سخنانش را پایان داد، همگی دست به گریبان برده قباها را دریدند. پادشاه، ناخارارها و انبوه مردمان بر زمین غلتیدند و

در خاکستر لولیدند و یکصدا گفتند: ((ما که در جهل خویش و راه‌های تاریک گم بودیم، آیا می‌توانیم از خداوند امید بخشایش داشته باشیم؟ آیا کناهان بی‌اندازه‌ی ما بخشوده خواهد شد؟)).

۲۴۴) گریگور پاسخ داد و گفت: ((خدای ما بنده نواز و شکیبا و بخشاینده است و در رحمتش بر کسانی که به او روی آورند گشوده است. اگر از او [عفو] بخواهند، خواهد بخشید)).

۲۴۵) آن‌ها گفتند: ((ما را [با خداوند] آشنا ساز و ذهن ما را استوار گردان، تا بتوانیم عاجزانه خواستار [دیدار] آفریدگار خویش باشیم، [آفریدگاری] که نمی‌شناختیمش. او آیا موافقت خواهد کرد و توبه‌ی ما را خواهد پذیرفت؟ آیا هنوز جای بازگشت وجود دارد و هنوز می‌توان از او امید زندگی داشت؟ و تو، آیا فتنه‌ای را که بر تو انگیختیم از یاد خواهی برد و ما را آموزشی درست خواهی داد؟ آیا کین ما را به دل نخواهی گرفت و ما را با سنگدلی از راه راست به بی‌راهی نخواهی کشاند؟)).

۲۴۶) مردمان با یکدیگر غریو برآوردند و با شاه گریستند. همگی فرو غلتیدند و پیش پای او [بر خاک] افتادند و از زخم سخت و درد دیوآسای تحمل ناپذیر، نتوانستند اندکی از او دور شوند. آن‌ها اگر لختی دور می‌ماندند، دیوها سر می‌رسیدند و خشمگینشان می‌کردند و ایشان را وامی‌داشتند که با دندان‌هایشان بدن خویشتن را بدرند.

۲۴۷) گریگور مقدس چون این سخنان را شنید اشک ریخت و گفت: ((شما همگی از آزاری که به من رساندید نیک آگاهید. آدمی چگونه می‌توانست در برابر آن رنج و آزار تاب آورد؟ آیا ساعتی تحمل نیز امکان پذیر بود؟ آدمی که با دیدن یک مار به دوردست می‌گریزد، چگونه می‌تواند پانزده سال در میان مارها باشد و زنده بماند، تاب آورد و پیوسته با آن‌ها بزیید؟

۲۴۸) ((شما در این سخن [من]، پیش از هر چیز اقتدار خداوند را بنگرید، که همه چیز را به خواست خود آفرید و هرگاه اراده کند می‌تواند طبع هر چیز را بگرداند و حتی حیوانات زیانکار زهرآگین آن سیاهچال سهمگین را با بنده‌ی زبونی چون من بر سر مهر آورد. ما اگر چه بی‌ارزش بودیم، اما [خداوند] بهر شما نگاهمان داشت و قدرت معجزات خود را نمایاند. ما را خداوند نگاه داشت تا به کار آموزش و پرورش بگمارد و سودی نصیب شما کند و شما را از طریق ما از احسان خویش بهره‌مند سازد.

۲۴۹) ((دیگر این که آیا دوشیزه‌ای خردسال می‌توانست، آنگونه که به چشم خود دیدید، در برابر مردی زورآور درایستد؟ چنین چیزی ممکن نیست، مگر آن که خداوند اجازه‌ی پیروزی دهد تا شهیدان خویش را از کفر شما در امان دارد. اینک از برای مرگ آن قدیسان مطهر که خونشان در خاک شما ریخته شد و سزاوار الطاف خدایی شدند و به شهادت رسیدند، به شما و سرزمین ما ارمنستان رحم آورد. خداوند بخشاینده از برای آن که به خاطر ریختن خون پاک ایشان طلب بخشایش نمودید، [راه] توبه را به شما می‌نمایاند.

۲۵۰) ((در باره‌ی من نیز [می‌توان گفت] که آیا موعظه‌ی من به حکم پروردگار بود یا به خواست من؟ آیا می‌توانست به خواست من باشد؟ آیا چاره‌ای بود که چیزی را گستاخانه از شما پنهان دارم [در حالی که] از خداوند فرمان یافته بودم؟ حتی در خورویراب نیز هر روز با چشمانی گشوده خواب فرشته را می‌دیدم که همیشه مرا دلگرمی می‌داد و سخن می‌گفت، چونان که اکنون نیز همان رویا را می‌بینم که می‌گوید: "قوی دل باش و پاینده، زیرا خداوند نگاهت داشت و درخور خدمتگزاری یافت و کار تعلیم را به شما سپرد، تا تو نیز به دیگر آموزگاران بپیوندی و از مواهب مبارک مسیح اجر یابی".

۲۵۱) ((شما مرا به خورویراب افکندید، به جایی که بیم مرگ بود. اما من به حکم پروردگار از آن جا بی‌گزند بیرون آمدم. و این را که می‌گویم، از آن روی نیست که به خود می‌بالم، بلکه نمی‌توانم معجزه‌ی خداوند را پوشیده دارم، و پوشیده نیز نخواهد ماند. باید آن را شرح داد، چرا که مرا از مرگ رهانید. خود گواهید که مرا مرده می‌پنداشتید. شما که در میان گناهانتان مرده بودید، اینک به دست مرده‌ای چو من، دگربار زنده می‌شوید. به من سپرده‌اند که احکام خداوند را به [گوش] شما برسانم و شما را به راه راست هدایت کنم، تا دست از پرستش یاوه‌ی بت‌های تهی و سنگی و چوبی و نقره‌ای و مسی، که ناچیزاند و ناسودمند، بازدارید. تا به سوی خدای راستینی که آفریننده‌ی زمین و آسمان و دریا و آنچه در آن است باز روید. تا به سوی سخن او، فرزند یگانه‌ی او و روح زنده و جانبخشی که پرستندگان و ارج گزاران خود را [از ناپاکی‌ها] می‌زداید و پاک می‌کند، باز روید.

۲۵۲) ((اگر ببینیم که شما از دل و جان به سوی خداوند باز می‌آیید، آنگاه با میل و رغبت از آفرینش سخن خواهم راند، [تا بدانید] که چگونه جهان نیک بدست آن نیکوکار آفریده شد و چرخ هستی چگونه برقرار گشت. [که چگونه] برخی از مردمان به خواست خود در پیشگاه خداوند کاری نیک انجام دادند، و اگر دست به تباهکاری زدند، در همین زمین جزا دیدند. [خواهم گفت] که پسر خدا با این تن خود فروتنانه به این دنیا آمد، همان گونه که در آخر نیز با همان پیکر خواهد آمد. [خواهیم گفت] که چگونه ما اکنون مجبوریم که در راه احکام او گام برداریم و مطابق خواست خداوند چگونه می‌توان آمرزیده شد و بخشایش کناهان یافت و چگونه به خواست خداوند از بدی دوری کرد و کار نیک انجام داد، تا به نعمت موعود دست یافت و آن گونه که شایسته است در راه خدا کام نهاد. همه‌ی این ها را به

ترتیب، یک به یک، با زبانی ساده و لبانی گویا باز خواهیم گفت. تا مولای ما با بنده نوازی خویش توبه‌ی شما را بپذیرد و شما سزاوار آن باشید که از طریق عیسی مسیح از الطاف و بنده نوازی او بهره مند گردید.

۲۵۳) ((ما از آغاز سخن خواهیم راند و چنان چه شما از دل و جان گوش سپارید و ایمان اورید، آفرینش جهان و [خداوند] نیکوکار را به شما نشان خواهیم داد. پیش از هر چیز از تنها آفریدگار بزرگ و آنچه او آفریده است سخن را آغاز می‌کنیم. می‌کوشیم تا به حکم پروردگار، این کار را شتابان به سود شما شاگردان، به پایان بریم. مهم آن است که به جای او و از او سخنانی شایسته و زیبنده ایراد کنیم، زیرا می‌خواهیم از خداوند سخن برانیم و می‌دانیم که اوست خدای حقیقی.

۲۵۴) ((کس نمی‌تواند از ذات فهم ناپذیر سخن براند و آن را آنگونه که هست باز نماید، زیرا، غیر قابل درک، بی‌پایان، نامحدود و ژرف است، و برای همه‌ی آفریدگان دست یافتنی و دریافتنی نیست. با چشم دیده نمی‌شود، اما به برکت دلسوزی و رحمت خویش نزدیک همگان است. نه از آدمیان فانی کسی او را دیده است، و نه از پریان و فرشتگان. تنها اوست که از سوی همگان ستوده شده، زیرا همه چیز از او سرچشمه یافته است. تنها اوست که قائم به ذات است.

۲۵۵) ((اما مردان دادآفرینی که سزاوار شناختن آفرینش او گشتند و سجده‌کنان به اطاعت او درآمدند و فرمانگزار همیشگی بودند و از زندگی خداپسندانه سخن راندند، در سده‌های پیشین پیامبر نام گرفتند. آنان از عبرانیان خداپرست، و از فرزندان ابراهیم بودند. [ابراهیم] که از خداپرستی خود پدر قوم خوانده شد، به عنوان رهبر ایمان در سمت راست همگان با افتخار خواهد نشست و براستی که سزاوار نام پدر است)).

رستگاری ارمنستان و ایمان آوردن آن به دست قدیس ایثارگر

۷۱۶) ((برادران! اینک بیایید کار سازندگی را شتاب دهیم تا این آفت از شما دور شود و آرامش در جای آن فتنه نشیند و از بند بلا و گمراهی رهایی یابید و ایمان آورید. من احکام خداوند را به گونه‌ای سامان یافته به گوش شما رساندم و آنچه را که به سود شماست پوشیده نداشتم و همه چیز را از آغاز تا پایان باز نمودم.

۷۱۷) ((بیایید گنج ایزدی را در خود بگنجانیم، تا او راه درمان را به شما بنمایاند. باید [شهیدان را] آسایش بخشیم و بهر ایشان نمازخانه و عبادتگاه بسازیم و برای این سرزمین، پیوسته از خداوند خواستار آشتی، صلح و رحمت باشیم و با ایمان و عشق و امید، آهنگ زندگی و ملکوت خداوند کنیم.

۷۱۸) ((برای آن که شما نیز از بندگی کفر و ستم آزاد شوید و با عبادت و شفاعت این [شهیدان] به شکوه پرفروغ خداوند دست یابید، و اینان نیز وجود شما را از بند بلا و آزار رسیده برهانند و به واسطه‌ی اینان به سوی خداوند باز روید، باید با اعتراف، فروتنی، طاعت و روزه داری، در [ایمان] دل استوار دارید و هوای نفس را فروگذارید و شایسته‌ی تعمید یافتن و بهره‌مندی از سنت قدیسان باشید، تا [ذات] خدایی که در وجود اینان نهفته است به شما منتقل شود و شما را به فرجام روشن و بالندگی صلیبی که "برای گم کردگان بلاهت است و برای شما که آن را یافتید، حکمت و قدرت و رهایی است"[1] برساند.

۱ – با اندکی تغییر از نامه‌ی نخست پولس رسول به مسیحیان قرنتس، باب ۱، بند ۱۸

۷۱۹) ((اخداوند] شما را شایستگی خواهد داد که فرزند او خوانده شوید، گناهانتان را بشویید، [تا او] بدهی شما را ببخشاید و شما نیز ستودندکان خداوند شوید و به برکت روح‌القدس سزاوار درک احکام خدایی باشید. از لوث ابلیس پاک شوید و آن را در زیر کف پایتان فرو مالید. به [جشن] عروسی عشق خداوندی درآیید و در آن شرکت جویید و گوشت بره‌ی راستین فرزند خدا را بخورید و خون او را بنوشید. در رنج و ارج خداوند سهیم شوید، به هم پیوسته و یک روح باشید و با جسم و خون او به وی وابسته باشید.

۷۲۰) ((بگذارید که این شهیدان به لطف رحمت او، برای شما دژی پاینده و برجی استوار باشند و با شفاعت خود متولی شما گردند، [شهیدانی که] دلاورانه خون [خویش] ریختند و شهید شدند تا با شهادت خود شما را به خداوند نزدیک کنند و با نگاهداری شما نیروی پیروزمند پیکار شهادت جویانه‌ی خود را بنمایانند.

۷۲۱) ((اینک شامگاه است، پس بروید و آسوده و آرام بخوابید و از فردا تنها در دغدغه‌ی ساخت آرامگاه [شهیدان] باشید، تا آن‌ها نیز به جای خانه‌هایی خاکی که در این [دنیا] ساخته‌اید، برای شما خانه‌هایی نورانی در ملکوت آسمان بسازند، [و این چیزی است] که چشم داریم با شفاعت قدیسان، در ملکوت مسیح به آن دست یابیم. افتخار و عظمت و ارج ابدی از آن او بادا آمین)).

۷۲۲) او چنین گفت و مردم را فرو گذاشت، اما پادشاه و بزرگان از او دور نشدند، زیرا دردمند و هراسناک بودند. آن‌ها روز و شب در پیرامونش بودند و درون باغ در آستانه در چرخشت مقام کرده بودند. و پشمینه بر تن کرده شصت و شش روز بر خاکستر نشستند و روزه نگاه داشتند. باری، گریگور سعید شصت و پنج شبانه روز پیوسته و بی وقفه سخن می‌گفت و ارشاد

می‌کرد و تعلیم و آموزش می‌داد. او چون حکیمی حاذق می‌کوشید دارویی کارساز بیابد، تا آنان جسم بیمار خویش را واگذارند و او چون استادی [حکیم] با انجیل مسیح شفابشان دهد.

۷۲۳) [گریگور] همگان را آگاه و واقف می‌ساخت. او سخن جسته و گریخته و تهی و نادرست بر زبان نمی‌راند، بلکه به روشنی تعلیم می‌داد و از ازل، از آفریدگار و دارنده‌ی جهان آغاز کرد و تا پیامبران مقدس خداوند [ادامه داد] و همگان را تقوی آموخت و پیام روح‌انگیز داد و بدان آشنا کرد.

۷۲۴) او یکایک آن مردان خدادوستی که احکام مسیح را به حق موعظه کرده بودند، و زندگی خداپسندانه و کردار کوشنده‌ی روحانی [داشتند] می‌شناساند و احکام روح‌القدس را که با کلام خداوند منظم و منطبق شده بود به گوش آنان می‌رسانید و همچنین به لطف نیروی او آن را تفسیر می‌نمود.

۷۲۵) مردمی بی‌شمار انباشته برهم گرد آمده بودند تا به موعظه‌ی او گوش بسپارند. این جمع بی‌اندازه و بی‌کران، به خاطر آوازه‌ی او و برای دیدن و شنیدن معجزات شگرف خداوند، گرد آمده بودند. مردان، زنان و کودکان گرد آمده از همه مناطق، بیمناک از اقتدار آفریدگار، فرمان می‌بردند و ایمان می‌آوردند. آن‌ها شتاب می‌کردند تا به [شرح] معجزات و سخنان جانبخش و ارشادهای سودمند گوش جان بسپارند. او هر آنچه می‌گفت پادشاه و شهریاران می‌پذیرفتند و برای به کار بستن فرمان او شتاب می‌کردند.

۷۲۶) چون روز شصت و ششم در رسید و سپیده دمید، شهریاران و ناخارارهای پادشاه به همراه توده‌ی عامی و زنان و کودکان خرد و معصوم، دسته دسته آمدند و در برابر گریگور مقدس به خاک افتادند. آن‌ها با عجز و

لابه می‌خواستند تا درمان آن آفت فرود آمده را بیابد، چرا که از چوب قهر عدل خداوندی زخم دیده بودند.

۷۲۷) پادشاه به صورت خوکی نجس‌خوار درآمده و سراسر بدنش پوشیده از مو شده بود، و همچون گرازی وحشی و قوی هیکل در همه جای بدنش موی خوک روییده بود و ناخن انگشتان دست و پایش چون [ناخن] گرازهایی گشته بود، که زمین را می‌کاوند و ریشه می‌خورند. رخسارش به درندگان نیزار و پوزه‌ی آن‌ها مانند شده بود. او با طبع و رفتاری حیوانی از اوج شکوه پادشاهی فرو افتاده به مانند حیوانی زبان بسته و علفخوار، دور از آدمیان و در کنار دیگر حیوانات، در میان نیزارها سرگردان بود.

۷۲۸) در زمانی که گریگور، گواه زنده‌ی مسیح، از سیاهچال بیرون آمد و به نزدیک شهیدان رسید، جمله جنون زدگان به حکم خداوند در آنجا گرد شدند. پادشاه که خوک گشته بود، نعره زنان و خروشان، همچون خوکی غرنده با چهره‌ای تافته و پوزه‌ای چون چارپایان در میان گله‌ی حیوانات نیزار حرکت کرد و به آنجا رسید.

۷۲۹) گریگور سعید به نیایش برخاست و نخست از خدای متعال درمان روح آن مجنونان، و نه درمان جسم ایشان را، مسئلت نمود، تا بیدار شوند و مایل به شنیدن کلام او و درمان روح خود باشند و احکام خداوند را فراگیرند. آن‌ها تنها چندان بهبود یافتند که گوش دهند، دریابند و بی پروا سخن بگویند. در آن شصت و شش روز موعظه، [پادشاه] همچنان پیچیده در پشمینه، در میان جمعیت انبوه گرد آمده در میدان ظاهر می‌شد.

۷۳۰) پادشاه که هیچ به آدمی نمی‌مانست و ظاهری شرم‌آور داشت، تنها [قادر] به گفتن و شنیدن بود. آن‌ها به پای [گریگور] افتادند و زاری کنان خواستار درمان شدند. او پاسخ گفت: ((من نیز با شما و بسان یکی از جمع شما، بهروزی شما را مسئلت خواهم کرد. شما نیز از دل شفای خود را

بطلبید. خدای بنده نواز به شما رحم خواهد آورد. اینک بشتابید و حرمی بسازید و شهیدان خداوند را آسایش بخشید، تا آن‌ها نیز شما را از بند بلا برهانند و شما از کیفر تلخ و سهمگین بازپسین آزاد شوید و سزاوار ملکوت مسیح باشید)). آن‌ها خواهش نمودند تا به هر گونه که مایل است فرمان دهد. و او خوابی که دیده بود باز نمود و گفت:

۷۳۱) ((اینک، برادران، بیاید تا از عشق آفریدگار به شما، که در خوابی هولناک دیدم، با شما سخن بگویم. من شاهد نزول خداوند به نزد شهیدان و صعود ایشان به ملکوت آسمانی بودم. او نوید پاداشی جانبخش داد، که به شما اعطا خواهد شد. من خوابی خدای گونه، پرشکوه و وصف ناپذیر دیدم، که کم و بیش برای شما باز خواهم گفت.

۷۳۲) ((در نیم شب امروز، زمانی که شما از سنگینی کار و تلاش، خسته و در خواب شده بودید، من بیدار بودم و درباره‌ی معجزات روی داده و [بارش] رحمت ایزدی و دیدار [خداوند] از شما و دعوت شما به معدن ارشادهای خردمندانه و حکمت خداوندی اندیشه می‌کردم. همچنین در اندیشه‌ی عشق این شهیدان به آفریدگار خویش بودم، و این که چگونه می‌توان آن را جبران نمود.

۷۳۳) ((ناگهان آوازی سهمگین و غرشی سخت چون طنین امواج طوفانی دریا برخاست. سقف خیمه گونه‌ی گنبد آسمان پاره گشت و مردی نورانی فرود آمد و مرا آواز داد و گفت: "گریگورا". او را نگریستم و از هیبت او هراسناک شده لرزه بر اندامم افتاد و فرو غلتیدم. گفت: "بالا را بنگر و معجزاتی که به تو می‌نمایانم ببین".

۷۳۴) ((من دیدم که گنبد آسمان گشوده و آب‌های سطح آن همچون دره‌ها و ستیغ کوه‌ها شکافته شد و به این سو و آن سو تقسیم و انباشته شد. نور از بالا به پایین جاری می‌شد و به زمین می‌رسید. در میان نور،

چهره‌ای انسانی و فرهمند، و لشکری بی‌اندازه و بالدار، با بال‌هایی آتشین دیدم. آن‌ها به ذرات ریز غبار می‌مانستند، که در روزهای پرآفتاب بهاری در میان نور پنجره‌ها و نورگیرها شناورند. لشکر نورانی سراسر زمین را پوشاند و آن نور فرود آمده در پیشاپیش لشکریان ایستاد.

۷۳۵) ((مردی با هیبتی مهیب، بلند و سهمگین که در پیشاپیش حرکت می‌کرد و در فرود از بالا به پائین پیشرو بود، پتکی زرین و بزرگ در دست داشت و همگان در پی او روان بودند. او چونان عقاب تیزپر بال گشود و اوج گرفت و در سطح زمین فرود آمد. آنگاه در وسط شهر بر زمین پهناور کوبید و از دوزخ ته دره‌ها غرش مهیب و بلندی برخاست. سراسر زمینی که دیده می‌شد، تا آنجا که چشم کار می‌کرد، به دشتی هموار و صاف بدل گشت.

۷۳۶) ((در میان شهر و نزدیک کاخ دربار، پایه ستونی زرین و گرد دیدم به اندازه‌ی تپه‌ای بزرگ، و ستونی آتشین و بس بلند دیدم و روی آن سرستونی ابری و صلیبی نورانی.

۷۳۷) ((سه پایه ستون دیگر نیز دیدم. یکی در جای شهادت گایانه‌ی مطهره و دو یار خود، دیگری در جایی که هریپسیمه‌ی مطهره با سی و دو یارش شهید شد و دیگری در چرخشت درون تاکستان. این سه پایه ستون چون خون سرخ بودند، ستون‌ها ابری بودند و سرستون‌ها آتشین. بر سه ستون، صلیب‌هایی نورانی بودند، همچون صلیب خداوند و صلیب‌های این ستون‌ها به سرستون آن ستون نورانی که از آن‌ها بلندتر بود می‌مانستند. بر صلیب‌های چهار ستون سقف‌هایی بطور شگفتی‌آور به هم پیوسته و بر روی آن گنبدی گرد و ساختمان ابری شگفت‌آور و خدا آفرین دیدم. پائین‌تر از محراب بر روی سقف‌ها، این سی و سه شهید مطهره را با چهره‌هایی نورانی و جامه‌هایی درخشنده دیدم، چونان که از بیان آن عاجزم.

۷۳۸) ((بر فراز آن ساختمان، مسندی آتشین، شگرف، خدا ساخته و پرشکوه دیدم که بر آن صلیب خدایی نقش بسته بود. آن را نوری فراگیر در میان گرفت و با پرتو صلیب درآمیخت و یکپارچه شد. نور تابنده تبدیل به ستون شد و بر ستون‌های فرودین پایه‌ها جهید.

۷۳۹) ((سپس چشمه‌ای پرآب جوشید و در پهنه‌ی دشت روان گشت و همه چیز را پوشاند. دریایی بزرگ و نیلگون پدید آمد و دشت‌ها به رنگ آسمان درآمدند. میزهایی[1] آتشین و مردمی انبوه، و بر هر میز یک ستون با صلیبی بر آن دیدم که همچون توده‌ی ستارگان آشکار گشتند و به درخشش پرداختند.

۷۴۰) ((گله‌هایی بی‌شمار از بزهای سیاه دیدم که از آب گذشتند و گوسفندانی سفید گشتند. پشم درخشنده‌ی آن‌ها سخت می‌درخشید و پرتو آن پرفروغ بود. در همان حال که نگاه می‌کردم، گله‌ها یکباره زادند و پرشمار گشتند و هر جانب را از نوزادان پر کردند. گوسفندان زاده شده همگی چون نور پاکیزه بودند و زاد و ولدها افزایش یافتند و پرشمار شدند و نیمی به رودخانه افتادند و از آن سو بیرون آمدند. گوسفندها بدل به گرگانی تیره شدند و بر گله‌ها حمله کردند و دریدند و خون روان گشت. همان گونه که نگاه می‌کردم دیدم که بر [گوسفندان] گله بال رویید و بالدار شدند و به پرواز درآمدند و به لشکر نور پیوستند. [آنگاه] سیلی آتشین روان شد و گرگ‌ها را برگرفت و برد.

۷۴۱) ((من از دیدن آن در حیرت ماندم. و آن مرد، که پیشتر مرا آواز داده بود، نشانم داد و گفت: ای مرد، چرا شگفت زده‌ای و کارهای بزرگ خداوند را درک نمی‌کنی؟ گفتم: چگونه، مولای من؟ گفت: این خواب را که دیدی برای آن بود که دریابی. اگر آسمان گشوده می‌شود بدان که در رحمت

---

۱ – میز در کلیسای ارمنی سکویی را گویند که مراسم پاتاراک بر آن انجام می‌شود.

مسیح به روی بندگانش گشوده است. و آن صدای غرشی که شنیدی بدان که باران رحمت و بخشایش خداوند فرو می‌ریزد. اینک درهای آسمان گشوده و آب‌های آن نیز شکافته است، تا برای برخاستن مردم این خاک هیچ مانعی وجود نداشته باشد. شهیدان مقدسی که در این جا به شهادت رسیدند راه به سوی شمال گشودند، چرا که خود برخاستند و راه دیگران را هموار کردند.

۷۴۲) ((و نوری که این مکان را فرا گرفت، همانا کلام انجیل بود. آن [نور] همچنین جانب شمال را لبریز خواهد کرد. لشکریان نورانی سخت آرزومند بودند تا بهر رایحه‌ی خوش و گلاب خون سرخ شهیدان فرود آیند. از این پس، جمع فرشتگان با خاکیان خواهند آمیخت تا در کنار ایشان زندگی کنند.

۷۴۳) ((و آن مرد پرهیبت و شکوهمند که پیشاپیش نور حرکت می‌کرد و پتکی زرین در دست داشت و بر اعماق دوزخ ضربه زد، همانا تقدیر خداوند بود، که "زمین را می‌نگرد و آن می‌لرزد، کوه را لمس می‌کند و آن دود می‌شود"[1]. این خداترسی، گمراهی را از روی زمین برچید، برانداخت و سرنگون کرد. اما آنچه بر زمین طنین افکند، همانا آواز و سخن طاعت بندکان بود.

۷۴۴) ((اما ستونی که پایه‌اش زرین و خود آتشین است و سرستونی ابری و روی آن صلیبی نورانی دارد، همانا پایه‌ی زرین و استوار گنبد آسمان، و ستون آتشین همانا کلیسای بزرگ است، که اقوام را به جمله در زیر بال باوری یگانه فراهم می‌آورد. سرستون ابری، پذیرای پاکانی خواهد بود که به هنگام آمدن مولایمان به پیشباز او به بالا بال می‌گشایند.

---

۱ - ساغموس، باب ۱۰۳، بند ۳۲

۷۴۵) ((صلیب نورانی روی آن، همانا تمثیلی است از تصویر مجسم مسیح و تقدیس پسر خدا به مقام مهتری کشیشان. باشد که در آنجا خانه‌ی خدا ساخته شود و جایگاه عبادت و نیایش دینداران، و تختگاه مهتر کشیشان باشد.

۷۴۶) ((و آن سه پایه ستون که به سرخی خون بودند، [نشانه‌ی] آزار و رنج و مرگ [شهیدان] هستند. آن‌ها مرگ خویش را سنگر ایمان ساختند و خون خود را ریختند. ستون‌های ابری از آن روی پدیدار گشتند که ابرها سرعتی ملایم برای صعود و بالا رفتن به آسمان دارند. سرستون آتشین نشان می‌دهد که مسکن آن‌ها در میان نور آتش گون خداوندی خواهد بود.

۷۴۷) ((صلیب‌ها بیانگر رنج شهیدان هستند که به رنج [مسیح] می‌مانند و [آن‌ها] به خاطر او جان باختند، زیرا با خدا زیستند و با مسیح مصلوب گشتند. و مسیح در میان استخوان‌های ایشان زنده می‌ماند تا به همگان نشان دهد که آن‌ها زنده‌اند.

۷۴۸) ((صلیب نخست که نشان داده شد، فخر منزلت کشیشان است و فر صلیب مسیح. اما سه [صلیب] دیگر در جایگاه تربت قدیسان برپا شده بود، تا در آن جا که خونشان ریخته شد سه نمازخانه برای آسایش پیکرشان ساخته شود. اما این که ستون نخستین بلندتر بود، از آن است که ارج کلیسای جامع بیشتر و بلندتر از ارجمندی قدیسان است. و سقفی که ستون‌ها را به یکدیگر می‌بست به نشانه‌ی یکانه دلی و برابری کلیسای جامع است. اما گنبد روی آن نمادی است از شهر آسمانی و حکومت آسمانی.

۷۴۹) ((و چون شهیدان بر تو نمایان شدند، دانسته باش که این مرگی است زودگذر، در حالی که زندگی ایشان جاودانی است.

۷۵۰) ((بر فراز ساختمانی که می‌بینی، همانا مسند ذات خدای حق تعالی است، زیرا [این مسند] سر کلیسای مقدس است و انجام دهنده‌ی همه‌ی نیکی‌ها. هر پیکری زیبنده‌ی آن سر است و با رشدی خدایی رشد می‌کند و همه‌ی پیکرها با مفصل‌ها و بندها و اندام‌ها از او تثبیت و سازمان یافته‌اند.
۷۵۱) ((و نوری که صلیب را در بر گرفته است، همان روح خداست که فرزند را بزرگ می‌دارد. [این نور] با پرتو او در هم آمیخت، زیرا خود از پسرش می‌ستاند و به دوستداران خود منتقل می‌کند. با هم یکپارچه شدند، زیرا ذات خدایی یگانه است. و آن نور در چهار ستون نفوذ کرد و چشمه‌ای پرآب جوشاند، زیرا الطاف از کلیسای جامع [جاری] می‌گردند، اما در شهیدان و کشیشان چشمه‌ی تعمید خواهد جوشید تا ناپاکی روح و جسم را بزداید. و این که طغیان کرد و همه جا را پوشاند [بدین معناست] که اقوامی بسیار تعمید و نجات خواهند یافت. و این که سراسر دشت به رنگ آسمان در آمد، نشانه‌ی آن است که زمین همچون آسمان خواهد شد و آمیزه‌ای از فرشتگان و آدمیان خواهد بود.
۷۵۲) ((و میزهای آتشین که دیدی، به راستی که میز خداوند خواهند بود و به همگان توبه عطا خواهند کرد. و این که آتشین می‌نمودند، از آن است که پرستش روح با افتخار همراه باشد. ستون‌های روی میز همانا مراسم دعای کشیشان است و صلیب‌های روی آن‌ها به خاطر تجلیل نام مقدس مسیح در همه جاست. و این که آن‌ها به شمار ستارگان بودند، نشانه‌ی آنست که پرستش مقدسات همچون ستارگان افزایش یابد.
۷۵۳) ((گله‌ی بزهای سیاه که پس از فرو رفتن در آب به گوسفندانی سفید تبدیل شدند، [نشانه‌ی آن است] که دست عنایت خدایی از طریق مهتر کشیشان گشوده شده است و برای توبه‌ی انبوه گناهکاران چشمه‌ای بهر تعمید می‌جوشاند. اما پشم درخشنده‌ی آن‌ها که جلا و درخشندگی دارد،

نشانه‌ی آن است که تعمید یافتگـان غـرق در نـور خواهنـد شـد و سـزاوار ملکوت موعود خواهند بود. و اگر آن گوسفندان زادنـد و افزایـش یـافتند و [همه] جا را پر کردند، بدین معنـی اسـت کـه تبلیـغ گسـترش، و تعمیـد افزایش می‌یابد.

۷۵۴) ((این که نیمی از گله به آب زدند و گذشتند و از کرانـه‌ی دیگـر رود بیرون آمدند، نشانه‌ی آن است که [مردم] پس از آن کافر و از حقیقـت دور خواهند شد، پیمان مقدس را کنار نهاده آن را ترک خواهند کـرد. ایـن کـه گوسفندان تبدیل به گرگ شدند و گوسـفندان بـی‌گنـاه را دریدنـد، بدیـن معنی است که آن‌ها با دور شدن از حقیقت و روحانیت، گرگ خواهند شـد و خون گوسفندان، یعنی پیمانداران و روحانیان را خواهند ریخت و در میان اقوام فتنه خواهد افتاد. اما آنان که صادقانه تاب آورنـد، چـه از گوسـفندان، مردمان یا روحانیان، بال خواهند گشود و بـه ملکـوت مسـیح بـالا خواهنـد رفت. و کسانی که نیت گرگان در سر داشته یا در پی دریدن باشند، گرفتـار آتش ابدی خواهند شد.

۷۵۵) ((و آن مرد مرا گفت پاینده باشی و به کام و هوشـیار، زیـرا رشـته‌ی کار به دست توست و به آسانی نیکوکاری‌هـا خواهـد شـد و بـا کـارگـزاران حقیقی خود مواهب وصف ناپذیـر مسـیح را دریـافت خواهـی کـرد. اینـک احکامی را که عیسی مسیح به تو سپرده است نیکو دار. در جایی که نشـان داده شد، جایی که ستون آتشین پایه‌ای زرین داشت، خانه‌ی خدا را بساز. و حرم قدیسان را در جایی که با امید بـه خداونـد، و بـه خـاطر زنـدگـی بـه شهادت رسیدند بر پا کن، تا زخم دیدگان درمان پذیرند و موعظـه، روز بـه روز و پیوسته کامیابی و پیشرفت داشته باشد و همگان در دیـن مسـیح بـه بلوغ دست یابند)).

چون این را گفت لرزشی پدید آمد و آن رویا در سپیده دم ناپدید گشت.

۷۵۶) ((اینک خدای آفریدگار، حکیم، دارنده‌ی [عالم]، جهاندار، مخترع و شفابخش همگان، شما را ارشاد کرد تا مقرب خداوندی خویش گرداند. بدین سبب از طریق ما راه زندگی و مراحل رهایی را به شما نشان داد تا شما را توبه عطا فرماید. این است سبب آن که این خواب را بر من ظاهر کرد تا برای شما باز گویم و خواست او را به [گوش] شما برسانم. اینک شما آنچه را گفتم، به حکم فرمانی که آمده است زود به کارش بندید. بیایید حرم‌ها را بسازید و پیکر شهیدان را [به آنجا] منتقل کنید، تا آن‌ها شما را به [سوی] نو شدن پیش برند)).

۷۵۷) گریگور پس از این سخنان فرمان داد مصالح ساختمان را هر چه زودتر فراهم آورند. توده‌ی مردمان با شنیدن آن در پی فراهم آوردن مصالح شتافتند. آن‌ها خشنود و شتابان و با هولی عظیم در جاهای تعیین شده یکی پایه، یکی سنگ، یکی خشت، یکی الوار درخت سرو فراهم آوردند.

۷۵۸) گریگور مقدس، خود همچون معماری چیره دست آرامگاه و حرم آن سعیدان را پی افکند. در آن جمع هر کس به کاری بود و می‌کوشید ساختمان را بر پایه‌ای زیبا و مناسب بنا کند. هر کس به کاری سرگرم بود، حتی زنان با ناتوانی زنانه‌شان یاری می‌دادند و با ایمان و هول بسیار سرگرم کار بودند، تا کسی از آن موهبت و رستگاری بی‌بهره نماند و از شفا محروم نگردد.

۷۵۹) آن‌ها سه حرم ساختند، یکی در شمال شرق شهر، جایی که هریپسیمه و سی و دو تن از یارانش شهید شدند، دیگری در جنوب آن، در محل شهادت دایه‌اش گایانه، و دو یار خویش، و سومی در نزدیک چرخشت درون باغ، جایی که اقامتگاه آنان بود. آنجا را ساختند و با قندیل‌های سیمین و زرین پرنور، مشعل‌های افروخته و شمعدان‌های فروزان زینت دادند.

۷۶۰) و فرمود تا برای هر یک تابوتی صندوق مانند از تخته و چوب سرو که با میخ‌هایی آهنین دوخته شده باشد بسازند. مطابق آنچه گفته و فرموده بود، [تابوت‌ها را] فراهم کردند و صندوق‌های ساخته شده را برای دفن قدیسان نزدیک در چرخشت و پیش گریگور مقدس آوردند. [گریگور]، خود تنها به باغ درآمد و کسی را اجازه‌ی ورود نداد. گفت: ((شما نباید نزدیک ایشان شوید و مقرب باشید، زیرا درمان نیافته‌اید و با غسل تعمید تطهیر نگشته‌اید)). پس خود تنها هر قدیس را جداگانه در صندوق گذاشت و جامه و اعضای پیکر هر یک را در آن نهاد و بست و با مهر مسیح ممهور کرد.

۷۶۱) پادشاه و شاهزادگان، بزرگان، ناخارارها، آزادها و جمله لشکریان هر یک [مواد] خوشبو و عود ناب و نوارهای رنگین کفن و پارچه‌هایی ابریشمین و زربافت آوردند. شهبانو، شاهدخت‌ها، بانوان بزرگان و دخت بزرگزادگان، خلعت و دیبای زربافت و جامه‌های آسمانی رنگ و سفید برفی برای آن قدیسان می‌آوردند. همچنین زر و سیم و پرنیان را شتابان در آستانه‌ی در چرخشت می‌انباشتند.

۷۶۲) گریگور مقدس بیرون آمد و این همه را در آستانه‌ی در چرخشت انباشته دید. اما از آن‌ها چیزی برای اهدا [به قدیسان] نپذیرفت و گفت: ((پیشتر نیز گفته بودم که از آنچه شما آورده‌اید چیزی در خور اهدا نخواهد بود، زیرا هنوز تعمید نیافته و پاک نگشته‌اید، اما عزم شما برای نجات خود، بسیار نیکوست. پس باشد تا این‌ها در خزانه‌ی دربار نگاهداری شود، تا به فیض خدایی بر شما شبان و خطیبی گمارده شود، و از میان شما پیشوایان، اسقفان و کشیشانی برای رونق رسوم کلیسا سر بر آورند. و همه‌ی این‌ها بدست مهتر کشیشانی که شما برمی‌گزینید برای خدمت به

میز شکوهمند خداوند سپرده خواهد شد. اینک بیایید آسایش هر یک از ایشان را فراهم آوریم)).

۷۶۳) تیرداد هنوز سراپا هیبت خوک داشت، جز آن که می‌توانست چون آدمیان سخن گوید. ناخن‌های دست و پایش همچون [ناخن] خوک، و صورتش پوزه مانند بود. همچون گراز نیش‌های بلند داشت و تنش پوشیده از موی زبر خوکان بود. او سر و صورت را پوشانده بر سرش خرقه‌ای افکنده بود و با ظاهری این چنین در میان مردم پدیدار می‌شد.

او به گریگور مقدس نزدیک شد و به عجز خواست که لااقل دست و پایش را درمان کند، تا بتواند هر چند اندک، سزاوار شرکت در کار ساختن [قبر] قدیسان باشد.

۷۶۴) سپس گریگور سعید در برابر خدای قادر فیاض و بنده نواز زانو زد و التماس کنان پیش تابوت مطهر پیکر شهیدان رفت. او دست دعا بر آسمان گشود و شفای همگان و پادشاه را مسئلت نمود. آنگاه به سوی پادشاه باز آمد، دست و پای او را به لطف مسیح درمان نمود و سم دست و پای او فرو ریخت، تا بتواند یک بار با دستان خود کاری برای قدیسان انجام دهد.

۷۶۵) [پادشاه] از گریگور پرسید که فرمان چیست؟ [گریگور] اندازه تابوت قدیسان را داد تا جای شهیدان را درون آرامگاه فراهم آورد. اما او به گریگور التماس کرد تا بیش از هر چیز به شهبانو آشخن و به خواهر تنی‌اش که خسرویدخت نام داشت، دستوری دهد تا آن‌ها نیز اجازه‌ی شرکت در کار را داشته باشند. [گریگور] چنین کرد و آن‌ها با او به یاری شتافتند. تابوت‌ها را اندازه گرفتند تا درون سرای آرامگاه گودالی برای دفن قدیسان بکنند.

۷۶۶) پادشاه بیل و کلنگ بدست گرفته بود و قبر قدیسان را بر اساس اندازه‌ی تابوت‌ها می‌کند. همچنین آن دو، یعنی بانو آشخن و خسرویدخت خواهر پادشاه، بسان گورکنان، دامن خود را از خاک می‌انباشتند و بیرون

می‌ریختند. پس به ترتیب قبر هریپسیمه‌ی مقدس را در ردیف نخست فراهم کردند و پس از آن [قبر] سی و دو [یار او] را در جایی که خون مبارک شهادت جویشان در راه کیش مقدس و شکوهمند مسیح ریخت آماده کردند. همچنین حرمی که در سمت جنوب شهر بود، برای گایانه‌ی مطهره و دو یارش آماده گشت. تیرداد شاه، خواهرش خسرویدخت و بانو آشخن، قبر قدیسان را با دستان خود ساختند و خانه‌ی ابدی هر یک را فراهم آوردند.

۷۶۷) پادشاه آمد و از گریگور مقدس برای سفری هفت روزه به کوه بلند ماسیس[1] اجازه‌ی رفتن خواست. او از فراز کوه سنگ‌های سخت و ناتراشیده‌ی بزرگ، که بسیار سنگین و بلند و ضخیم و بزرگ بودند و هیچ کس حتی جمله مردمان را یارای جنباندن آن نبود، برگرفت و همچون هایک[2] بزرگ هشت سنگ بر دوش کشید و نزدیک حرم‌ها آورد. او به تنهایی چهار سنگ در آستانه‌ی [معبد] بر پا ایستاند، به جبران آن ستیز بیهوده‌ای که با آن قدیسه در سرای خود داشت و آن [مطهره] در پناه الطاف همیشگی، آنگونه شگفتی آفرید. و این [همانا] تاج پیروزی [هریپسیمه] بود که هنر بازوانش را این چنین به همگان می‌نمود.

۷۶۸) آنگاه سه حرم مقدس ساختند و آماده کردند و زینت دادند و آراستند. سپس یکایک آن‌ها را برداشته در محل شهادت خود جای دادند. گایانه‌ی مطهره و دو یار شهیدش را در حرم سمت جنوب قرار دادند. همچنین هریپسیمه‌ی مطهره و سی و دو یارش را در عبادتگاهی که در سمت مشرق ساخته بودند گذاشتند. و حرم آن خلوت نشینی که در

---

۱ - ماسیس نام دیگر کوه آرارات است.

۲ - هایک جد بزرگ ارمنیان شمرده می‌شود. ارمنیان خود را های و هایکازن، یعنی فرزندان هایک، و کشور خود را هایاستان، یعنی سرزمین هایک می‌نامند.

چرخشت کشته شد در سمت شمال شهر جای داشت. همه‌ی آن قدیسان، یکایک آن شهیدان صلیب پرست مسیح، به قبرهای ساخته شده و خانه‌ی شهادت خود منتقل شدند. [و همه چیز] مطابق فرمانی که به خواب گریگور آمده بود انجام یافت.

۷۶۹) سپس درون محراب‌های آن سه حرم، بر سر قبر قدیسان که جایگاه [سابق] میزهای قربانی بود، برای هر یک صلیب مقدس خداوند را برپا داشت و گفت: ((باید آفریدگار خود را تنها در برابر این صلیب مردم پناه ستایش کنید. اینک بر بنای پوسیده‌ی شما، ستون‌هایی استوار بر پا شده‌اند. این ستون‌ها هستند که سنگینی بار خانه‌ی رستگاری شما را بر دوش می‌کشند. این ها سه ستون هستند و ستون چهارم، همانا ستون زندگی است، که شما را به پیشگاه خداوند بالا می‌برد. [اینک] بیایید جای مقرر و معین خانه خدا را محصور کنیم.

۷۷۰) او به همراه پادشاه و جمع انبوه روی نهاد و به جایی رسید که ستون آتشین بر روی پایه ستون زرین نمایان شده بود و بی‌درنگ با دیواری بلند آن را در میان گرفت و با در و قفل محکم ساخت و صلیب ناجی را آنجا نیز ایستاند، تا هر کس به آنجا در آید در برابر خداوند و آفریدگار بزرگ زانو زند و سجده کند.

۷۷۱) او با این سخنان جان و دل مردمان را روشن ساخت و آن را با مهر و شیرینی خدایی سرشت [و آن‌ها] با فرو گذاشتن آیین یاوه‌ی بت پرستی به راه پرستش خدای بنده نواز باز آمدند.

۷۷۲) آنگاه بدون درنگ با میل خود به روزه داری و عبادت برخاستند و با ترس و عشق به شنیدن کلام خداوند شتافتند.

۷۷۳) به هنگامی که همگی در نمازخانه گرد بودند، گریگور سعید سخن را آغاز کرد و گفت: ((همگی زانو بزنید تا خداوند درد شما را درمان کند)).

همگی در پیشگاه خداوند زانو زدند و گریگور سعید با دعا و تضرع و ریاضت و اشک، شفای پادشاه را مسئلت نمود. پادشاه که بسان خوکی در میان مردمان ایستاده بود، ناگهان به لرزه افتاد و پوست خوک و نیش‌های کریه و پوزه‌ی او از تن فرو ریخت. پوست و موهای پر پشت خوک مانند او [از تن] جدا شد. چهره‌اش به صورت واقعی در آمد و تنش چون تن نوزادان نرم و تازه گشت و بدنش سراسر درمان یافت.

۷۷۴) بدین گونه یکایک مردمی که به آنجا آمده بودند آفت از تن بدر کردند. از آن‌ها برخی جزامی و برخی علیل بودند، با اندامی خشک، و برخی با شکمی برآمده و مجنون، مفلوج و زمینگیر. باری، مسیح بنده نواز باب درمان خود را گشود و همگان را از طریق گریگور شفا داد. همه‌ی بیماران، بیماری را از خود دور راندند و چشمه‌ی حکمت مسیح این گونه جوشیدن گرفت و گوش همگان را با تعالیم راستین خداوندی پر ساخت.

۷۷۵) در آنجا جشنی دل انگیز بود و منظره‌ای چشم نواز! زیرا سرزمین [ارمنستان] که حتی از نام جای‌هایی که معجزه‌های شگفتی‌آور خداوند در آن روی داده بود بی‌خبر بود، بسیار زود از آنچه رفت آگاه شد، و نه تنها از آنچه در روزگار خود روی داد، بلکه از آنچه که تا ابد مقرر شده بود و پس از آن آمد، و از آغاز و پایان [همه چیز] و همه‌ی سنت‌های خدادادی [آگاه گشت].

۷۷۶) آن‌ها چون ثبات اوضاع را نگریستند، با پروایی بیشتر شاگردانی بیشتر بهر تعلیم آیین نوین گرد آوردند و برای آموختن و تبلیغ در میان مردمان نادان آماده ساختند. آن‌ها خود از شهرستان‌های نواحی گوناگون ارمنستان برمی‌خاستند و دسته دسته می‌آمدند و به چشمه‌ی جوشان

معرفت مسیح می‌رسیدند. زیرا در استان آیرارات، در نشستگاه شاهان تورگومی[1] ارمنی بود که [چشمه‌ی] انجیل خدا و آیات آن جوشیدن گرفت.

۷۷۷) [گریگور] از پس آن با پادشاه و شهریاران و ناخارارها و لشکریان رای زد تا برای آرامش همگان [ریشه‌ی] وسوسه را برکند و آن را سرنگون و ناپدید و نابود کند، تا دیگر کسی را مانع و سدی در راه رسیدن به آزادی برین نشود. تا آن که همگان به شوق آیند و بهر انجام کار نیک بشتابند و به هدف مورد نظر بوغوس سعید که فرمود: "همگی با هم در مسیح به رشد کامل برسیم"[2] دست یابند. چرا که آزادی در آسمان است، در جایی که همگان در انتظار منجی هستند.

۷۷۸) آنگاه پادشاه فرمانی خدای گونه داد تا با توافق همگان کارها را به دست گریگور سعید بسپارند و آن ناایزدان کهن و پیشین نیاکانشان را که خدایشان می‌نامیدند نابود کند و از میان بردارد. سپس خود پادشاه به همراه سپاهیانش از شهر واغارش‌آباد روی به شهر آرتاشات نهاد تا بتخانه‌ی ایزدبانو آناهیتا و آنچه را که در ناحیه‌ی یرازامون واقع بود ویران کند. در میان راه، نخست به پرستشگاه ایزد تیر رسیدند، که محل آموختن دانش و جایگاه خوابگزاری و تعبیر خواب بود و [ایزد تیر] دبیر علوم کاهنان بود و منشی اورمزد خوانده می‌شد. پیش از هر چیز شروع به کندن، سوختن و فروریختن آن کردند.

۷۷۹) در آنجا دیوهایی چهره گردانده، در هیبت سواران و پیادگان لشکر، نیزه و پتک به دست، با هیبت آدمی پیش آمدند، و با نیزه‌ها و نشان‌های

۱- بنا به روایت عهد عتیق و مورخان کهن ارمنی، تورگوم نام جد و نیای قوم ارمنی بوده است. مفسران قدیم تورات، ارمنستان را «خانه‌ی تورگوم» یا «سرزمین تورگوم»، و مورخان ارمنی، ارمنیان را نوادگان تورگوم می‌نامیدند.

۲ - با اندکی تغییر از نامه به مسیحیان افسس، باب ٤، بند ۱۳.

رزم، با زیور و سلاح تمام، غـرش کنـان همهمـه سـر دادنـد و گریـزان بـه پرستشگاه آناهیتا فرو شدند. از آنجا، از فراز آن ساختمان بـا مـهاجمان بـه جنگ برخاستند و تیرهایی بی‌رمق و سنگ‌هایی انبوه بر سـر مردمـان فـرو دست ریختند و آن نوباوران را اندکی به هـراس افکندنـد. گریگـور مقـدس چون این را دید، صلیب را در دست گرفت و به سـوی دروازه‌ی پرستشـگاه رفـت. سراسـر سـاختمان پرستشـگاه غـرش کنـان از بیـخ فـرو ریخـت و [قسمتهای] چوبی آن به یکباره از نیروی صلیـب شـعله‌ور گشـت و سـتون دود به ابرها برخاست.

۷۸۰) دیوها پا به گریز نهاده رو در روی مردمان پدیدار شدند. آن‌ها گریبان دران و بر سرکوبان و فریادزنان و گریه کنان می‌گفتند که ((وای برمـا! وای بر ما! که عیسی، پسر مریم آدمیزاد، ما را از گیتی گریزان کـرد و در اینجـا نیز از دست این زندانی مرده گریزان شدیم. دیگر به کجا بگریزیم، که فـر او پهنه‌ی گیتی را در بر گرفته است. چون بی‌آنکه ما را آسوده گـذارد مـا را از آدمیان دور افکند، پس ما بـه نـزد کـوه نشـینان قفقـاز، بـه جـانب شـمال می‌رویم. شاید در آن جا بتوانیم زنـدگـی کنیـم و خواسـت مـا را از طریـق ایشان به انجام رسانیم)).

۷۸۱) این را نزدیک همگان گفتند و مردمی که شنیده بودند همـه در بـاور خود استوارتر گشتند. دسته‌ی ظلمانی دیوها ناپدید شدند و محو گشـتند و چون دود از میان برخاستند. مردمی که آنجا رسیده بودنـد آن را کندنـد و آنچه مانده بود فرو ریختند و گنج انباشته را میان درویشـان و دردمنـدان و تنگدستان بخش کردند. و دستکردها و خادمـان [پرستشـگاه] و کاهنـان و زمین و ملک ایشان را برای برآوردن نیاز کلیسا [به کلیسا] بخشیدند.

۷۸۲) و [گریگور] کلام خداوند را در میان مردمان می‌افشاند و ایشان را بـا احکام آفریدگار آشنا می‌ساخت و همگان را به راه خدا هدایت می‌نمـود. در

هر شهر و روستا و قصبه و آبادی ارمنستان جای [ساخته شدن] کلیساها را نشان می‌داد، اما چون خود درجه‌ی روحانی نداشت، آن را پی نمی‌ریخت و در هیچ جا میزی بر پا نمی‌کرد. او آنجا را تنها دیوار می‌کشید و محصور می‌کرد و صلیب خدا را بر می‌افراشت. همچنین صلیب پرستیدنی همگان را همچون نگهبان و پناه دهنده‌ای در نقاط آمد و شد راه و کوی و برزن و میدان و تقاطع قرار می‌داد.

۷۸۳) سپس شاهزادگان دودمان اشکانی را برگرفت و ایشان را در مدرسه‌ها حکمت آموخت. نخستین کس، تیرداد نام داشت، که خود پادشاه بود، به همراه تمام خانواده‌اش. او می‌کوشید دانش حقیقی را به یکایک مردم منتقل کند. بدین سان همه جا را با [موعظه] انجیل مقدس پرکرد و همه را هدایت نمود، تا راه زندگی را بدون گناه بپیمایند. آنگاه به همگان آموخت که "تنها خدای خویش را بستایند و تنها او را عبادت کنند"[1].

۷۸۴) سپس آن‌ها را به الطاف همیشگی خداوند سپرد و خود با پادشاه رهسپار گشت تا در سراسر خاک ارمنستان، حتی در نقاط دوردست، [بذر] کلام حیاتبخش را بیافشاند. آن‌ها به شهرستان داراناقی رسیدند تا بتخانه‌ی ایزدان دروغین را که در دهکده‌ی توردان[2] قرار داشت و پرستشگاه ایزدی به نام بارشامینای[3] درخشانفر بود، فرو ریزند. نخست آن را واژگون و تندیس او را خرد کردند و گنجینه‌ی زر و سیم را غنیمت گرفتند و به تنگدستان بخشیدند. و آن دهکده و دستکردهایش را به کلیسا دادند و صلیب رهایی بخش را در آنجا نیز برپا کردند.

---

۱ – با اندکی تغییر از انجیل متی، باب ٤، بند ۱۰

۲ – توردان (Tordan) روستایی بود در شهرستان داراناقی (Daranaghy). آرامگاه دودمان گریگور لوساوریچ و شاه تیرداد بزرگ در آنجا واقع است.

۳ – بارشامینا خدای آسوریان بود.

۷۸۵) آن [مرد] سعید، هنر انجیل خود را به کار بست و با یاری خالصانه‌ی پادشاه در آن شهرستان [موعظه نمود] و همگان را از رسوم نیاکان و بندگی شیطان پرستان و دیوصفتان دور کرد و به خدمت خاضعانه‌ی مسیح نزدیک ساخت. او [بذر] آیات جانبخش را در میان ایشان افشاند و همگان را با [اصول] خداپرستی پروراند. اهالی شهرستان معجزه‌های بزرگ به چشم دیدند، دیوها با چهره‌هایی دگرگون گریزان شدند و به نواحی خاقتیاتس رفتند. چون آن‌ها را نیز سامان داد، به دیار استوار آنی[1] رفت و به گورستان شاهان ارمنی درآمد. در آنجا نیز بتخانه‌ی ایزد زئوس آرامازد را که پدر همه‌ی ایزدان نامیده می‌شد، فرو ریخت و صلیب خدا را برافراشت و آن جایگاه و استحکامات را بهر خدمتگذاری به کلیسا بخشید.

۷۸۶) پس از آن، بی‌درنگ به جانب شهرستان همجوار یکغیاتس رهسپار شدند. در آنجا نیز دیوها در پرستشگاه‌های بزرگ و اصلی شاهان ارمنی، در پرستشگاه آناهیتا در قصبه‌ی یرز پدیدار گشتند. دیوها در هیبت سربازانی سپردار گرد آمده بودند و می‌جنگیدند و با نعره‌هایی بلند کوه‌ها را می‌لرزاندند. آن‌ها گریختند و به هنگام گریز، باروهای بلند فرو ریختند و با خاک یکسان شدند.

کسانی که به همراه سپاهیان نوگرویده به آنجا رسیدند، با گریگور مقدس و پادشاه، تندیس زرین ایزدبانو آناهیتا را خرد کردند، تمام جایگاه را کندند، تباه ساختند و زر و سیم را غنیمت بردند. سپس از رود گایل گذشتند و

---

۱ - قصبه‌ی آنی (Ani) واقع در شهرستان داراناقی، در جنوب غرب شهر ارزنجان کنونی واقع بود. یکی از مراکز مهم بت پرستی ارمنستان بود و آرامگاه شاهان اشکانی ارمنستان در آنجا قرار داشت.

پرستشگاه نانه[1]، دخت آرامازد، را در قصبه‌ی تیل[2] ویـران کردنـد. گنـج دو پرستشگاه را برگرفته به همراه آن زمین‌ها، بهر خدمت به کلیسای مقـدس خداوند بخشیدند.

۷۸۷) باری، آن‌ها [بت‌هـای] تنیـده، آبدیـده، تراشـیده، پـوچ، ناسـودمند، زیان‌آور، وسوسه‌گر، بی‌زبان و ساخته‌ی دست آدمیـان پریشـان حـال را در بسیاری جای‌ها از میان بردند و بار دگر از دل به ایمان خود پایبند مـاندند. پادشاه با اقتداری مهیب بـه اقـوام شـیطان پرسـت و دیوصفـت آن نواحـی فرمان داد خود را از پرستش یاوه و کهنه و گزافه رها و آزاد سازند و به یوغ و خدمت دلنشین مسیح گردن نهند.

۷۸۸) در آنجا نیز چنین کرد و موعظه‌ی لازم را به پایان برد، امـا بـرای بـه اطاعت درآوردن مردمان، هیچگاه از بیم و تهدید پادشاه سود نجسـت و نـه تنها با سخن، که با تدبیر و معجزه و درمان گونه گونه دردهـا، نـام مقـدس مسیح را پرشکوهتر کرد. این همه به خواست خدای بنده نواز و بـا دسـتان گریگور انجام گرفت. پادشاه به هر جا می‌رسید، به کفر خود اعتراف می‌کرد و [مسیحیت] را تبلیغ می‌نمود. همه‌ی معجزات خداوند را که بر تن او روی داده و رحمتی را که درمانش کرده بود باز می‌نمود. و این را با صدایی بلند، برابر همگان آشکارا نشان می‌داد.

۷۸۹) سپس شتابان به شهرستان درجان[1] رسید تا در آنجا نیز کار تبلیـغ را با جد و جهد پیـش بـبرد و بتوانـد ایشـان را از آداب منفـور بـت پرسـتی،

---

۱ – نانه یا نانا ایزدبانوی خردورزی و خردمندی، و نماد مادری ارمنسـتان باسـتان بـود. ارمنیان آن را دخت آرامازد (اهورامزدا) می‌شمردند.

۲ – قصبه تیل (til) از مراکز مهم آیین باستانی ارمنیان بود. آن در شهرسـتان یکغیـاتس در ۸ کیلومتری شمال غرب ارزنجان کنونی قرار داشت.

شیطانی و دیوصفتی رها سازد. او از هر سو شاگرد می‌پذیرفت و آداب زشت و ناپسند و ناتراشیده‌ی مشرکان را به خرد و حکمت خدایی برمی‌گرداند و ایشان را با بشارت‌های انجیل آشنا و پیراسته و مانوس می‌کرد.

۷۹۰) سپس به پرستشگاه مهر، پسر آرامازد، به روستایی که به زبان پارتی باگاریج می‌نامیدند رسید. آن را از بر و بیخ کندند و گنج انباشته را غنیمت گرفته میان تنگدستان قسمت کردند و آن جایگاه را به کلیسا بخشیدند و آن خطه نشینان را دانش راستین آموختند. از پس آن، او کوشش کرد تا درباریان و بزرگان همراه، و همه‌ی سپاهیان آزادها را با حکمت خدایی پرورش دهد.

۷۹۱) سپس تیرداد با موافقت بانو آشخن و خواهرش خسرویدخت، فرمان داد سپاهیان را کرد آوردند. سپاهیان از هر سو طبق دستور به جای تعیین شده، یعنی شهر واغارش‌آباد در استان آیرارات شتافتند. پادشاه نیز راه آنجا را در پیش گرفت و به آنجا رسید. جمله سپاهیان گرد آمدند، [بویژه] بزرگان، مرزبانان، استانداران، آبرومندان، ارجمندان، سرداران، مهتران، شهریاران، اشراف زادگان، آزادان، دادوران و فرماندهان به آنجا آمدند و نزد پادشاه رفتند.

۷۹۲) پادشاه با همگان رای زد که بشتابند و در آن کار نیک سهیم گردند. او کفت: ((بیایید بشتابیم و گریگور را که خداوند به هدایت ما فرستاده است به شبانی برگزینیم، تا با تعمید و کلام آموزنده‌ی خداوند به روشنگری و اصلاح ما بپردازد.

۷۹۳) اما گریگور پایگاه بلند مهتری کشیشان را نپذیرفت و گفت: ((نمی‌توان در برابر آن بلندای عظیم تاب آورد و درایستاد. مقام رهبری، که

۱ - درجان (Dergan) از شهرستان‌های استان هایک علیا در جلگه رود فرات بود. در جای کنونی روستای درجان در ولایت ارضروم واقع بود.

موهبتی است خدایی و واسطه‌ای است میان خداوند و بندگـان، [اهمیتـی] سخت ناگفتنی دارد. پس در پی یافتن [کسی] شایسته باشید)).

۷۹۴) سپس رویایی شکوهمند بـه خـواب پادشـاه آمـد. پادشـاه فرشـته‌ی خداوند را دید که با او چنین سخن مـی‌گفـت: ((شـما بـاید بـدون درنـگ، گریگور را به جایگاه مهتری کشیشان بنشانید تا او شما را غسل تعمید دهد و تطهیر کند)). آن فرشته به خواب گریگور نیز آمد که مبادا او [نپذیـرد] و سرسختانه پای فشارد. گفت که این فرمان از مسیح آمده است. او بی‌درنـگ آن را پذیرفت و چنین گفت: ((باشد تا حکم خداوند به کار بسته شود)).

۷۹۵) آنگاه پادشاه شتابان و ترسان و شادمان، همـه‌ی ناخارارهـای مـهتر و استانداران کشور را گرد آورد. نخستین آنان شهریار آنگقتون بـود. دومیـن، شهریار آغزنیک[۱]. سومین، شهریار مارتبدهـا. چـهارمین، شـهریار تـاجگذار خاندان آسپت‌ها[۲]. پنجمین، شـهریار سـپاهبدان[۳] کـه فرمـانده [لشـکریان] خاک ارمن بود؛ ششمین، شهریار استان کردوک[۴]. هفتمین، شهریار اسـتان

۱ - آغزنیـک (Aghznik) از اسـتان‌های جنوبـی ارمنسـتان باسـتان و بدخـش نشـین مستقلی بود. به لاتین Arzanenae نامیده می‌شود.

۲ - آسپت لقب دودمان باگراتونی بود. این خاندان وظیفه‌ی تاجگذاری شاهان ارمنی را بر عهده داشت و دودمان تاجگذار نیز نامیده می‌شد. واژه‌ی آسپت ماخوذ از واژه پارسی (اسپ + بد) است و به معنی دارنده‌ی اسب و اشرف و اشرف سوار می‌باشد.

۳ - شهریار سپاهبدان، مهتر دودمان مامیکونیان بود. مهتر دودمـان مامیکونیـان وظیفـه‌ی سپاهبدی و فرماندهی سپاهیان ارمنستان را بر عهده داشت.

٤ - کردوک (Korduk)، (به لاتیـن Corduenae) شهرسـتانی کوهسـتانی در اسـتان کورچایک (Korchaik) در جنوب ارمنستان بود.

تسوپک[۱]. هشتمین، شهریار استان گوگارک[۲] که بدخش[۳] دیگر نیز نامیده می‌شد. نهمین، شهریار استان رشتونیک[۴]. دهمین، شهریار استان موکس. یازدهمین، شهریار استان سیونیک[۵]. دوازدهمین، شهریار استان تساودک. سیزدهمین، شهریار استان اوتیک. چهاردهمین، شهریار شاهاب شهرستان زاره وند و هیر[۶]. پانزدهمین، شهریار دودمان مالخاس. و شانزدهمین آنان شهریار آرتسرونی[۷].

۷۹۶) این ها بودند شهریاران، استانداران، مرزداران، هزاربدان[۸]، و لشکرداران گزیده‌ای که تیرداد گرد آورد و به سوی خاک کاپادوکیه، به

۱ - تسوپک (Tsopk) از استان‌های ارمنستان باستان بود. آن را ارمنستان چهارم نیز نامیده‌اند. در منابع لاتین به صورت سوفنه یا Sophanenae آمده است.

۲ - گوگارک (Gugark) از استان‌های شمالی ارمنستان باستان و یکی از چهار بدخش نشین آن بود. در مرز ارمنستان و ایبری (گرجستان) قرار داشت.

۳ - بدخش (در پهلوی پیتخش) به معنی استاندار و قائم مقام است. در ارمنستان چهار بدخش وجود داشت که یکی بدخش گوگارک بود.

٤ - رشتونیک (Rshtunik) از شهرستان‌های مهم استان واسپورگان و زادبوم دودمان رشتونی بود. این شهرستان در جنوب غرب دریاچه‌ی وان واقع بود.

٥ - سیونیک از استان‌های ارمنستان هم مرز با ایران (استان آترپاتاکان) بود. در منابع عربی (یعقوبی و اصطخری) به صورت سیسجان آمده است.

٦ - هیر (Her) و زاره وند (Zarevand) دو شهرستان مرزی ارمنستان با ایران بودند که در نزدیکی شهرستان خوی کنونی قرار داشتند.

۷ - دودمان آرتسرونی (Artsruny) یکی از خاندان‌های معتبر ارمنی بود که زادبوم ایشان در استان واسپوراکان واقع بود.

۸ - تلفظ ارمنی آن «هازاراپت» است. از دو جز هزار+بد ساخته شده و به معنی فرمانده‌ی هزار نفر است. به یونانی خیلیارکوس می‌خواندند.

شهر سزاریا که به ارمنی ماژاک می‌نامندش، گسیل کـرد تـا گریگـور را بـه مهتری کشیشان آن سرزمین بگمارند. آن‌ها آماده‌ی حرکت شدند و تـیرداد فرمود فراورتکی با مضمون زیر بنویسند.

متن فراروتک

۷۹۷) ((از دیرباز گمگشته و محصور در جهل و گناه بودیم و در مه و غبار و تاریکی [ناپدید] و در دیدن و درک خورشید داد آفرین ناتوان و به حکم آن نیز تاریک اندیش و محو ظلمت بودیم. اما چون مهر و احسان آفریـدگـار را در هدایت و روشنگری ما، آفریدگان، آشکارا دیدیم، و پرتو نور زنـدگـی بـر دل‌های ما تابیدن گرفت، [خداوند] شهیدان مطهره و محبوب خویش را بـه سوی ما گسیل کرد و نیستی ما را بدل به هستی نمود.

۷۹۸) ((آن‌ها آمدند و شهادت بی‌باکانه و تقوای خود را [در برابر] جهل مـا به نمایش گزاردند. خداوند که آگاه از بی‌باکی آنان بود، و می‌دانست که بـر چه جمله‌اند، ایشان را [فرستاد] تـا بی‌خردانـی چـون مـا را درس حکمـت دهند. خداوند از روی خداپرستی بی‌مانند آن‌ها، در نـبردی کـه ایشـان بـه سبب پارسایی خود با ما کردند شگفتی‌های بسیار نمود و با کیفری سـخت بر ما بلا انگیخت. پادشاه مـا بـدل بـه خـوک و همنشـین حیوانـات درنـده گردید، تا آن که بر ما رحم آورد و ما را با شفاعت و دعای شهیدان از طریق این گریگور شهادت جو شفا داد.

۷۹۹) ((و چون [گریگور] شهادت جو تر از شهیدان و شهادت جویـان بـود، پس خداوند او را به رهبری ما گماشت. او آداب یاوه‌ی نیاکان ما و بت‌هـای اجدادمان را برچید و نابودش کرد و قوانین و احکام خود را به ما آموخت، تا او را اجابت کنیم. آنگاه آشکارا به ما فرمان داد که همین گریگور را شـبان و خطیب حقیقت گوی خود گردانیم.

۸۰۰) ((از این رو، ما به دعای شما و تقدس شما لیونتیوس، اسقف سزاریا، و جمله‌ی کشیشان آن کلیسای مقدس پناه آوردیم تا ما، تیرداد شاه، و همه‌ی سپاهیان بزرگارمنان و بانو آشخن و دوشیزه‌ی بزرگ خسرویدخت، با دعاهای شما از رحمت ایزدی بهره‌مند گردیم. از همین روی، سران و شهریاران بزرگوار خاک خود را سوی شما فرستادیم، تا همه‌ی آن معجزات خدایی را که در این سرزمین روی داد، برای شما باز گویند.

۸۰۱) ((همچنین گریگور، گواه زنده و مقدس مسیح را نزد شما گسیل کردیم و این فراورتک را به شما نوشتیم، تا مطابق سنت خدادادی مسیح و فرمانی که از خداوند رسید، گریگور را راهنمای راه خداوند و شبان و شفابخش ما گردانیم. دعا کنید که خداوند، ما را سزاوار رحمت خویش گرداند، تا راه او را بی‌گزند بپیماییم و از مهر و درود شما بهره‌مند گردیم)).

این بود متن فراروتک.

۸۰۲) آنگاه همگی آمدند و فراهم شدند و هدایایی از زر و سیم و اسب و استر و جامه‌های رنگارنگ برای تزیین و بخشش به کلیساها و مکان‌های مقدس برگرفتند. و از هر جا که گذشتند، کلیساها را هدیه و عطا دادند.

۸۰۳) گریگور را بر ارابه‌ی زرین دربار نشاندند، که آن را دو استر سپید می‌کشیدند. شهریاران با ارابه و اسب و نشان رزم، هر یک با گردان خود آمدند و از شهرستان آیرارات و شهر واغارش‌آباد گذشتند و به مرزهای یونانیان رسیدند و در همه‌ی شهرهای [مسیر] مهمان نوازی و ارج فراوان دیدند. [آن‌ها] چون از معجزات خدایی و ایمان آوردن و گام نهادن ایشان در راهی پرفیض آگاه شدند، جشن و بزم و شادی بسیار بر پا داشتند.

۸۰۴) باری، این چنین در میان راه‌ها ارج یافتند تا به شهر سزاریا درآمدند و با لیونتیوس رهبر مقدس، و جمع روحانیان مقدس کلیسا و دسته‌ی خادمان دین پرور دیدار نمودند. ایشان را درود گفتند و از کاری که خداوند

کرده بود سخن گفتند و نامه‌ی پادشاه را به رهبر مقدس تقدیم نمودند و او و جمله اهالی شهر آن را با شادکامی پذیرفتند. همگان جشن و شادی بر پا کردند و گریگور مقدس را، آنگونه که سزاوار تقوی و ریاضت و پیکار شهادت گونه‌ی او بود، نیکو داشتند و با [افروختن] قندیل و [خواندن] ساغموس و سرودهای مذهبی ارجش نهادند. شهریاران شهرها ایشان را سخت بزرگ داشتند و مطابق سنت مسیح با مهربانی پذیرفتند. باری، آن‌ها ارج بسیار یافتند و آنگونه که سزاوار عنوان پرسعادت شهید بود، بزرگ داشته شدند.

۸۰۵) سپس همایشی بزرگ از اسقفان در شهر سزاریا بر پا شد تا گریگور مقدس را تقدیس کنند و او را درجه‌ی متین کشیشی و مرتبه‌ی بلند و پرافتخار اسقفی دهند. مجمع اسقفان که لیونتیوس در راس آن بود، او را با انجیل شریف تقدیس کرد تا در آسمان و زمین صاحب حکومت گردد و کلید [کاخ] پادشاهی را در آسمان برگیرد و در زمین [درها را] با آن ببندد و بگشاید[1].

۸۰۶) آنگاه گریگور مقدس و شهریاران را با ارج و نامه و گروهی بزرگ رهسپار کردند. آن‌ها وداع گفتند و راه خود را در پیش گرفتند و به فضل مولای ما، عیسی مسیح، به شهر سباستیا[2] رسیدند و اندکی آسایش جستند. او در آنجا با دسته‌ای دیندار برخورد و ایشان را راضی نمود تا همراه او بیایند و در سرزمین خود به سلک کشیشان درآیند. جمع بزرگی گرد آمد و او آن‌ها را برگرفت و از سوی اسقفان، شهریاران و مردمان آن سرزمین ارج بسیار دید.

۱ - با اندکی تغییر از انجیل متی، باب ١٦، بند ١٩

۲ - سباستیا (Sebastia) شهری در مرز غربی ارمنستان. اکنون سیواس نام دارد.

۸۰۷) و از هر جا گذشتند، مردم برای دیدن گریگور اسقف و برکت یافتن از او گرد می‌آمدند. به یکدیگر می‌گفتند: ((بیایید تا گریگور، این اسقف مقدس، را ببینیم. چه، او همان مردی است که به عشق مسیح در برابر شکنجه تاب آورد و شاهدی وفادار گشت و نام شهید زنده را بدست آورد)).

۸۰۸) پس از آن، جمع هم اندیشان و دسته‌ی ناخارارها و لشکریان را به همراه گرفت و با خویشان و هدایایی پر برکت و با توکل به الطاف خدایی وداع کفت و به راه افتاد. بدین سان، اقلیم‌ها درنوردیدند و تندرست و کامیاب و دلشاد به ارمنستان رسیدند.

۸۰۹) چون به مرزهای ارمنستان رسیدند، گریگور شنید که پرستشگاه واهه‌وانیان در شهرستان تارون[1] پا برجا مانده است و پرستشگاهی است با گنج‌هایی سرشار از زر و سیم و عطایای اهدایی شاهان بزرگ. نام این پرستشگاه پرآوازه، واهاگن ویشاپاگاق بود که هشتمین [پرستشگاه] و قربانگاه پادشاهان بزرگارمنان بود و در دامنه‌ی کوه کارکه در کرانه‌ی رود فرات، روبروی کوه بزرگ تاوروس واقع بود و [این مکان] به سبب وجود پرستشگاه‌های بسیار، آشتیشاد[2] نامیده می‌شد. در آن زمان هنوز سه قرباگاه آن‌ها آبادان بود. نخستین آن پرستشگاه واهه‌وانیان، دومی [پرستشگاه] ایزدبانوی وسکه مایر و وسکه تسین بود که بتخانه‌ی آن نیز با همین نام ایزدبانوی وسکه هاد و وسکه مایر خوانده می‌شد و سومی

۱ -تارون (Taron) مهمترین شهرستان استان توروبران (Turuberan) و از مراکز فرهنگی ارمنستان باستان بود.

۲ - آشتیشاد (Ashtishat) از مکان‌های مهم بت پرستان ارمنستان بود که در شهرستان تارون واقع و دارای پرستشگاه‌های بزرگی بود.

پرستشگاه ایزدبانو آستغیک[۱]، که دلداده‌ی واهاگن نامیده می‌شد و به یونانی آفرودیتس می‌نامیدند. باری، گریگور مقدس به آنجا رفت تا آن را از بیخ برکند، زیرا هنوز مردمان نادان، قربانیانی به خطا نثار آن بتخانه‌ها می‌نمودند.

۸۱۰) [گریگور] در بازگشت از اقلیم یونانیان، آثار متبرک هوانس معمد[۲]، این رسول بزرگ، و آتاناگینس[۳]، شهید مقدس مسیح، را به همراه داشت. آن‌ها چون به نزدیک پرستشگاه‌ها، در کرانه‌ی رود فرات رسیدند، بر آن شدند تا آن‌ها را در نقاط بلند بتخانه جای دهند، بتخانه‌ها را فرو ریزند و برای آن‌ها حرم‌هایی بسازند.

۸۱۱) چون به [فاصله] دو اسپرس[۴] از رود فرات رسیدند و رفتند تا از دره‌ی کوچکی که آبی اندک داشت بگذرند، استران سپید ارابه‌ها که گنجینه‌ی خدایی، یعنی آثار متبرک قدیسان را بر پشت داشتند، ایستادند و درون دره ماندند. فرشته‌ی خدا بر گریگور ظاهر شد و گفت: ((خداوند چنین خواسته است که قدیسان در این مکان آرام گیرند)). بی‌درنگ انبوه

---

۱ - آستغیک ایزدبانوی عشق و زیبایی و آب در ارمنستان باستان بود. او را دختر حضرت نوح دانسته‌اند. همتای او در نزد یونانیان آفرودیتس نام داشت.

۲ - هوانس معمد یا یحیی تعمید دهنده (یحیی معمد) کسی است که عیسی مسیح را تعمید داد و به معمد معروف شد. او شش ماه پیش از حضرت عیسی زاده شد و چون به سی سالگی رسید همگان را بشارت داد و مردم را به توبه دعوت نمود. اما به دست رومیان دستگیر و گردن زده شد.

۳ - آتاناگینس (Atanagines) اسقف شهر سباستیا بود.

٤ - اسپرس از اسپ+رس تشکیل شده است. یکی از واحدهای قدیمی طول می‌باشد. تلفظ ارمنی آن آسپارز است.

لشکریان به یاری یکدیگر نمازخانه‌ای ساختند و قدیسان را در آنجا به خاک سپردند.

۸۱۲) به هنگامی که در حال ساخت نمازخانه بودند، گریگور به لشکریان و شهریاران همراه فرمود تا برخیزند و ساختمان پرستشگاه را با پتک فرو ریزند. آن‌ها برخاستند و کوشش بسیار نمودند تا به درون روند، اما درهای بتخانه را نیافتند، چون که دیوها از دید ایشان پوشیده داشته بودند. کوشیدند تا از بیرون [بکنند]، اما پولاد کاری از پیش نبرد. پس شهریاران شتابان آمدند و برای [آن‌ها] نقل کردند.

۸۱۳) [گریگور] صلیب خدایی را برگرفت و از دره فراز آمد و رو به روی جایگاه بلند آن ساختمان ایستاد و گفت: ((خداوندا! بگذار فرشته‌ات آن‌ها را گریزان کند)). به دنبال این سخن طوفانی سخت از صلیب چوبی، که اسقف مقدس در دست داشت، بیرون جهید. طوفان برخاست و بسان کوه برآمد و وزیدن گرفت و سراسر ساختمان بتخانه را هموار و سرنگون و با خاک یکسان کرد. [آن را] چنان فرو ریخت که از پس آن هیچ کس نتوانست نشانی از سنگ و چوب و زر و سیم بیابد، چنان که گویی در آنجا هیچ چیز نبوده است. بسی مردمان که در خدمت کیش کاهنان بودند در آنجا نابود شدند و پیکر آن‌ها ناپدید گشت. و انبوه بینندگان ایمان آوردند. گریگور مقدس گفت: ((اکنون دیدید که افسون شما چگونه نیست گشت، زیرا ناچیز بود. از این پس به خدای خویش خدمت کنید، که زمین و آسمان را آفرید)).

۸۱۴) سپس به پرستشگاه‌ها رفت و مردمان آن خطه را گرد آورد و به خداپرستی خواند. در آنجا کلیسایی پی افکند و میز پرافتخار مسیح را بنا نهاد. در این جا بود که نخستین کلیسا ساخته شد. آنگاه با نام روح‌القدس میزی بر پا کرد، حوضچه‌ای برای غسل تعمید ساخت و [نخست]

ناخارارهای بزرگ را که با خود به شهر سزاریا بـرده بـود، سـپس اهـالی آن سامان را غسل تعمید داد و پاکیزه سـاخت. او بیسـت روز در آنجـا مـاند و نوزده بیور[1] از مردمان را تعمید داد و در حرم‌های شهیدان میزی بر پا کـرد و مراسم پاتاراک[2] را به جای آورد و جسم و خون جانبخش مسیح را [میـان مردمان] قسمت نمود.

۸۱۵) فرمود که هر سال، همگان در آنجا گرد آیند و یاد آن قدیسـان را در هفتمین روز از ماه ساهمی[3] گرامی دارند و جشن بگیرند. آنجا بود که پیش از هر جای دگر بنای کلیساها آغاز گشته بود. کشیشانی در همه جا گمـارد و آن بر و بوم را با کلیسا و کشیشان پر نمود.

۸۱۶) و خود آکنده از فر شکوهمند قدرت صلیب مسیح از آنجـا دور شـد و بخشی از آثار متبرک قدیسان را با خود برد، تا در جاهای دیگر نیز یـادگـار ایشان را زنده نگاه دارد. او در هر قصبه و آبادی و در هر جا که گذر می‌کرد کلیسا می‌ساخت و [مردم را] تعمید می‌داد و کشیشانی می‌گماشت.

۸۱۷) تیرداد، پادشاه بزرگ، شنید که گریگور به خاک ارمن رسیده است. او لشکریان را برگرفت و بـا بـانو آشـخن و خواهـرش خسـرویدخت از اسـتان آیرارات و شـهر واغارش‌آبـاد روی نـهاد و بـه پیشـباز گریگـور رفـت. او بـه باگاوان[4] که به زبان پارتی دیتساوان می‌نامند رسید و یک مـاه در آنجـا بـه انتظار ماند. اما [گریکور] در گشت بود و هر جانب را با کلیسـا و کشـیش و

---

۱ - ده هزار از چیزی.

۲ - پاتاراک به معنی قربانی و عطیه است. آن مراسمی است در کلیسای ارمنی که نـان و شراب را به یادگار جسم و خون مسیح میان مومنان قسمت می‌کنند.

۳ - ساهمی سومین ماه تقویم ارمنی است که دارای ۳۰ روز است.

۴ - باگاوان از مراکز بزرگ آیین ارمنستان پیش از مسیحیت بود که در دامنه‌ی کوه نپات قرار داشت. به لاتین Baguana نامیده می‌شود.

خادمان [کلیسا] و آیین خداپرستی پر می‌ساخت و بسیاری را غسل تعمید می‌داد.

۸۱۸) سپس با جمع بزرگان و لشکریان و انبوه مردمانی که از هر سو گرد شده بودند و با او راه می‌سپردند و درمان و نیاز خود را از وی دریافت می‌کردند، به دیتساوان رسید. او با تعالیم گسترده، آیات جانبخش را در میان همگان می‌افشاند و با خادمان انجیل، که در کنارش بودند و نمی‌توان نام یکایک آن‌ها را برشمرد، انجیل را موعظه می‌نمود. اسقف سعید به همراه آنان به لطف پروردگار به دامنه‌ی کوه نپات رسید.

۸۱۹) پادشاه و لشکریان در کرانه‌ی رود فرات به پیشباز او رفتند. [گریگور] تا به ایشان رسید همگان را با آیات انجیل مسیح برکت داد و با شور و شادی به آبادی رفتند. در آنجا شهریارانی که باز آمده بودند، پاسخ نامه‌ی درود آمیز را به پادشاه دادند. نسخه‌ی آن چنین است:

پاسخ نامه

۸۲۰) ((به همه‌ی آزاردیدگان و عبرت آموختگان، شکنجه دیدگان و خشنود شدگان، رنج کشیدگان و تسخیر شدگان، گمگشتکان و پیداشدگان، گمراهان و حق‌باوران، و به آنان که مورد عنایت خداوند قرار گرفته‌اند، که همانا تیرداد، شاه بزرگارمنان، بانو آشخن، دوشیزه خسرویدخت والامقام، و انبوه مردمان بزرگارمنان، از سوی لیونتیوس، اسقف اعظم عالیجاه و متروپولیت سزاریا، و دسته‌ی کشیشان کلیسای مقدس، اسقفان، آباء کلیسا، شماسان و مردمان، از سوی خداوند درود!

۸۲۱) ((از برای رستگاری جانبخشی که خداوند نصیب شما کرد، آنگونه که به ما باز نمودند، و از برای فر سرشار مسیح و از برای آن شهیدان مقدس خدا، که در میان شما و خاک شما ارج یافتند، تا شما نیز فرجام ایشان را

بنگرید و با [باوری] همچون باور ایشان پرشکوه گردید و تاجی چون تاج ایشان بر سر نهید، شادمان و خشنود گشتیم.

۸۲۲) ((آفریننده‌ی بنی آدم و زمین، همگان را دعوت به پذیرش پدرخواندگی [او] می‌کند، با اراده‌ی دلپذیر خویش همگان را هدایت می‌کند و از کار بی‌حاصل فارغ می‌گرداند و باربرداران و خستگان را در ملکوت خویش آسایش می‌دهد، "زیرا یوغ او دلنشین است و بار او سبک". [۱] او همگان را به زیر بال و پر گرفته پشتیبانی می‌کند و تعلیم می‌دهد تا سزاوار آسایش خویش گرداند.

۸۲۳) ((شما نتوانستید آنچه را شایسته است زود بشناسید، از همین روی، آن چوب نکوهش را بر شما فرود آورد تا از خواب بجهید و هوشیار باشید، که آن چیزی است ارزشمند. و چون شما آنچه را انسانی بود انسان گونه نشناختید، شما را به گونه‌ای غیرانسانی آگاه نمود. و کسی را که از روی جهل خوارش داشتید، شما را دانشی پاینده آموخت، و بنیانی که از سوی سازندگانش خوار گشت، برای شما مایه افتخار گردید.

۸۲۴) ((با او، که شادمانه خشمگینش ساختید، اشکریزان آشتی خواهید کرد، و آن که با چشمان بسته‌ی خود ظلمتش می‌پنداشتید، تاریکی شرک را از شما زدود و شما را جامه‌ای درخشنده پوشاند. و او را که بی‌خرد می‌پنداشتید و با خودستایی کشتنش را می‌خواستید، همو شما را خردمند گردانید و یابنده‌ی [راه نجات] شما گشت.

۸۲۵) ((وقتی این مرد شگفت انگیز را دیدیم و از معجزات بزرگی که با دستان او در نزد شما انجام شده بود آگاه شدیم، ما نیز همچون توده‌ی امواج غرقه در آب، به ژرفای عشق خدایی فرو شدیم و با سخنی پیوسته و دهانی خستکی ناپذیر و زبانی ناآرام به ستایش عیسی مسیح، مولای

۱ - انجیل متی، باب ۱۱، بند ۳۰

نیکخواه، شگفت آفرین و عطابخش ما ، پرداختیم. و از این که مواهب مطهر روح القدس را به گریگور عطا داد و شما را سزاوار عنایت و دعوت حکومت آسمانی نمود، رضایت خود را به خداوند، پدر همگان ابراز نمودیم. شما روح ما را مقرب بدارید، گرچه جسممان دور از شما است، و در دعاهایتان و رستگاری تازه‌ای که یافته‌اید، بخصوص زمانی که یاد قدیسان را شادمانه گرامی می‌دارید، از ما یاد کنید.

۸۲۶) ((باشد تا عهد میان ما پاینده ماند و مقامی که از سوی ما به حکومت دینی نوبنیاد شما عطا گشته است در کلیسای سزاریا، جایی که رستگاری شما فراهم آمد، برقرار بماند. بدین سان عطایای پاکیزه‌ی این پیمان با لطف غسل تعمید و صلیب نجات بخش و جسم زندگی بخش مسیح و خون زداینده‌ی او با دست راست شهیدان به شما داده خواهد شد، و شما این گونه به لشکر دعاگوی و جاویدان مسیح خواهید پیوست. با مسیح باشید و پیوسته از لطف او بهره‌مند شوید)).

۸۲۷) [آن‌ها] از آن نامه‌ی تسلی بخش شاد گشتند، و چون آن رهروان سخت شادکام باز آمده و همراه عطایای خداوندی رسیده بودند، بیش از پیش [عطر] عشق و معنویت می‌پراکندند و ایمان خود را با شادی و سرور استوارتر می‌نمودند.

۸۲۸) [گریگور] بی‌درنگ بنا به عادت خویش، تعلیم پیوسته را از سر گرفت و با شرکت تیرداد، پادشاه خداپرست، کار خویش را به پیش می‌برد و تشویق و ارشاد می‌کرد. پادشاه و لشکریان و مردم عامه، همگی چنان که حکم خداوند بود، به اطاعت در می‌آمدند و دعوت او را می‌پذیرفتند و فرمان او را به کار می‌بستند.

۸۲۹) و لشکریان پادشاه را فرمود تا یک ماه در روزه و عبادت سر کنند. او [آنگونه که] رسم بود آغاز کرد و با یارانی که به آنجا آورده بود به روزه

داری و عبادت و ریاضت و استدعا و لابه [پرداخت] و با اشاره به سخن جانبخش پیامبر گفت: ((وقتی تضرع کنی، زندگی خواهی کرد)).[۱]

۸۳۰) این چنین سخت کار کرد و [کوشید] تا بهر انجام کاری نیک در این سرزمین چاره‌ای بیابد. و خداوند با بازوی مقدس و عطابخش خویش [او را] حکومت [دینی] داد تا پدروار نوزادانی نوین و شگرف از آب و روح بزاید، [آنگونه] که از رحم [می‌زاید]، تا دگر بار با غسل تعمید زاده شوند و چونان بندگان واحد خداوند، کامل و پاکیزه و تعمید یافته گردند.

۸۳۱) در آنجا پایه‌ها را کار گذاشت و کلیسا را بنا کرد و پیکر متبرک قدیسان را به خانه‌ی خدا منتقل نمود. همچنین در هر شهرستان کلیسایی پی افکند، میزی بر پا کرد و کشیشانی برگمارد. سراسر [مردمان] آن سرزمین از دل و جان ایمان آوردند و روزه دار و ستودنده و خداترس گشتند.

۸۳۲) چون موعد روزه به سر آمد، گریگور سعید لشکریان را بر گرفت و پادشاه، بانو آشخن، دوشیزه‌ی گرانقدر خسرویدخت، بزرگان و جمله مردمان اردوگاه را در سپیده دمان به کرانه‌ی رود فرات برد و همگان را با نام پدر، پسر و روح القدس شستشو و تعمید داد.

۸۳۳) وقتی مردمان و پادشاه فرود آمدند تا در آب فرات تعمید یابند، معجزه‌ای خدایی روی داد و آب فرات [از حرکت] باز ایستاد و پس نشست. نوری شدید همچون ستونی تابناک آشکار شد و به روی آب ایستاد و نشان صلیب بر آن پدیدار گشت. نور چنان شدید شد که پرتو خورشید را بی‌فروغ و ناپیدا ساخت. و روغن تقدیس که گریگور بر سر مردمان می‌ریخت، در میان رودخانه حلقه می‌زد و گرد بر گرد مردمان می‌چرخید. همه در حیرت شده شکوه خداوند را ستودند. در شامگاهان معجزه ناپدید گشت و آن‌ها به

---

۱ - اشعیای نبی، باب ۳۰، بند ۱۵

بالا، به آبادی باز آمدند. آنروز بیش از پانزده بیور از لشکریان دربار غسل تعمید یافتند.

۸۳۴) سپس شادمان برخاستند و با جامه‌های سفید، ساغموس خوانان و دعا گویان، با قندیل‌ها و شمع‌های افروخته و مشعل‌های روشن، و دلشاد و شاداب و فرشته گون [رهسپار شدند]. آن‌ها که فرزند خوانده‌ی خداوند گشته بودند به [سلک] وارثان انجیل در آمدند و با امت قدیسان درآمیختند و از عطر خوش مسیح شکفتند. پس برخاستند و به خانه‌ی خدا باز رفتند. [گریگور] در آنجا مراسم پاتاراک را به جای آورد و همگان را نان مقدس داد، جسم پاک و خون شریف مسیح منجی را، که حیاتبخش مردمان و نگاهدارنده و آفریننده و پرورنده‌ی جمله موجودات است، میان همگان قسمت کرد و آن مواهب خدادادی را به فراوانی به همگان بخشید.

۸۳۵) پس از آن، برای آرامش روح [مردمان]، هفت روز در آنجا ماند. در آن هفت روز بیش از چهارصد بیور مرد و زن و کودک از اردوگاه پادشاه تعمید یافتند.

۸۳۶) و فرمود که به جای عید واناتور میزبان، خدای آمانور، که در روزگار آیین یاوه [خدای] میوه‌های نوبر [می‌نامیدندش]، به یاد شهیدان همراه، عیدی بزرگ برقرار کنند. آنجا جایی بود که پیشتر، روز ناواسارد[1] را با شادمانی جشن می‌گرفتند. [فرمود] که به یادبود هوانس سعید و آتاناگینس شهید در همان روز و همان جا گرد آیند و جشن بگیرند.

۸۳۷) و گریگور سعید حکمت خویش را به کار نهاد و برای باوراندن جمع، ژرفای سخن خویش را شیرین‌تر و غنی‌تر کرد و آکنده از برکت و معنویت ساخت. پس باز آمد و هر جانب ارمنستان را سرپرستی کرد و در هر استان

---

۱ - ناواسارد ماه نخست تقویم کهن ارمنی است. روز ناواسارد آغاز سال نو بود. ترکیبی است از «ناو» به معنی نو و «سارد» به معنی سال.

و شهرستان و شهر و قصبه و روستا و آبادی کلیسایی بنا نهاد. پادشاه نیز در سراسر قلمرو خویش، در هر آبادی چهار پارچه زمین و در هر قصبه هفت پارچه زمین به پاس خدمت خادمان [کلیسا] به مولایمان اهدا نمود.

۸۳۸) در همه جا کشیشانی گمارد و فرمود که تنها خدای آفریدگار زمین و آسمان پرستیده شود. در همه جا بر [تعداد] خادمان کلیسا افزود و در هر کلیسا و هر میز کشیشانی گماشت. باری، هدایت بندگان خداوند را به اسقفان سپرد و ایشان را فرمود با رهبری وفادارانه‌ی خود، رمه‌ی مسیح را هوشیارانه هدایت کنند.

۸۳۹) [گریگور] پادشاه را قانع کرد تا از شهرستان‌ها و نواحی گوناگون دیکر، کودکانی انبوه از میان اهالی دداندیش، دژمنش و ددخوی به قصد آموزش گرد آورند و ایشان را تعلیم داد و با شور و شوقی روحانی، آفت و زنگار گندیده‌ی دیوپرستی و بت پرستی یاوه را برانداخت و ایشان را چندان از رسوم دیرین دور کرد که گفتند: ((قوم خود و خانه‌ی پدرم را از یاد بردم)).[1]

۸۴۰) تیرداد شاه به هر سوی خاک ارمن فرمان داد که دسته‌های کودکان را از استان و شهرستان بیاورند و آموزگارانی چیره بر ایشان بگمارند. بخصوص قوم نابکار کاهنان و کودکان ایشان را در آنجا گرد آورند و دسته دسته در جای مناسب نگاه دارند و ایشان را برگ و نوا دهند. آن‌ها را دو بخش کردند، یکی را کتابت سریانی آموختند، دیگِری را یونانی. و این چنین، آن قوم دژاندیش، تهی فکر و ددمنش، در یک آن و به سرعت تبدیل به [انسان‌هایی] پیرو پیامبر و رسول و عالم انجیل گشتند و از هیچ سنت خداوند غافل [نماندند].

---

۱ - با اندکی تغییر از ساغموس، باب ٤٤، بند ۱۱

۸۴۱) [گریگور] به واغارش‌آباد، تختگاه استان آیرارات، که نخستین دستکرد خویش بود رسید. [واغارش‌آباد] جایی بود که [اجرای] احکام خدایی از آنجا آغاز گرفته بود. جایی که نخست خوب نگریسته و صلیب مقدس را برافراشته و شهیدان مقدس را در آن جای داده بود. در حرم‌های آن‌ها میز خداوند را بر پا کردند و در جای مقرر، آنگونه که در خواب نشانش داده بودند و خود پیشتر آن را در نظر گرفته بود، کلیسایی بنا نهادند. همچنین در جای پرستشگاه‌هایی که پیشتر فرو ریخته بود، در شهر آرتاشات و دیگر استان‌ها و شهرستان‌ها چنین کرد و کلیساها را افزون تر نمود و کشیشانی گماشت. او همگان را با صلیب مسیحایی بزرگ داشت، تا آن‌ها را با روح القدس [همراه] سازد.

۸۴۲) باری، در سراسر خاک ارمن، از کران تا کران، از شهر ساداغ تا زمین خاقتیک[1] نزدیک کقارجک، و همچنین از مرز ماسکوت‌ها[2] تا دروازه‌ی آغوان‌ها، مرز کاسپ‌ها تا شهر پایتاکاران[3] در قلمرو پادشاهی ارمنیان، انجیل مقدس را تبلیغ و موعظه نمود و گسترش داد. او از شهر آمید[4]

---

۱ - خاقتیک (Khaghtik) منطقه‌ای بود در جنوب شرق دریای سیاه.

۲ - ماسکوت‌ها یا ماساژت‌ها اقوام بیابانگردی بودند که در میان دو دریاچه‌ی آرال و خزر می‌زیستند و در سده‌ی نخست پیش از میلاد در قفقاز شمالی و نواحی غرب دریای خزر سکونت گزیدند. ماسکوت‌ها گاه گاه از دربند قفقاز می‌گذشتند و به مرزهای ارمنستان و ایران می‌تاختند.

۳ - شهر پایتاکاران مرکز استان پایتاکاران (در عربی: بلاسجان) بود که در دشت مغان قرار داشت. در منابع عربی به صورت بیلقان آمده است.

٤ - شهر آمید دیاربکر کنونی است. اصطخری به صورت «آمد» آورده است.

[رهسپار] متسبین[1] شد و مرزهای آسوری‌ها و زمین نورشیراکان[2] و شهرستان کردوک را تا سرزمین مستحکم ماد در نوردید و تا خاک شهریار ماهکرتون و آترپاتاکان آیات انجیل را رواج و گسترش داد.

۸۴۳) او در طول زندگانی‌اش، در تابستان و زمستان و روز و شب، بی‌پروا و پیوسته با رفتار درود آفرین انجیل، بدون مخالفت از سوی مخالفان، در پیش شاهان و شهریاران و مشرکان، پیرو عیسی منجی خوانده شد و همگان را با جامه‌ی معنویت مسیح آراسته داشت.

۸۴۴) و بسی از زندانیان، بند کشیدگان و آزاردیدگان را رستگاری داد و با نیروی مهیب شوکت مسیح به سوی خود کشید. بسی از سوگواران ناامید را با سخنان تسلی بخش خود امیدواری داد و همگان را به یکباره دگرگون ساخت و به طاعت و خداپرستی و [رعایت] قواعد و سنن فرا خواند.

۸۴۵) و دسته‌هایی بسیار از راهبان خلوت نشین دشت و آبادی و کوه و غار را در نواحی آباد و ناآباد جای داد. برخی از فرزندان کاهنان را به شاگردی کرفت و پرورش داد و کوشش کرد که ایشان را معنویت بیآموزد و خداترس بار آورد. او سزاواران را به اسقفی تقدیس می‌نمود. نام نخستین کس این گروه آغبیانوس[3] بود، که از آن پس، اسقف نواحی رود فرات گشت، دومین

۱ - متسبین یا نصیبین (به لاتین Nisibis) شهری بود در سرزمین آرواستان در شمال بین النهرین.

۲ - نورشیراکان یکی از چهار بدخش نشین ارمنستان بود. در غرب دریاچه‌ی ارومیه، در مرز ایران و ارمنستان قرار داشت. آن را (پارس‌آرمنیا) نیز نامیده‌اند.

۳ - آغبیانوس پسر کاهنی بت پرست بود که آموزش مسیحیت دید و به اسقفی دربار ارمنستان رسید. پس از او اخلافش گاه گاه به مقام کاتوغیکوسی نشستند. دودمان آغبیانوس از رقیبان دودمان گریگور شمرده می‌شد و بر خلاف دودمان گریگور که

کس یوتاقیوس بود که رهبر دینی شهرستان باسن گردید، سومین کس باسوس، چهارمین مووسس، پنجمین یوسبیوس، ششمین هووانس، هفتمین آگاپس، هشتمین آردیتس، نهمین آرسوکس، دهمین آنتیوکس، یازدهمین تیریکس، دوازدهمین کراگوس. این ها بودند که از میان پسران کاهنان جدا گشتند تا در نواحی گوناگون اسقف شوند و تبلیغ را گسترش دهند. و نام بقیه را [حتی] اگر کسی بخواهد، قادر به یادآوری نخواهد بود.

۸۴۶) و آغبیانوس، این مرد حق و خداشناس را، به اسقفی بارگاه [پادشاه] گذاشت. خود گاه از گاه به کوهستان خالی برمی‌خاست و برای دیگران سرمشق می‌گشت . از هر صومعه شاگردانی به همراه می‌گرفت و در کوهستان‌ها می‌ماند و خلوت نشین آن می‌شد و به درون مغاک‌ها و شکاف‌ها می‌رفت و طعام روزانه را از گیاهان فراهم می‌آورد. بدین سان تن به رنج و محنت می‌سپردند و آیات آرامش بخش رسولان را به خاطر می‌داشتند که می‌فرمود: ((وقتی به خاطر مسیح ناتوان می‌گردم، آن زمان احساس قدرت می‌کنم))[1] و ((باید به ناتوانی خویش ببالیم تا قدرت مسیح در وجودمان آشیان کند)).[2]

۸۴۷) از آن پس، دیگر کسی مست شراب نمی‌شد، زیرا لبریز از معنویت بود و دل را با تجلیل و ستایش خداوند، با سرودهای مذهبی روشن می‌نمود. آنجا با قرائت [آیات] دلنشین کتاب‌های روح‌انگیز آموزش می‌یافتند و از کلام نوربخش به شوق می‌آمدند تا به مقصد پر از تاج گل مسیح برسند. آنجا از شور خدمت به خداوند در جوش و خروش بودند. آنجا

هوادار روم بود، اینان گرایش به دربار ایران داشتند و در جهت استقلال کلیسای ارمنستان از کلیسای روم می‌کوشیدند.

۱ - نامه‌ی دوم پولس رسول به مسیحیان قرنتس، باب ۱۲، بند ۱۰

۲ - نامه‌ی دوم پولس رسول به مسیحیان قرنتس، باب ۱۲، بند ۹

دعایی پرتضرع، لابه و استدعا و مسئلت از خدای بنده نـواز و شـفاعت بـهر زندگانی بندگان بود.

۸۴۸) با چنین کارهـای معنـوی و مذهبـی، روزهـای بسـیار در زمین‌هـای برهوت سپری کرد و در نزدیکی سرچشمه‌های رود فرات، در غارها و شکاف سنگ‌ها و ستیغ کوه‌ها خانه کرد و [کردار] یغیا[1]، پیامبر بـزرگ، و هوانـس معمد و پارسا را سرمشق خویش قرار داد و خداپرستی و زهد آن‌ها را پیشه کرد.

۸۴۹) و چنان چه گاه لازم می‌شد که فرود آید و شاگردان حقجوی خویش را دلگرمی دهد و با عنایت خداوند، نیاز کلیسا را برآورد، بدون درنگ و تانی فرود می‌آمد تا اوضاع را رسیدگی کرده با [توکل به] اقتدار خداوند کار کند. و چون دهان می‌گشود، سیل خروشان [کلام] او از سرچشـمه‌های حکمـت جاری می‌شد و در دل شنوندگان راه باز می‌نمود. بدین سان، بهر خویشـتن و دنیای خود تا پایان زندگانی‌اش، رفتاری چنین پیشه کرد.

۸۵۰) آموزگاران حقیقی چنین عادت دارنـد کـه تقـوای خـود را سرمشـق شاگردان سازند، بخصوص به هنگامی که سخن خدایی و [سـخن] خداونـد حکیم را به یاد می‌آورند که می‌فرماید: ((عیسـی کـار کـرد و تعلیـم داد))[2]. [عیسی] بارها با شاگردانش به گوشه‌ای می‌رفـت و بـا ذات بی‌نیـاز خویـش سرمشق نیازمندان می‌گشت. و در حالی که شاگـردان او بـر سـطح دریـای طبریـه زورق می‌راندنـد، او سـعادت موعـود را بـر فـراز کـوه تـابور ارزانـی می‌داشت و در بالای همان کوه دست دعا برمی‌آورد. او بار دگـر بـه هنگـام

۱ - یغیا یا الیاس از پیامبران یهود بود که در تورات از وی سخن رفته است.

۲ - اعمال رسولان، باب ۱، بند ۱

عید فطیرخوران[1]، بنا به رسم دیرین، بر فراز کوه زیتون در خلوتگاه خود سه بار نماز شبانگاهان را به جای می‌آورد. پس پیداست که آن دارنده‌ی همگان نه از بهر خویشتن خود، که برای آموختن جهانیان بود که چنین می‌کرد و آن چیزی بود که سرمشق همه‌ی فرمانبرداران بود و برای همین نیز می‌فرمود: ((بیدار باشید و دعا کنید تا دچار مصیبت نشوید)).[2]

۸۵۱) حال که آدم خاکزاد برای کاری چنین ناچیز دانشی کم مایه دارد، پس در برابر کاری که به خداوند مربوط است بنگر که چه نادان باید باشد، کاری که بوغوس سعید در باره‌ی آن می‌فرماید که همگان نادانند، برای همین هم روح جاویدان به یاری می‌آید و با گریه‌ای خاموش شفاعت می‌کند.

۸۵۲) اینک که می‌شنوید ((عیسی کار کرد و تعلیم داد))، باید به راستی دریافت که کار کردن او بهر تعلیم است، نه بهر عطا. و شفاعت او برای قدیسان و شفاعت روح القدس به قصد آموختن ما است، تا شفیع یکدیگر باشیم.

۸۵۳) زیرا به راستی سودمندتر آن است که ترک کارهای دنیوی کنیم و به خلوت نشینی و عبادت خداوند روی آوریم، یعنی همان کاری که پیامبران پیشتر از ما در کوه و بیابان و غار و شکاف صخره انجام می‌دادند و به دین خدا خدمت می‌کردند. یا همچون پدرانی که در پی یکدیگر آمدند و اصول تقوی را پذیرفتند و همچون [پیامبران] رفتار کردند. باری، این [گریگورا] سعید این گروه [illegible] می‌کرد و همان را توصیه و گوشزد می‌نمود. پس از آن

---

۱ - اشاره به عید فطیرخوران که از جشن‌های یهودیان است و در طی هفت روز از خوردن نانی که خمیر آن ورآمده باشد پرهیز می‌کنند.

۲ - انجیل [illegible]

نیز همگان را با گنج‌های آسمانی پربرکت سیراب کرد و برکت داد و برگ و نوا بخشید.

۸۵۴) آن زمان بود که خاک ما ارمنیان، فرخنده و دلپسند و بس شگرف گشت. [گریگور] نیز، بسان موسی که به عبرانیان فرمان آموخت و جمله پیامبران، و یا همچون بوغوس پیشرو به همراه کل گروه حواریان و انجیل جهان پرور مسیح، او نیز آمد و پدیدار گشت و ارمنی زبان و ارمنی گفتار گردید.

۸۵۵) بدین گونه از دیاری به دیاری می‌گشت و برای خود در بیابان‌ها جای آسایش می‌جست و خانه می‌گزید و از خلوتگاه خود به همگان نور می‌بخشید.

۸۵۶) در ارمنستان، در همه‌ی شهرستان‌های حوزه‌ی حکومت [دینی] خود، اسقفانی به مدیری گماشت. بیش از چهار صد اسقف بدست او تقدیس گشتند و به اداره‌ی جاهای گوناگون گمارده شدند. [تعداد] اولیای [کلیسا]، شماسان و قاریان و آنان که به خدمت‌های دیگر گماشته شدند، بسیار انبوه و بی‌اندازه گشت.

۸۵۷) تیرداد شاه با همه‌ی کسانی که به زیر فرمان او بودند، از بزرگ و کوچک، پیمان بست که همگان استوار و بی‌تزلزل و آسوده باشند و به گمان نیافتند و از دل و جان به اطاعت از احکام خداوند در آیند و آفرینش را باور کنند. این را همه پذیرفتند و زود شتافتند تا فرمان را به کار بندند.

۸۵۸) اما پادشاه از گریگور به التماس خواست که همیشه در کنارش باشد و با او گام نهد. [گریگور] نپذیرفت و همداستان نگشت، زیرا بر آن بود که در جاهایی دور از مردمان زندگی کند و با روزه داری سر کند، تا مبادا غرورش سر برآورد و پامالش سازد. با خود عهد کرد تا زمانی که عمری باقی

است، هر چهل روز به چهل روز روزه بگیرد، تا آن که روز آسایش و دعوت مسیحایی فرا رسد.

۸۵۹) پادشاه و [مردمان] کشور با خواهش بسیار [از گریگور] خواستند تا با ایشان زندگی کند و مشتاقانه لب به شکوه گشودند و درخواستند که بماند. آنگاه از آگاهانی چند شنیدند که [گریگور] به روزگار جوانی که پیشه‌ی سپاهیگری داشته بود، ازدواج کرده دو پسر دارد، که نام نخستینش ورتانس[1] است. او زندگی دنیوی [پیش گرفت] و سپس مقام کشیشی کلیسا را پذیرفت. دومینش آریستاگس نام داشت که از خردسالی بهر بندگی خداوند پرورده شد و به [سلک] راهبان خلوت نشین کوهستان در آمد و گونه گونه رنج برد. او خود را مطابق انجیل تربیت می‌داد و به هر آنچه [رنگ] معنویت داشت، از خلوت نشینی، کوه نشینی، گرسنگی و تشنگی، علفخواری، تا بندهای تاریک، جامه‌ی مندرس و بستر خاکی، تن می‌داد و بارها آسایش خوش شبانه و خواب را در یک آن، و بر سر پا با جهد به پایان می‌برد. و بارها چنین کرد. تنی چند را نیز یافته به سوی خود کشانده و خدمتگزار همان انجیل ساخته بود. این گونه داوطلبانه همه‌ی بلاهای رسیده را با بی‌باکی می‌پذیرفت و با آن روشن و شاداب می‌شد و نزد خدا و مردم، آشنا و خوشایند می‌گشت.

۸۶۰) پادشاه چون این همه را شنید، بی‌درنگ سه مرد از مهتران و ارجمندان را فراورتک داد و شتابان رهسپار نمود تا دو پسر گریگور را زود نزد خویش آورند. اینان بودند مردانی که برای آوردن ایشان از سوی پادشاه رهسپار شدند: نخستین آن‌ها آرتاوازد نام داشت، که سپاهبد کل لشکریان

---

۱ - ورتانس پارتو (Vrtanes) یا پارتی، پسر کهتر گریگور روشنگر و رهبر دینی ارمنستان (۳۴۱-۳۳۳م).

بزرگارمنان بود، دومین کس تاجات نام داشت و شهریار شهرستان آشوتسک بود و سومین ایشان دات نام داشت، که پیک پادشاه بود.

۸۶۱) آن‌ها به خاک کاپادوکیه آمدند و ورتانس را در شهر سزاریا، و آریستاگس مقدس را در خلوتگاه خود در بیابانی برهوت یافتند. او خواستار ترک آن بیابان نبود، اما عیسویان گرد آمدند و او را قانع ساختند که از آن جا برود. [گفتند:] ((صلاح تو آن است که پیشکار خداوند باشی، [نه این که] در این بیابان سر کنی)). سپس او را از آنجا رهسپار نمودند. آن‌ها به خاک ارمن آمدند و دو پسر گریگور را که به همراه داشتند پیش [تیرداد] آوردند. پادشاه آن‌ها را به همراه گرفت و برای یافتن گریگور مقدس به هر جا که امکان یافتنش بود رفت. آمدند و او را در جایی دور دست بر فراز کوه مانیا آرک در شهرستان داراناقی یافتند.

۸۶۲) آنگاه تیرداد باسعادت از گریگور مقدس تضرع کنان خواست تا به جبران آن که [او] در آنجا و در کنار [پادشاه] نماند و زندگی در خلوتگاه را برتر شمرد، اکنون پسرش، آریستاگس مقدس، را که به همراه آورده بود، تقدیس نماید و به اسقفی بنشاند. [گریگور] به جای خود [آریستاگس] را به [مقام] اسقفی تقدیس کرد، مطابق آنچه می‌فرماید: ((پسران جای پدران را گرفته فرمانروای سرزمین خواهند شد))[1]. [آریستاگس] در [حیات] پدرش، بیش از او تعلیم داد و پس از وی نیز [حکومت دینی] میهنش را بدست گرفت و بر مسند کاتوغیکوسی[2] بزرگارمنان نشست. گریگور بزرگ

---

۱ – ساغموس، باب ٤٤، بند ۱۷

۲ – کاتوغیکوس (کاتولیکوس) بالاترین مرجع دینی کلیسای ارمنستان و گرجستان است. در منابع عربی و فارسی به صورت جاتلیق آمده است. در متون ارمنی به صورت مهتر کشیشان، مهتر اسقفان و مهتر پدران نیز آمده است.

نیز برخاست و به جاهای مقرر و [میان] نوگرویدگان رفت تا همگان را شاداب و نیرومند و نو و استوار سازد.

۸۶۳) تیرداد خداپرست، با خدمت خداپسندانه و با ایمان یک مسیحی مومن، خداترس گشت و از احکام خداوند آگاه شد و آن را آموخت و با دیگر پذیرفته شدگان دیندار، عزیز گشت و سرمشقی نیکو برای همگان گردید و با دقت بسیار به فراگیری کتاب‌های دینی همت گمارد. او چون در [نزد یونانیان] آموخته بود، پیشتر از آن با کتابت دنیوی یونانیان و حکمت خدایی آن‌ها آشنا شده و در حکمت و اندیشه‌ی فلسفی چیره گشته بود.

۸۶۴) باری، [پادشاه] با دریافت الطاف و مواهب آسمانی، بزودی سرشار از نور گشت و غرقه در احکام خدایی گردید و خویشتن را با آیات انجیل زیبنده ساخت و به خدمت خدای بنده نواز در آمد. او صلیب افتخار را بر دوش کشید و به دنبال [عیسی مسیح]، مصلوب زندگی بخش شتافت و احکام و فرمان‌ها را به جای آورد و در پی گروه صلیبی پیروان مسیح رهسپار شد. او که وجودش را به روزه و ریاضت سپرده بود پیوسته دست دعا برمی‌آورد و با بازوانی گشوده خداوند را التماس می‌نمود و برای سرزمین خویش پیوسته اشک می‌ریخت. در باره‌ی خود نیز مسئلت می‌نمود که گناهان روزکار جهل و شرک پیشین نادیده گرفته شوند.

۸۶۵) [پادشاه] با تمام توان به تبلیغ انجیل پرداخت و با طاعت و فروتنی به گونه‌ای شایسته به خدمت انجیل در آمد. بدین سان با رفتار [شایسته] یک روحانی، در هر جانب و هر کار نیک، با شادابی کار تبلیغ را یاری می‌داد.

۸۶۶) گریگور سعید نیز به همراه فرزند مقدسش، آریستاگس، با همه‌ی یاران و شاگردان به هر سو می‌رفت و [تشویق می‌کرد] که به احکام حق سخت پایبند باشند.

۸۶۷) آن زمان کستانتیانوس پسر کستانتین در اسپانیا و گالیا[1] به پادشاهی نشست. او به خدای آفریدگار آسمان و زمین و فرزند یگانه‌ی او و روح القدس ایمان آورد. سپس انبوه لشکریان را نزد خویش به کنار دریای بزرگ اقیانوس[2] گرد آورد و با همگان پیمان بست که حق را باور کنند و به فرمان خداوند یکتا، ستایشگر قومی یگانه و خدایی یکتا باشند.

۸۶۸) او به خدای بزرگ پناه برد و بر شاهان مشرک تاخت و همه را از پای افکند و با نیروی صلیب خدا سرنگون کرد و شاهان مشرکی چون دیوکلیتانوس، مارکیانوس، ماکسیمیانوس، لیکیانوس و ماکسینتوس و جمله فرزندان شاهان ننگین و مشرک را نابود کرد.

۸۶۹) همچنین کلیساهای فرو ریخته را نو ساخت و میزهای ویران خانه‌ی خدا را دگربار بر پا کرد. حرم شهیدان را بنا کرد، خاطره و یاد غرور آمیز شهیدان سعید را شکوهمندتر نمود، جمع کشیشان خدا را افزون ساخت تا اهل دنیا در صلح و آرامش باشند و کژراهی از میان برود و هیچ کس به هیچ حال از راهی که به خداوند می‌انجامد بیرون نشود. پرستشگاه‌های ننگین را کند و خادمان آن کیش را گریزان کرد و [از شمار] ایشان کاست. و پایه و عطا به کسانی داد که دل به خداپرستی و حقیقت بستند و هیچگاه [ایمان] استوار خویش را فرو نگذاشتند. و او را این گونه در همه چیز پیروز گرداندند، زیرا بر تن خویش نشان پیروزمند صلیب را داشت.

۸۷۰) او سراسر آن سرزمین را فراورتک و فرمانی تند فرستاد و فرمود که در باور خداوند استوار بمانند و ایمان تابناک خدایی را با کرداری خداپسندانه [پاس بدارند]. او این چنین لشکر ظلمت را پس می‌راند و به

---

۱ – گالیا یا گل سرزمینی است باستانی در بین رود پو، دریای مدیترانه، شبه جزیره‌ی پیرنه و اقیانوس اطلس. در جای کنونی کشور فرانسه قرار داشت.

۲ – مورخان ارمنی، دریای اژه و دریای مدیترانه را دریای اقیانوس می‌نامیدند.

عنایت نیروی آسمانی، در همه جا چیره می‌گشت. اما با کسانی که همسازی می‌کردند و به پرستش حق روی می‌آوردند، از در مهر و دوستی درمی‌آمد و ارج می‌نهاد و به خویشتن نزدیک می‌گردانید. بدین سان پرتوان جلوه کرد و دولت خویش را بر مردمان گستراند. پادشاهی‌اش را موهبتی خدایی شمرد و نزد همه‌ی مردمان سخت نیرومند و شکوهمند نمایان شد.

۸۷۱) [کستانتیانوس] با چنین پیروزهایی [جایگاه] خویش را استوار ساخت، چنان که در سراسر زندگی، فرشته‌ی آسمانی را در خدمت خود داشت و هر روز تاجی با نشان صلیب برمی‌داشت و بر سر می‌نهاد. کستانتیانوس سعید، محبوب همه‌ی پادشاهان، بدین گونه فرشته‌ی آسمانی را در خدمت خود می‌دید. حتی [قبای] ارغوانی شاهانه‌اش را به مسیح بخشید تا آن که این [شاه] خداپرست، خداشناس و چیره بر همگان، حکومت را بر [پایه‌ی] دین استوار سازد و ایمان راستین را در کلیساها پی افکند.

۸۷۲) آن زمان بود که این خبر به خاک بزرگارمنان، به دربار شاهان اشکانی و به گوش تیرداد پادشاه رسید. او چون این را شنید، به ستایش مولای همگان برخاست و از این که نام مقدس [خداوند] در سراسر گیتی ستایش می‌شود سخت شادمان و پرشور و خشنود گشت.

۸۷۳) تیرداد پس از شنیدن این خبر از [حال] راه‌ها و جاده‌ها جویا شد و گریگور، سراسقف بزرگ، را با پسرش اسقف آریستاگس و اسقف دیگر که آغبیانوس بود به همراه گرفت و آماده‌ی سفر گشت. از لشکریان نیز چهار مقام بلند پایه‌ی دربار را که بدخش[1] نامیده می‌شدند بر گرفت. از آن‌ها یکی مرزدار منطقه‌ی نورشیراکان بود و دومی مرزدار آسورستان، سومی

۱ - چهار بدخش (استاندار بزرگ) ارمنستان عبارت بودند از: بدخش استان‌های گوگارک، آنگقتون، تسوپک و آغزنیک.

[مرزدار] آرواستان[1] و چهارمی [مرزدار] منطقه‌ی ماسکوت‌ها بود. همچنین شهریار بزرگ آنگقتون، آسپت تاجگذار، سپاهبد بزرگ، شهریار موکس، شهریار رشتونی[2]، شهریار مالخاس[3]، شاهاب شاهاپیوان و شهریار تشریفات[4] را به همراه گرفت. سپس با بزرگان و ارجمندانی بی‌اندازه و سپاهی گزیده به اندازه‌ی هفتاد هزار مرد، از شهر واغارش‌آباد در استان آیرارات برخاست و روی به مرزهای یونانیان نهاد.

۸۷۴) او از جایگاه‌های بسیاری گذر کرد و با شادمانی از سوی شهرهای میان راه و شهریاران گوناگون طاعت و ارج دید و بزرگ داشته شد. شتابان و کوشا در خشکی و دریا پیش رفتند تا به ایتالیا، دالماتیا[5] و شهر شاه نشین رم درآمدند.

۸۷۵) سپس در کاخ دربار از او سخن رفت و چون کستانتیانوس، پادشاهی که از سوی خداوند بر سریر گرانپایه نشانده شده بود، و مهتر بزرگ پدران

---

۱ – آرواستان منطقه‌ای بود در جنوب ارمنستان و شمال بین‌النهرین. به یونانی میگدونیا و به سریانی بیت اربعه نامیده می‌شد. مرکز آن شهر نصیبین بود.

۲ – دودمان رشتونی از دودمان‌های بزرگ ارمنی بودند که زادبوم ایشان در جنوب دریاچه‌ی وان بود.

۳ – مالخاس واژه‌ای است سریانی به معنی امیر و شاهزاده. در دربار شاهان اشکانی ارمنی این عنوان از آن رئیس گارد محافظ پادشاه بود. این منصب از امتیازات دودمان خورخورونی بود. در اینجا مراد مهتر و سرخدای دودمان خورخورونی است. دارنده‌ی این مقام در دربار ایران «پشتیبان سالار» نام داشت.

٤ – سرپرستی امور تشریفات دربار ارمنستان از سده‌ی دوم پ.م. بر عهده‌ی دودمان آبقیان بوده است. در اینجا مراد از شهریار تشریفات، رئیس دودمان آبقیان است.

۵ – دالماتیا سرزمینی است باستانی در شبه جزیره‌ی بالکان، در محدوده‌ی جمهوری‌های کرواسی و چرنوگوریای کنونی.

که سراسقف بارگاه بود و یوسبی یوس نام داشت در ایـن بـاره شـنیدند، بـا شور و شوق به پیشباز آمدند و بر یکدیگر درود فرستادند و شادمان گشتند. آن‌ها لختی در آن شهر گیتی گستر مـاندند. سـپس قیصـر خـداپرسـت بـا شگفتی از تیرداد پرسبد که ((چگونه و از چه طریق شاهد معجزات خداونـد گشتی؟)).

۸۷۶) او بخشایش و رحمت خداوند را به جمله برای قیصر بازگفـت. حتـی [سخن گفتن] از آفت سنگینی که بر او فرود آمده و او را به صـورت خـوک درآورده بود و ایستادگی آن شهیدان دلاور و کارها و ذات نیرومند ایشـان را ناشایست نشمرد. او گریگور را که به همـراه داشـت بـه قیصـر نشـان داد و گفت: ((این مردی است که خدای بنده نواز را به ما شناساند و از ایستادگی و شکیبایی او معجزات بسیار [دیدیم])). قیصر کستانتیانوس از این داسـتان به شگفت آمد و فروتنانه [از تخت] فرود آمد و در برابر گریگور [بـه خـاک] افتاد و از وی طلب برکت نمود. سپس او را بـا شایسـتگی بـزرگ داشـت و چونان شهید زنده‌ی مسیح ارج نهاد، آنگونه که سزاوار آن بود.

۸۷۷) همچنین تیرداد را برادروار نیکو داشت و بـا آن خـداپرسـت پیمـانی استوار بست و بر کیش مسیح سوگند یاد کرد تا دو پادشاه همیشه یکدل و یکرنگ باشند و ایمان پادشاه ارمنی به تثلیث مقدس بیش از پیش استوارتر گردد. تیرداد همچنین از [راهبه‌های] شهید سخن راند [و گفت] که چگونه و چسان به شهادت رسیدند.

۸۷۸) سپس قیصر کستانتیانوس از رفتار نجیب [راهبه‌ها]، به روزگاری کـه در سرزمینش بودند و ایشان را می‌شناخت، سخن راند و از رفتار خوشـایند و خاستگاه نجیب آنان سخن‌ها گفت. آنگاه از نیرویی کـه خداونـد عطـایش کرده بود و از پیروزی خود و شکست دشمنان حقیقت سخن رانـد و گفـت: ((ای برادر! بدان که خداوند نیرو و رحمت خویش را به جهانیان می‌نمایـاند

تـا آفریـدگـانش او را بشناسـند و ستایشـگران راسـتین او باشـند، زیـرا "او ستایشگرانی چنین برای خود می‌جوید"[۱])).

۸۷۹) سپس از سوی درباریان، کلیساییان و شـهریاران بـزرگـوار شـهر ارج یافتند و با عطایای گران و هدایای چشمگیر در مهر و محبت بزرگ داشـته شدند.

۸۸۰) آنگاه با درباریان ارغوانی پوش و کاتوغیکوس مقدس وداع کردند و به مهتران برجسته‌ی کلیسا و [مردمان] شهر بدرود گفتند و کامیاب و کـامروا در ارابه‌های زراندود شاهانه برنشسـتند و بـا شـکوه و ارج بسـیار راه دربـار [ارمنیان] را در پیش گرفتند.

۸۸۱) به هر شهر که رسیدند، شکوهمند جلوه کردند و آنگونه کـه در خـور پادشاهان است ارج دیدند و به خاک ارمن رسیدند و بـه اسـتان آیـرارات و شهر واغارش‌آباد، که حرم قدیسان در آن بود آمدند.

۸۸۲) عطایایی که از آنجا آورده بودند، از زر و سیم و ملزومات گرانبـها، بـه خادمان کلیسا و منزلگاه مبارک شهیدان مقدس بخشیدند. همچنین لـوازم زرینی را که قیصر داده بود در حـرم همـان قدیسـان نـهادند و کلیسـاها را آبادان تر و استوارتر ساختند.

۸۸۳) باری، گریگور بزرگ نزد شاگردان پیشین خود به سر می‌برد و ایشـان را در کیش راستین خود استوارتر می‌ساخت.

۸۸۴) پس از آن، کستانتیانوس، قیصر بزرگ، به همه‌ی اسقفان فرمـان داد تا در شهر نیکیا[۲] گـرد آینـد. پـس تـیرداد بـزرگ و گریگـور کـاتوغیکوس،

---

۱ – انجیل یوحنا، باب ٤، بند ۲۳

۲ – نیکیا (Nikia) پایتخت پرآوازه‌ی سرزمین باستانی بیتانیا، در شـمال غـرب آسـیای صغیر بود. همایش شهر نیکیا در سال ۳۲۵م با شرکت ۳۱۸ اسـقف بـه منظـور بررسـی

آریستاگس را آماده و رهسپار کردند، تا با دیگر اسقفان بـه اجلاس بزرگ نیکیا بروند و در آنجا [قواعد] دین پذیرفته شـده در نـزد جـهانیان و نظـام آمـوزش و قوانیـن آن را بـه نـیرو و ارادەی خداونـد تعییـن نمـایند. کنستانتیانوس، قیصر بزرگ، نیز بـه آنجـا در آمـد و ایمـان و یقیـن خـود را آگهی داد و از [احاصران] جلسه دعای خیر شنید و در زمین نامی نیـک بـر جای گذاشت و در آسمان عدالت را برقرار کرد.

۸۸۵) آریستاکـس[1] سـعید، روشـن از بـاوری رخشـان و توانمنـد از اصـول خدایی، از [اجلاس] نیکیا باز گشت و به خاک ارمنستان آمد و قواعـد آورده را پیش پادشاه و کاتوغیکوس مقدس نهاد. گریگور مقدس، اصـول نورانـی و مقدس خود را که میراث او بود، بر آن افزود و با همبستگی با تـیرداد شـاه، خاک ارمن را نورانی‌تر کرد و روزهای ماندەی عمر خویش را تابناک ساخت.

۸۸۶) پس از این کارها، گریگور سـعید همچنـان بـا دانشـی برتـر و ذوقـی سرشار از طریقت راستین انجیل، از میان کتاب‌های پیامبران و متون غنـی، آسان، مایه ور و مبارک، خطابه‌های بسیار و دشوار فهم استخراج می‌کـرد و فراهم می‌آورد. او امثال و حکایـات بسـیاری در بـاره امیـدواری بـه روز رستاخیز و زندگی بازپسین می‌نگاشت تا برای نادانان و آنـان کـه سـرگـرم مادیات هستند، خوشایند، مقبول و فهم پذیر باشد، تا هوشیار و بیدار شوند و برای دریافت عطایای موعود به شوق آیند.

عقاید گمراه اسقف آریوس تشکیل یافت و آن را به شدت محکـوم کـرد. آریستاگـس پسر گریگور روشنگر نیز نمایندەی کلیسای ارمنی در این همایش بود.

۱ – اریستاگس پارتو یا پارتی، پسر کهتر گریگـور روشـنگر. در حـدود سـال ۲۶٤م در سزاریا زاده شد و پس از درگذشت پدر از سال ۳۲٦م رهبر دینـی ارمنیـان گشـت و در راه گسترش و تثبیت مسیحیت در ارمنستان جانفشانی ها کرد. در سال ۳۳۳م بـه دسـت بت پرستان متعصب به شهادت رسید.

۸۸۷) [گریگور] به فیض خداوند، کار گسترش انجیل و سرپرستی کلیسای مقدس را بی‌کم و کاست به پیش می‌برد و بیش از پیش کوشش و جهد می‌کرد و همگان را به [انجام] کارهای سخت برمی‌انگیخت و هدایت می‌کرد.

۸۸۸) او روز شب با روزه و دعا و استدعا، با بانگ بلند فرمایش و کلام خدا را گوشزد می‌کرد و همگان را هوشیار می‌نمود. او تا آن زمان که به آسایش خدایی پیوست ((خواب به چشمان خود راه نداد، پلک بر هم نزد و آسایش را از تن خود دور کرد))[۱].

۸۸۹) بدین سان، به همراه پادشاه و همه‌ی شاگردان، هر شب و هر روز با مطالعه‌ی کتاب سپری می‌کردند و از این کار شکفته می‌گشتند و سود می‌بردند و سرمشق نیک شنوندگان پژوهش دوست می‌شدند.

۸۹۰) بخصوص که آیات هشدار دهنده‌ای از گماشتگان خداوند داشتند که نخستین آن چنین است: ((باید روز و شب در آیین خدا اندیشه کرد))[۲] و دومین آن می‌فرماید: ((به مطالعه، تسلی دادن و حکمت توجه نشان ده و از استعدادی که در خود داری غافل مباش و در آن اندیشه کن که پیشرفت تو بر همگان آشکار شود. مواظب خود و حکمت خود باش و پیوسته در آن کوش که اگر چنین کنی، هم خود و هم شنوندگان خود را رستگار خواهی ساخت))[۳].

۸۹۱) باری، [گریگور] روزهای مانده‌ی عمر را این گونه با زهد و تقوی گذراند و از پی احکام پذیرفته شده گام برداشت. او هر سال چنین کرد، تا آن که فرجام کار در رسید و در عشق مسیح غرقه و منور گشت.

---

۱ - ساغموس، باب ۱۳۱، بند ٤

۲ - با اندکی تغییر از ساغموس، باب ۱، بند ۲

۳ - نامه‌ی نخست پولس رسول به تیموته، باب ٤، بند ۱٦-۱۳

۸۹۲) اینک ای تیرداد سلحشورا به هنگامی که ما را فرمان شاهانه دادی که این همه را به نگارش درآوریم، ما به گونه‌ای شایسته، که درخور ماتیان نویسان باشد، در اندیشه‌ی خود حک کردیم و همه چیز را به شیوه‌ی سخنوران یونانی نگاشتیم.

۸۹۳) اما آن گونه که به موسی سعید فرمان‌هایی سترگ و خدادادی عطا شد تا همه‌ی کارها و پیام‌های خداوند نوشته شود و به آینده‌ی جاویدان سپرده شود.

۸۹۴) به همان سان، دیگر پیامبران را نیز فرمان آمد که ((بیایید این لوح تازه و بزرگ را به دست گیرید و بر آن با قلمی چیره بنگارید))[۱]. یا این که: ((آنچه در خواب دیده‌ای بر تخته بنویس و در کتاب‌ها ثبت کن، تا هر کس آن را بخواند دلگرم شود))[۲].

۸۹۵) داود پیامبر نیز به روشنی می‌گوید که باید قانون خدا بهره‌ی همه‌ی اقوام شود و می‌گفت: ((این [مطالب] باید برای نسل آینده نوشته شود))[۳] و ((خداوند اقوام را با نوشته‌ها هدایت می‌کند))[۴].

۸۹۶) همچنین مسیح آمد و گفت که ((به میان اقوام بروید))[۵] و ((این انجیل باید بر پهنه‌ی زمین موعظه شود))[۶]. لذا این مرد باسعادت دل یافت و با کوششی امیدوارانه کار خود را مطابق انجیل، برجسته و سودمند ساخت.

---

۱ - اشعیای نبی، باب ۹، بند ۱

۲ - حبقوق نبی، باب ۲، بند ۲

۳ - ساغموس، باب ۱۰۱، بند ۱۹

٤ - ساغموس، باب ۸٦ بند ٦

۵ - با اندکی تغییر از انجیل متی، باب ۲۹، بند ۱۹

٦ - با اندکی تغییر از انجیل متی، باب ٢٤، بند ١٤

۸۹۷) اینک به پایان نوشته‌های خود رسیدیم، اما آن را نه از روایـات کـهن برگفتیم و در این ماتیان جای دادیم، که خود رخسار ایشان را [بـه چشـم] دیدیم، کارهای روحانی‌شان را نگریستیم، آمـوزش پربرکـت ایشـان را [بـه گوش] شنیدیم و مطابق خواست انجیل، خدمتگـزار آنـان گشـتیم. چنیـن نیست که فریفتکاری شیرین گفتـار بودیـم و ایـن سـخنان را از خویشـتن [نوشتیم]، بلکه بیشتر آن را کنار نهاده از آگاهان نام آور بـرچیدیـم و ایـن مختصر را نگاشتیم، تا پادشاها! نه تنها برای ما بلکه هرگاه این ماتیان را نزد تو نیز بخوانند، [حقیقت] آشکار شود.

۸۹۸) ما با ذکر همه‌ی کارهای قدیسان در کتاب‌ها همداستان نیستیم، پس راه آسان و هموار را پیش گرفتیم. ما [شرح] همه‌ی فداکاری‌هـای قدیسـان را گذاشتیم تا آنچـه را کـه مـهمتر و سـودمندتر از همـه بـود بـه تفصیـل بازگوییم.

۸۹۹) لذا ما که این گونه گفتیم، از بهر آن نبود که بر حرمت پسـندیدگـان خـدا، کـه صلیـب پرافتخـار و زنـدگـی بخـش را شـناخته و ارج یافتـه‌اند [بیافزاییم]، بلکه از آن روی بود کـه سرمشـق و مایـه‌ی دلگرمـی فرزنـدان روحانی خود و همه‌ی کسانی باشد که ایشان را نسل اندر نسـل شـاگـردی خواهند کرد. در کلام سراینده‌ی روحانی چنین آمده است: ((آن کـه یکبـار پدران ما را فرمود تا این را بـه فرزنـدان خـود دهنـد و آن را بـه نسـل نـو بشناسانند، و آن فرزندان که زاده خواهند شد، باید برخیزند و بـه فرزنـدان خود نقل کنند که امید به خدای خود بندند، خدا را فراموش نکنند و احکام او را برگزینند و پاس دارند تا همچون پدران خود نباشند))[1].

---

۱ - ساغموس، باب ۷۸، بند ۸-۵

۹۰۰) این برای آن است که آنان به آفریدگار خود بگویند ((خـــدای مـا تـو هستی و [خداوند] به آنان گوید "شما بندگان من هستید"))[1].

۱ – هوشع نبی، باب ۲، بند ۲٤